

قلب قرآن (تفسیر سوره یس)

مؤلف: آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (رحمة الله)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

قال: (لکل شیء قلبا و ان قلب القرآن یس (1))

در روایت شریفی که همه مفسرین از کتابهای معتبر اخبار نقل نموده اند، امام صادق علیه السلام می فرماید: برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سوره یس است .

وقتی مجموعه اجزای بدن را به عنوان یک واحد مورد نظر قرار دهیم، مرکز آن قلب است که از آن مرکز، مملکت بدن اداره می گردد، با تپیدن آن، بدن زنده و به حیات خودش ادامه می دهد و با از کار افتادن آن، بدن هم مرده است.

سوره یس؛ قلب قرآن

تشبیهی که در این روایت مشهور شده و سوره یس به عنوان قلب قرآن نامیده شده است، اهمیت این سوره مبارک را می رساند، هرچند همه قرآن معجزه و وحی الهی است؛ اما سوره یس از مزیت‌های بیشتری برخوردار است که با مراجعه به روایات وارده در فضیلت این سوره و خواندن و التزام به آن، به خوبی واضح می گردد.

دو نکته برای این تشبیه به نظر می رسد که به طور اجمال ذکر می شود.

محمد صلی الله علیه و آله؛ قلب عالم وجود

برای مسلمانان بدیهی است که افضل مخلوقات، بشر است که خداوند به او عقل عنایت فرموده و استعداد خداشناسی و یکتاپرستی داده است تا آفریدگار خود و همگان را به یکتایی بشناسد و جز او را نپرستد (2)

و مطابق نص قرآن مجید؛ آفرینش دستگاه خلقت نیز مقدمه برای این منظور است که می فرماید: برای شما همه آنچه در زمین است آفرید (3) .

آن دین مقدسی که اساس آن بر معارف استوار است و میزان قرب را در معرفت حق می داند، اسلام است که آورنده اش خود، نخستین عارف به خدا و اولین بنده در مدارج معرفت و بندگی است. قرآن که بر قلب مقدسش فرود آمده (4) بر این حقیقت گواه است.

با این مقدمه می توان به خوبی باور کرد که قلب عالم وجود، محمد ﷺ است؛ چراکه خداوند فرمود:

(لولاک لما خلقت الأفلاک) (5) .

ای پیامبر! اگر به خاطر تو نبود، افلاک را نمی آفریدم .

پس همه موجودات به طفیل محمد ﷺ موجود گردیدند، پس سید انبیا محمد ﷺ است.

بنابراین، سوره ای هم که ویژه محمد ﷺ باشد نسبت به همه قرآن، قلب قرآن می گردد، همان طوری که خود محمد ﷺ قلب عالم وجود است، از همان نخستین آیه، خداوند متعال سید انبیا محمد ﷺ را مخاطب قرار داده و به قرآن حکیم سوگند می خورد که او از فرستادگان به حق خداست.

پس از آیاتی چند، خداوند صریحاً می فرماید همه اشیاء را در پیشوای آشکار کننده جا دادیم و ضبط نمودیم. از سعه روح محمد ﷺ خبر می دهد که همه عوالم وجود در او پیچیده و جا داده شده است، مرکز و قلب عالم، محمد ﷺ است.

مطالب قرآن در سوره یس

دومین نکته که به نظر می رسد این است که سوره یس مطالب اصلی قرآن مجید را به طور سربسته در بردارد؛ اساس قرآن بر معرفی مبدأ و معاد است و لازمه خداشناسی، معرفت پیغمبران خداست. دنباله این هدفها، مجادله و مبارزه

با کفار و مشرکین، استدلال بر درست بودن راه خداپرستان و باطل بودن دیگران و بالأخره داستان بهشت و بهشتیان و نعمتهایی که در آنند و دوزخ و دوزخیان و رنجهایی که در آنند با یک نظر اجمالی به این حقیقت می‌رسیم که مطالب اصلی قرآن که مربوط به مبدأ و معاد و دعوت به آن است در این سوره جا دارد، بقیه امور فرع است؛ لذا قلب قرآن آیات خداشناسی است که مبدأ و معاد خداست و سوره یس آن را داراست، اینک شرح مطلب.

استدلال بر یکتاپرستی

(وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ⁽⁶⁾). در این سوره شریف، از قول مؤمن آل یس یاد می‌دهد که چرا باید یکتاپرست بود؛ زیرا پدید آورنده تنها خدایی است که به سوی او نیز بازگشت همگان است. مبدأ یکی و معاد هم یکی است، پس چرا برای غیر او سر تعظیم فرود آوریم؛ کسی که او ما را از نیستی پدید آورده و همه جور نعمت عنایت فرموده است.

خوراکیهای گوناگون؛ نشانه های خدا

(وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ⁽⁷⁾)

از نشانه های خدا برای خداشناسان، زنده کردن زمین مرده است که از آن دانه را بیرون می‌آورد و خوراک جنبندگان را فراهم می‌آورد، بوستانهای خرما و انگور و جویهای روان پدید می‌آورد تا از میوه های طبیعی و نتیجه آن سرکه و شیر و سایر خوراکیهای حلال است، بهره ببرند و آفریدگار خود و آن نعمتها را بستایند و سپاسگزار باشند .

آفرینش جفتها و روز و شب

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (8)

پاک است از هر عیب و نقصی آن خداوندی که همه جفتها را از رویدنیهای زمین و از پدر و مادر (نر و ماده یا هیولا و صورت یا وجود و ماهیت) آفرید و از آنچه بر مردمان پنهان است، با توجه به وضع آفرینش جفتها پی به آفریدگار آنها می بریم که از هر عیب و نقصی مبرا است و هر حسنی که سزاوار است، داراست.

از جمله نشانه های حق، روز و شب و طلوع و غروب خورشید و ماهتاب است، شب را آرام و وسیله استراحت و آرامش گردانید و روز را روشن و از پس شب و مناسب با فعالیت و دنبال روزی رفتن قرار داد؛ خورشید را چون سایر ستارگان به دنبال قرارگاهش روان ساخته تا با منظومه اش به سوی ستاره و گاه در فضای بی کران روان باشد و ماه را با نظم معینی از هلال تا بدر و از بدر تا محاق دگرگون ساخته با نظام مشخص و معینی تا حساب ماه قمری و حتی از طرز طلوع و غروب، وقت شب معلوم باشد: (لتعلموا عدد السنین و الحساب... (9) .

و همچنین از جمله (و لا الیل سابق النهار) به آیه دیگری اشاره می فرماید که شب و روز مسخر اراده خداوند است، هیچ کدام بر دیگری نمی تواند پیشی بگیرد مگر همان طوری که خداوند مقدر فرموده به نظام معینی شب در روز و روز در شب درآید. اول بهار و پاییز شب و روز یکسان و بعد به تدریج از اول

بهار تا اول تابستان، روزها بلند و شبها کوتاه گردد و سپس به تدریج از درازی روز کم شده و به شب افزوده می گردد تا اول پاییز که شب و روز برای دومین بار یکسان می گردد و سپس روز کوتاه و شب بلند شده تا شب یلدا و اول زمستان، آنگاه روز بلند و شب کوتاه می شود تا آخر زمستان و اول بهار که این جریان تکرار می گردد.

این نظم معین که در اثر حرکت شمال به جنوب و جنوب به شمال زمین است، راستی نشانه بزرگی بر علم و قدرت و حکمت آفریدگار است.

کشتی و وسیله سواری، نشانه های خداوند

(وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَإِنْ نَشَاءُ نُغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ⁽¹⁰⁾)

از نشانه های خدای متعال، کشتیهایند که مسافران را بر روی آب می گذرانند، چگونه طبیعت چوب یا فلز را ساخته که بتواند بر آب غلبه کند و چگونه به بشر هوش و استعداد درک خواص اجسام را عنایت فرموده که بتواند اجسام را با هم ترکیب کند و کشتی را بر آب و ماشین را بر زمین و هواپیما را در فضا، تا برسد به موشک میان کرات بسازد؟ :

(و خلقنا لهم من مثله ی ما یرکبون)

و ضمناً برای این که بفهمد کار کن خداست نه غیر خدا، گاهی اراده می فرماید کشتی غرق شود و هواپیما سقوط کند تا بفهمند که فریاد رسی جز خدا نیست؛ همان خدایی که کشتی و هواپیما و ماشین را به حرکت در آورد، همان خدا تواناست اسباب را از کار بیندازد و جز رحمت خدا نگهداری از هلاک نیست تا وقت مقرر و اجل مقدر برسد: (و متعالی حین)

حیوانات، نشانه هایی برای انسانها

(أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ⁽¹¹⁾)

نشانه دیگر خداوند برای یکتاشناسان و یکتاپرستان، آفریدن چهارپایان است که در اختیار بشر قرار داد؛ آنها را داد و ستد کرده از گوشتشان می خورند و از شیرشان می نوشند و برای سواری و کشت و زرع و مسافرت، استفاده می کنند. نکته جالب (و ذللتها لهم) در اختیار گذاردن آنان برای بشر است. حیوانی که زورش به مراتب از بشر بیشتر است، چگونه برایش رام شده که این طور از او بار می کشد و در عین حال سرکشی نمی کند، آیا براستی چنین خدایی را نباید سپاسگزار بود؟!

معاد، بخش دوم از عقاید اسلامی

بخش دوم مطالب اساسی و اصولی قرآن مجید، مربوط به معاد است که در این سوره شریف تذکر داده شده و برای آن استدلالها گردیده است از آن جمله: زنده کردن زمین مرده که برای آفریدگار استدلال کرد، برای معاد نیز استدلال می شود. به تعبیر دیگر، زمین مرده را زنده کردن، نشانه زنده کننده و همچنین توانا بودن بر زنده کردن است.

استدلال جالب دیگر برای قیامت، آیات آخر این سوره شریف است:

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِنْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ⁽¹²⁾)

داستان آن مشرکی را نقل می فرماید که استخوان پوسیده را پیش خاتم انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهم سایید و گفت: کی آن را زنده می کند و حال آن که پوسیده و ریسیده شده است .

می فرماید: برای ما مثل می زند که این استخوان پوسیده، چگونه دوباره زنده می شود در حالی که آفرینش خودش را از یاد برده است. بگو همان کس که در نخست او را آفرید، هم او، زنده اش می کند و او به هر آفرینشی بسیار آگاه است، همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و از آن آتش بر می افروزید، آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، بر آفرینش آنها توانا نیست؟ در حالی که بسیار آفریننده و بسیار داناست. آری، دستورش بدون درنگ اجرا شده و با فرمان باش، به هر چیزی که خواست می باشد .

همان طوری که ملاحظه می فرمایید با یک استدلال محسوس و قابل فهم برای عموم از آفرینش نخستین انسان و ایجاد آتش از درخت سبز و همچنین آفرینش آسمانها و زمین، برای برپا شدن رستاخیز، دلیل می آورد به قسمی که قابل ایراد و اشکال نیست.

برپایی قیامت، بهشت و دوزخ

(وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ) (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ (فَالْيَوْمَ لَا تَنْظِلُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ (13))

همچنین در این سوره شریف از مقدمه برپایی قیامت و نفخه احیا سخن فرموده در نعمت بودن بهشتیان و معذب بودن دوزخیان را یادآور می شود، می فرماید: می گویند کی آن وعده می رسد (قیامت) اگر راستگویانید، انتظار نمی برند مگر یک فریادی را که ایشان را می گیرد در حالی که با یکدیگر در کشمکش هستند پس توانایی سفارش کردن و برگشتن به سوی خانواده هایشان را ندارند، در صور دمیده شده، پس آنگاه از گورها به سوی پروردگارشان می شتابند. گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این است آنچه خدای بخشنده به ما وعده فرموده بود (همان وعده ای که آن را دروغ می پنداشتند و باور نمی کردند) و پیغمبران راست گفتند. نیست جز یک فریاد، پس ایشان همگی نزد ما آماده شدگانند. پس امروز به هیچ کس ستمی نشده و جز آنچه می کنند، پاداش داده نمی شود.

بهشتیان در آن روز در شادی سرگرمند، با همسرانشان بر سریرها تکیه می زنند، برایشان میوه ها و آنچه بخواهند موجود است، سلام گفتنی از سوی پروردگار مهربان (درود خدا بر بهشتیان است).

ای گنهکاران! امروز باید جدا شوید، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؛ زیرا او دشمن آشکار شماست...

همچنین درباره بهشت برزخی در ضمن داستان حبیب نجار (مؤمن آل یس) سخن فرموده است.

فرجام خوش حبیب نجار

در داستان حبیب نجار و گفتگوش با کفار و مخالفین پیغمبران، استدلالهایی بر حقانیت انبیا و بی نظری و توقع پاداش نداشتن ایشان را ذکر می فرماید و درسی از مقاومت می آموزد که در دعوت حق و طرفداری از داعیان الهی تا

پای جان چگونه پایمردی نمود تا این که جان از کالبدش جدا شد و به بهشت برزخی وارد شد، از همان جا آرزو کرد ای کاش! قوم من می دانستند چگونه خدایم مرا آمرزید و از گرامی شدگان قرار داد:

(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (14))

عقوبتی هم که به منکرین انبیا پس از اتمام حجت الهی می رسد، یادآور می شود: (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (15)) که چگونه با صیحه ای همه را مرگ فرا رسید و خسرال دنیا و الآخره شدند؛ درس عبرتی نیز برای منکرین حق می باشد.

بنابراین، در این فقره از آیات شریف، ارزش جهاد تا مرز شهادت و محرومیت منکرین حق و تلافیهای خداوند به هر دو دسته یادآوری شده است.

امامت؛ منصب والای الهی

همان طور که گذشت، این سوره شریف، عمده مطالب قرآن مجید را به طور سربسته داراست. از مطالب مهم قرآن، امامت است. امام معصوم نماینده خدا و اسم اعظم تکوینی اوست که جامع همه اسماست و صفات جمالی و جلالی حق را داراست، در یک آیه شریفه، احاطه علمی و قدرتی امام را که مظهر و نمودار احاطه علم و قدرت خداست را بیان فرموده:

(إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (16)) .

به درستی که ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه از پیش فرستادند و آثارشان که پس از آنهاست، همه را یادداشت می کنیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای ضبط و ثبت نمودیم .

امام را در بردارنده همه دانشها و نگهدارنده همه اشیاء و به تمام معنا نماینده خدا معرفی می فرماید: روح شریفش به همه عوالم محیط و همه اشیاء و تربیت کننده موجودات یعنی مظهر اسم رب می داند؛ چنان که در تفسیر آیه: (... و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...⁽¹⁷⁾) رسیده که زمین به نور پروردگارش منور و زنده است، امام به عنوان رب الارض معرفی شده است. و راستی فهم ولایت و محقق شدن به نور آن که اساس ایمان است، نعمتی است فوق همه نعمتها و در این آیه با جمله مختصری (... كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ⁽¹⁸⁾) این واقعیت ولایت را بیان فرموده است.

ملکوت هر چیزی به دست قدرت خداست

(فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ⁽¹⁹⁾)

پس پاک و منزّه است خداوندی که به دست اوست باطن هر چیزی و به سوی او بازگردانده می شوید .

در ابتدای سخن گفتیم که این سوره شریف، عمده معارف راجع به مبدأ و معاد را در بردارد، اینک گوییم خلاصه مطالب این سوره نیز در آخرین آیه آن گنجانیده شده است.

ملکوت در اصطلاح، عالم مقابل ملک است، به تعبیر دیگر، عالم امر است که مقابل عالم خلق ذکر می شود و هر دو هم ملک خداست⁽²⁰⁾ .

هر چیزی در عالم دارای نفس و امر یا ملکوت است. بدون ملکوت، ملک پیدا نمی شود و به تعبیر دیگر، عالم خلق بدون امر نمی شود. در قصیده معروف میرفندرسکی آمده است:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

به حقیقتی که در علم معقول و فلسفه الهی ثابت است، اشاره می کند که هر چیزی را ملکوتی است، همان طوری که عالم خلق همه از خدا پیدا شده، عالم امر نیز مال خداست و اداره عالم امر نیز مانند عالم خلق، به ید قدرت و کفایت حضرت احدیت است.

در مورد جنبنده ها قرآن مجید می فرماید: نیست جنبنده ای مگر این که خداوند پیشانی او را گرفته است (یعنی اداره امورش را عهده دار و بر او تسلط دارد ⁽²¹⁾).

بازگشت همه به سوی اوست

(الیه ترجعون)؛ و به سوی او بازگشت می نمایید .

انسان رو به تکامل است و غرض از آمدن در این دنیا و تحمل زندگی همراه با رنج و زحمت، برای تحصیل کمال است. کسانی که استعداد خودشان را تباه نکردند، هنگام مرگ که لقای خدا و رحمت اوست ⁽²²⁾ خدا آنان را کامل می فرماید ⁽²³⁾. برخی دیگر کمبودهایشان در مواقف برزخ و بعضی در قیامت جبران می شود. بالأخره سیرت انسانی اگر خراب نشده باشد، در پایان دنیا، یا برزخ، یا قیامت به کمال مطلوب خواهد رسید، مگر افرادی که کافر یا مشرک مرده باشند که سیرت انسانی خود را خراب کرده، حیوانی بلکه بدتر از حیوان شده باشند ⁽²⁴⁾ .

قلب قرآن بهترین نام برای این کتاب

با ملاحظه آنچه گذشت، حق می دهید و تصدیق می فرمایید که بهترین و مناسب ترین نام برای این کتاب - که تفسیر سوره یس است - به پیروی از فرمایش معصوم علیه السلام همان قلب قرآن می باشد.

تفسیر این سوره شریف به سبک ساده و بیان قابل فهم عمومی که از نعمتهای الهی است و شامل حال حضرت آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب - (رحمة الله علیه) - شده و طبق مرسوم، ایشان همراه با بیان حقایق با ذکر مثال و داستان برای تأیید و شاهد مطلب، تنوع جالبی در بحث پیش می آورند که برای شنونده یا خواننده از هرگونه کسالت جلوگیری کرده، او را به معارف دینش آشناتر می سازد.

این بحث ها در ماه مبارک رمضان، سالهای گذشته و شاید سال 93 یا 94 ایراد و قسمت باقیمانده آن در ماه رمضان 99 بیان گردید و سپس از روی نوار، ثبت و خلاصه گردید.

شیراز - سید محمد هاشم دستغیب

جلسه اول: سخنی چند پیرامون سوره یس

امسال ماه مبارک رمضان، عنوان بحث ما سوره ای از قرآن مجید است که هم تمسک به قرآن و هم تلاوت قرآن و هم معارف و حقایق از قرآن، گرفته شود.

سوره یس قلب قرآن است؛ چنانچه مضمون روایات است، هر چیزی را قلبی است و قلب قرآن سوره یس است. اقسام توحید در این سوره مبارکه ذکر شده، همچنین راجع به معاد و برهان و خصوصیات آن همین طور راجع به نبوت و رسالت و صراط مستقیم و راه سعادت در این سوره مبارکه تذکر داده شده است. امید است به نورانیت قرآن، خداوند نوری عنایت کند که همراهان به گور ببریم.

یس یعنی ای سید پیغمبران

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (25))

حروف مقطعه اوایل بعضی از سوره های قرآن که مجموعاً چهارده حرف می گردد: (الم، حم، المر، طه، حمعسق، یس، کهیعص، ق، ن...) که در این جمله جمع است: صراط علی حق نمسکه، مراد از اینها چیست؟ در این باره اقوال مختلفی نقل شده است. بهترین آن اقوال این است که این حروف، رمزی است میان خدا و حبیبش؛ اختصاصی است، غرض تفهیم و تفهم غیر نیست، رمزی بین گوینده و شنونده؛ یعنی محمد ﷺ است و غیر این حروف، برای فهمیدن همه می باشد.

وجود دیگری نیز ذکر شده است. در خصوص یس از ابن عباس رسیده که بنا به لغت طی، به معنای یا انسان است. توجیهی هم شده است یا انسان کامل؛ یعنی یا محمد ﷺ.

وجه دیگر آن که یا حرف ندا باشد و سین اشاره به حرف اول از اسم سید المرسلین و سید البشر، شاهد این است که یس پس از آن می فرماید: (انک لمن المرسلین⁽²⁶⁾)

به درستی که تو از فرستاده شدگانی
بنابراین، درباره آنچه راجع به ماست شروع کنیم وگرنه یس از حروف مقطعه و فواتح سوره می باشد و علم حقیقی آن نزد خداست.

قرآن، حاکم به حق، استوار و حکمت آموز
(و القرآن الحکیم)، و او، قسم است و قرآن هم مجموع این کتاب مقدس
114 سوره مبارکه از فاتحه تا ناس می باشد.

(الحکیم) قرآن مجید را لقبهایی است که در خودش هم ذکر شده است؛ از آن جمله الحکیم یا به معنای حاکم است؛ حکم کننده بین حق و باطل. هر حدیث، مطلب و عقیده ای را خواستی بفهمی درست است یا نه، به قرآن رجوع کن، روشن می شود.

یا (الحکیم) به معنی استوار است، سر سوزنی باطل در آن راه ندارد⁽²⁷⁾، حصن حصین الهی است، قرآنی که نگهبانش خود خداست⁽²⁸⁾، اگر چنانچه کسی بخواهد در آن تصرف کند، مرگ (به سراغش آمده و رگ) دلش را می برد⁽²⁹⁾ لذا چهارده قرن می گذرد، قرآن همان قرآن چهارده قرن قبل است. در ظرف این مدت، تغییری نکرده است. قرآنهاى قرنهای قبل موجود است، قرآنی که علی علیه السلام نوشته است، قرآنی که به خط ابن مسعود در قرن اول نوشته شده و بعدش قرآنی که به خط حضرت سجاد علیه السلام نوشته شده و همچنین... در همین مسجد جامع، قرآنی که لابه لای جرزهای مسجد پیدا کردند و به ما دادند هم اکنون هم موجود است، سه سطرش مرکب است و یک سطرش طلائی است، ماده

تاریخش 800 هجری است، حدود ششصد سال قبل است و سایر قرآن‌ها را که مراجعه می‌کنید، می‌بینید همه یکنواخت است.

این قرآن غیر از تورات و انجیل است، یهود و نصاری نمی‌توانند ادعا کنند این کتابها آسمانی و وحی خداست. صد سال پس از مسیح یا 150 سال محفوظات و مکاتبات و مکالمات را جمع کرده و اسمش را انجیل گذاشته‌اند، انشای کسانی است که قرن یا قرن‌ها پس از مسیح پیدا شده‌اند. می‌گویند 150 انجیل نوشته شده و اینها را روی هم ریخته و از بین آنها این چهار انجیل را انتخاب نمودند.

سوم آن که حکیم به معنی صاحب حکمت است. قرآن را هرچه بخوانی، معرفت و حقیقت در آن است، اندرزها، مطالب مطابق فطرت، اسباب هدایت، رفع مرض جهل به قرآن می‌شود، حکمت آموز است، خواننده اش را حکیم می‌کند، هرکس معانی قرآن را دانا شود، حکیم می‌شود.

سوگند برای تأکید مطلب حق

(والقرءان الحکیم) سوگند به قرآن حکیم! واو برای قسم است. اولاً: قسم برای چه؟ و ثانیاً: در برابر مشرکین که می‌خواهد قسم بخورد آنها که اعتقادی به قرآن ندارند که به قرآن قسم بخورد؟!

پاسخ: در محاوره، مرسوم است مطلبی که گوینده می‌خواهد به طرف ثابت کند، برهانی ذکر می‌کند، اگر نپذیرفت و خواست تأکید کند، قسم یاد می‌کند بلکه طرف این مطلب را بپذیرد، گوینده مهربان است می‌خواهد طرف بپذیرد، لذا با قسم مطلبش را تأکید می‌نماید.

پروردگار عالم برای هدایت این بشر، برهانها برای توحید و معاد و صراط مستقیم و برای رسالت پیغمبر مکرمش فرموده است، حالا سوگند یاد می‌فرماید

به حق این قرآن که محمد پیغمبر است، از خود چیزی نمی گوید، قیامت حق است. تا شنونده دست از دامن محمد برندارد بلکه این دل‌های سخت، تأثیری پیدا کند به واسطه قسم خوردن.

دیگر آن که بزرگی مقسم به را بفهماند، قرآن به قدری عظیم است که مورد قسم خداست.

مسخره بودن سوگند به مقدسات مشرکین

و اما این قسم به قرآن برای مشرکین چه فایده دارد؟ پاسخ: آیا به مقدسات مشرکین می شود قسم خورد؟ مثلاً بر بت هبل قسم بخورد، خودشان می فهمند که استهزاست، بت شأنی ندارد که به آن قسم بخورند در حالی که قسم برای تأکید است؛ تو که اعتقاد به بت نداری پیش بت پرست بروی بگویی: به جان این بت قسم، حرفت را نه تنها باور نمی کند بلکه حمل بر مسخره و استهزا نیز می نماید، چگونه می شود به مقدسات بت پرستها سوگند خورد؟ حتی برای جلب نظر طرف هم فایده ندارد.

از همه چیز عظیم تر قرآن کلام رب العالمین است؛ لذا به آن قسم یاد می فرماید.

از این جهت باید مؤمنین احترام قرآن را هرچه بیشتر رعایت کنند، وقتی قرآن خوانده می شود، مبدا صحبت کنی⁽³⁰⁾، گوش بگیر، موقعی که قرآن می خوانی، خودت مؤدب باش، رو به قرآن پایت را دراز نکن، چیزی روی قرآن نگذار، هرگونه احترامی به قرآن لازم است چون کلام رب العالمین است، مرادف و معادل هم دارد، عترت محمد ﷺ، علی علیه السلام و یازده فرزندانش ثقل ردیف قرآنند همان روایت شریفه: (انی تارک) و بنا به روایتی: (مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کهاتین لاکهاتین).

دو انگشت سبابه از دست مبارک را به هم چسبانید و فرمود: مسلمانان! پس از خودم جانشینی دارم، دو چیز بزرگ خلیفه من است مثل این که محمد نمرده است، سرجایش دو چیز گرانبهاست مثل این دو انگشت سبابه که یکی بر دیگری زیادتى ندارد؛ قرآن و عترت است نه مثل دو انگشت از یک دست که یکی بر دیگری برتری داشته باشد ⁽³¹⁾.

جلسه دوم: نامهای پیامبر اسلام ﷺ در قرآن مجید

(یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (32))

از کشف حقایق جعفر بن محمد الصادق عاشق مروی است که فرمود:
پروردگار جل جلاله در (چند مورد از) قرآن مجید، جدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله را یاد فرموده است:

اول: محمد در آیه شریفه: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ
اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ... (33)) .

دوم احمد؛ چنانچه می فرماید: (... وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ
أَحْمَدُ... (34)) .

سوم: عبدالله آن جا که می فرماید: (... لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ
عَلَيْهِ لِبَدَأٍ (35)) .

چهارم و پنجم: طه و یس است از نامهای رسول خدا صلی الله علیه و آله .

چرا مراد از طه، محمد است؟ وجه مناسبت، یا طالب الشفاعة و الهدایة است؛
مثلا یاسین به مناسبت یا سید المرسلین یا سید البشر، یا این که خود یاسین،
انسان کامل باشد که مراد محمد صلی الله علیه و آله است، به هر حال یس سوگند به قرآنی که
در آن حکمت است، انواع دانستنیها در این قرآن است، حقایق و معارف، مواظ
و اندرزها در این قرآن است و جایز است که حکیم صفت باشد به اعتبار
صاحب قرآن؛ یعنی قرآنی که از پیش خدای حکیم است.

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

سوگند به قرآن حکیم که تو ای محمد صلی الله علیه و آله از پیغمبرانی. مشرکین، منکر
رسالت خاتم الانبیا بودند. پروردگار عالم در این آیه مبارکه قسم یاد می کند به
قرآن، در حالی که خود قرآن گواه صدقی است به رسالت محمد

و این منتهای لطافت این آیه شریفه است که اگر دقت کنید، هم قسم خورده و هم اقامه دلیل و برهان نموده است، خود قرآن شاهد است بر این که محمد ﷺ پیغمبر است چرا؟ چون به نص قرآن مجید و اتفاق مورخین و ضرورت مسلمین، حضرت محمد ﷺ مکتب نرفته، کتاب نخوانده، قلم به دست نگرفته، استادی ندیده است (36) آنگاه این کتابی که پر است از علوم اولین و آخرین، آنچه بشر به آن نیاز دارد، انواع دانشها را بیاورد، آیا دیگر جای شک است که قرآن از جانب خداست؟ جلو چشم خودتان است که چهل سال در مکه معظمه زندگی کرده، از جای دیگری که نیامده، آیا کسی هست بتواند ادعا کند استادی دیده، مکتبی رفته، پس این علوم از خودش قطعاً نیست، ناچار از طرف خداست، چقدر لطیف گفته است این معنی را در این شعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد (37)

دیگر آن که ای عرب! آنهایی که درس خواندید، فلسفه خواندید، پشت به پشت هم بزنید اگر توانستید یک سوره ای مثل این قرآن بیاورید (38).

معجزه همیشگی برای آیین جاودانه

هر پیغمبری برای معجزه اش همراهش بوده، وقتی که می مرده معجزه اش هم همراهش می رفته؛ مثلاً جناب موسی که عصا می انداخت ازدها می شد، عصا به سنگ که می زد دوازده چشمه آب جاری می شد، جناب عیسی مرده زنده می کرد، پس از صعودش به آسمان، دیگر معجزه اش هم همراهش رفت؛ اما محمد ﷺ تا قیامت معجزه اش سرجایش باقی است و آن قرآن است؛ چون دینش باقی است تا روز قیامت، شاهد صدقش هم باید باشد. آورنده اش مبعوث از طرف خدا بوده است، بشر درس نخوانده محال است بتواند یک آیه ای چنین

انشا نماید با این فصاحت و بلاغت، هر آیه ای از آن معجزه ای بر حقانیت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله است.

مرسل کدام است؟ فرق بین نبی و مرسل؛ مرسل اخص از نبی است، نبی به معنی خبر دهنده و خبر داده شده است، رسول و مرسل به معنی فرستاده شده است. در روایتی که از امام باقر علیه السلام می پرسند فرق بین رسول و نبی کدام است؟ می فرماید نبی کسی است که صدا را می شنود ولی ملک را نمی بیند که خبر داده شده از غیب است. رسول آن است که ملک واسط وحی را می بیند، وحی خدا را می شنود و به او امر می شود که مردم را هدایت کند و رو به خدا دعوت کند، فرستاده شده است، رسول خداست، نبی یعنی خبر داده شده که اعم است از این که امر به دعوت داشته باشد یا نداشته باشد (39).

در روایتی دارد که: ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید عدد نبیین چقدر است؟ فرمود: 124 هزار نفر. گفت: مرسلین ایشان چند نفرند؟ فرمود: 313 نفر. این خبر در کتاب سفینة البحار نقل شده است. آن عده که مأمور دعوت خلق بودند، 313 نفرند (40).

آیه بعد (علی صراط مستقیم) خبر پس از خبر است، به درستی که تو از فرستاده شدگان از طرف خدا هستی برای راهنمایی و دعوت خلق، علاوه، تو بر راه راست هستی، هرکس هم که تابع تو شد او هم بر صراط مستقیم است.

صراط مستقیم در دنیا و آخرت

به مناسبت این آیه، بحثی درباره صراط باید بشود، صراط در قیامت و دنیا موضوعی است که هرروز چندین مرتبه آن را به زبان جاری می کنیم: (اهدنا الصراط المستقیم)؛ خدایا ما را به راه راست راهنمایی بفرما .

فرق بین صراط در دنیا که (اهدنا الصراط المستقیم)؛ درباره آن است و صراط در آخرت واجب است اعتقاد به آن، کدام است؟

اولاً: معنی فارسی صراط، راه است طریق شیء را صراط گویند، آنگاه رسیدن به هر شیء را آنچه وسیله به آن است طریق و صراط آن نامند. آن چیزی که وسیله رسیدن به آن هدف است، یک وقت هدف امر مکانی است، مثلاً می خواهید به مکه معظمه بروید می گویند صراط مکه از این راه است، اگر هدف امر معنوی باشد؛ البته طریق آن هم مناسب آن است؛ مثلاً کسی که بیمار است، راه خوب شدنش دکتر رفتن و دوا خوردن است، پرهیز کردن است که صراط صحت بدن است، یا مثلاً تجارت وسیله اش بازار و مغازه و جنس و خرید و فروش است، می خواهد طبیب شود، راهش درس خواندن و دانشکده طب دیدن و هکذا می باشد.

یکتاپرستی، راه نزدیک شدن به خداوند

اگر هدف اصلی تو قرب به خدا و سعادت باقی، رسیدن به بهشت نجات و درجات باشد، صراطش چیست؟ از چه راهی باید برود که به بهشت و قرب رب العالمین برسد؟ بدون شک راه دارد، بیراهه که نمی شود، هر چیزی راه و وسیله دارد.

ای کسی که هدفت قرب رب العالمین و معارف و درجات وجود آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، صراط مستقیم در همین سوره مبارکه یس ذکر فرموده است: (أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ⁽⁴¹⁾). یکتاپرستی صراط مستقیم است، تنها خدا را بپرستند، نه غیر خدا را، هر چه که باشد به عین مثل کسی که وسط راه کج برود به مقصد نمی رسد، کسی هم که گناه کند، قلدری کند، از صراط بندگی منحرف شده است، پشت به مقصد کرده است، از صراط مستقیم دور شده است. کسی که

ریا کرد، سقوط کرده است، به راه جهنم افتاده است. محال است کسی راه مشرق را بگیرد و به مغرب نزدیک شود، کسی گناه بکند و به حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نزدیک شود، کسی تخم هندوانه بکارد، حنظل برداشت کند، یا حنظل بکارد و هندوانه برداشت کند ⁽⁴²⁾.

در چه صراطی هستی؟ در صراط خودت، نفس و هوا و شیطان هستی؟ یا در راهی که به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بهشت و قرب رب العالمین می رسی: (أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) صدق و اخلاص به در خانه خدا؛ این است صراط مستقیم.

در نماز که شبانه روز اقلأً ده مرتبه باید بخوانی (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ⁽⁴³⁾) خدایا! نکند من مصداق آیه شریفه باشم که می فرماید: زیانکارترین افرادند، آنگاه می پندارند کار نیک انجام می دهند ⁽⁴⁴⁾.

کسی که در جهل مرکب است به خیالش به سرعت رو به بهشت می رود لیکن خیر ندارد که قهقرا می رود و سقوط می کند.

گناه، سقوط از صراط بندگی است

چه بسا انسان در اثر گناه مستمری مثل غصب - که همیشه آه مظلوم پشت سرش هست - دائماً در سقوط است، چاره ندارد جز این که التماس کند: خدایا! مرا به خط بندگی تو برگردان. این همه قرآن و اخبار می فرماید توبه، فوراً توبه کنید. درست است بالأخره هرکس جز معصوم سقوطی دارد؛ ولی باید فوراً بدون معطلی به خط بندگی برگردد، زیانت یک مرتبه کج شد، فحش گفتی، زود جبران کن، طرف را راضی کن حلالیت کند تا خدا تو را عفو کند، استغفرالله ربی و اتوب الیه بگو.

هر گناهی انسان را از صراط حق ساقط می کند، فردای قیامت هم همین است، انواع سقوطها از طریق بندگی در دنیا موجب سقوط به آتش در آخرت خواهد بود؛ مانند پروانه ای اطراف چراغ، شعله چراغ را روزنه نجات خیال می کند (45) انسان هم شهوات را خوراک و پوشاک و شهوت جنسی را وسیله خوشی می پندارد. چطور این پروانه سقوط می کند، انسانی هم که خودش را به شهوات سرگرم کرده است، چنین است (46).

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان

اما بشارتی در این حدیث نبوی ﷺ است که می فرماید: و من آنان را بلند می کنم و از آتش نجات می دهم .

لذا تا بتوانید توسلات خود را با رسول مکرم زیاد کنید؛ یاد حضرت محمد ﷺ و صلوات بر محمد و آل را مخصوصاً در این ماه مبارک رمضان مداومت کنید، در همین دنیا نیز بر صراط مستقیم شما را بر می گرداند.

ای کسی که برای حسین گریه کردی! به برکت امام حسین ﷺ موفق به توبه می شوی، از تاریکی های گناه بیرون می آیی و به نور توبه می رسی (47) چه اشخاصی را سراغ دارم به برکت توسل به اهل بیت، سقوطشان جبران شد و موفق به توبه گردیدند.

صورت خارجی این معنی فردای قیامت است، موقعی که صراط آن جسری که روی جهنم می گذارند که به اعتبار افراد فرق می کند؛ برای بعضی از موباریکتر و از شمشیر برنده تر است.

حضرت علی ﷺ تقسیم کننده بهشت و دوزخ

روایتی از رسول خدا ﷺ آمده که درباره مقام محمود رسیده (مقام محمود که در زیارت عاشورا می طلبید (48) گوشه ای از محشر، مجمع انبیا و

اولیا و خوبان که سالار همه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است) منبری از نور هزار پله که پله اول آن خاتم انبیا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پله دوم اسدالله الغالب علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و سایر پله ها سایر انبیا به حسب مراتبشان پای منبر هم، جمیع مؤمنین که در آن محل راه دارند.

در این مقام محمود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حمد و ثنای خدا را به طرز بی سابقه ای می کند، ملکی به بهترین صورت مقابل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آید و عرض می کند: من خازن جنتم، مأمورم کلید بهشت را تقدیم شما کنم. سپس ملکی در مهیب ترین صورتهای می آید و عرض می کند: من مالک دوزخم، کلید دوزخ را مأمورم تقدیم شما کنم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم می فرماید: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ! کلیدها را بردار، تقسیم بهشت و دوزخ به دست تو است؛ (قسیم الجنة و النار⁽⁴⁹⁾) خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: من هم می آیم اول صراط قرار می گیرم، هرکس برات علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با اوست با خوشی و سعادت از صراط عبور می کند .

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت شاید که زمشاطه نرنجیم که زشتیم⁽⁵⁰⁾ در حدیث صحیح دارد که همه می گویند: رب نفسی؛ خدایا به فریادم برس، خودم خودم؛ تنها یک نفر می گوید: رب امتی؛ پروردگارا به فریاد امتم برس و آن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است⁽⁵¹⁾ .

خبر در خصائص شیخ است، وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قضایای حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای زهرا نقل می فرماید تا آخر که راجع به قبر حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر می کند، آن وقت می فرماید: فردای قیامت کسانی که به زیارت قبر حسین رفته اند آنها را شفاعت می کنم. جمله ای که به قول شیخ، خیلی امیدوار کننده است، می فرماید:

خوادم جستجو می‌کنم او را پیدا می‌کنم، دنبالش می‌روم نجاتش می‌دهم،
اگر در گودالی افتاده باشد نجات می‌یابد .
آیا نشانه‌ای دارد؟ آری بر پیشانی اش به قلم نور نوشته شده است: این است
زائر قبر حسین علیه السلام .

جلسه سوم: خداوند و عزت مطلق

(تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ⁽⁵²⁾) تنزیل، منصوب به مدح است (عامل نصب آن از ماده مدح می باشد) یعنی قرآنی که نازل شده از طرف خدایی است عزیز و رحیم. دو اسم از اسمای حسنی این جا ذکر شده است؛ عزیز از عزت به معنی غلبه است از غالبیت و قاهریت است؛ خدایی که بر همه چیره است.

رحیم از رحمت و رأفت است. وجه مناسبتش این است که بدانید خدای شما هیچ نوع احتیاجی به شما و عبادتهای شما و هدایت شما ندارد.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریائی اش ننشیند گردی عزیز مطلق، خداست هیچ نیازی در این درگاه نیست، اگر همه مؤمن شوند و مطیع، چیزی به ملک خدا اضافه نمی شود و اگر همه کافر گردند و عاصی، از ملک او چیزی کم نمی گردد، آنچه دعوت فرموده است از جهت رحمت اوست؛ چون به بندگانش لطف دارد، رحیم است، به رحمت و رأفتش برای این که بشر هلاک نشود، پشت به سعادت خودش نکند، مورد ترحمش قرار داد و قرآن را نازل فرمود وگرنه چنانچه به اسم عزیز می خواست معامله کند، مقتضی عزتش بی اعتنایی بود لیکن چون رحیم است، مطابق رحمتش بشر را به خود وانگذاشت، توفیقش داد، این قرآن حکیم نازل شده خدایی است که عزیز است و رحیم نیز هست که به رحمتش محمد ﷺ را فرستاد⁽⁵³⁾.

رحمت عامی فرستاد به نام محمد ﷺ که همه را در بر بگیرد، حالا عده ای نخواستند از این رحمت بهره ببرند، به خودشان ظلم کردند و خودشان را محروم نمودند.

پیامبر و ترساندن مردم به وسیله قرآن

(لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ⁽⁵⁴⁾) لام غایت است؛ یعنی قرآن را خدای عزیز و حکیم نازل کرد؛ برای این که بترسانی این بشر را، قوم را، اهل مکه و جزیره العرب را.

(مَّا أُنذِرَ) دو وجه دارد: وجه اول: ما نافیقه باشد نه موصوله، آنچه آباء آنان ترسانده نشوند اینها بترسند، اشاره به زمان فترت است؛ چون پس از عیسی بن مریم تا زمان رسول خدا ﷺ را فترت گویند که پیغمبری مبعوث نشد؛ البته نایبها و اوصیای مسیح بودند و زمین خالی از حجت نبود؛ اما پیغمبر مرسل که از طرف خدا پیغام بیاورد و وحی به او برسد، در حدود ششصد سال نبود، تو را فرستادیم تا بترسانی آنچه پدرانشان در زمان فترت ترسانده نشدند.

وجه دوم: ما موصوله باشد و منظور آباء پیش از عیسی باشد تا بترسانی ایشان را آنچه پدرانشان ترسانده شدند، پدران دور و اجداد سابقین ایشان که پیغمبران سلف، آنان را ترساندند.

مژده دادن و ترساندن، برنامه پیغمبران

محل کلام جمله: (لَتُنذِرَ) می باشد، در قرآن مجید مکرر غایت بعثت انبیا خصوصاً خاتم آنها را ذکر فرموده است، نتیجه نبوت و بعثت پیغمبران: (رَسُولًا مَبْشُرِينَ وَمُنذِرِينَ...⁽⁵⁵⁾) و (...بَشِيرًا وَنَذِيرًا...⁽⁵⁶⁾)

پیغمبران مژده دهنده و ترساننده بودند از طرف خداوند؛ بشارت دهنده اهل ایمان و تقوا و عمل صالح و هر بشری که اطاعت خدا کرد، به سعادت باقی و نعمتهای الهی.

محمد آمده بشارت دهد به هر مؤمن که کارهای شایسته انجام می دهد، پاداش بزرگی در انتظار اوست⁽⁵⁷⁾. بشارت باد تو را که هنگام مرگ، ملائکه بر

تو فرود آمده، مژده ات می دهند نترس و اندوهناک مباش؛ مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده شدید (58) .

ملک الموت از مادر به تو مهربانتر است، بشارت باد تو را ای روزه دار به مغفرت الهی که خوشی برای تو است.

خوشی موقع افطار، البته لذت روحی است، اگر آدمی با حضور افطار کند، خودش خوشی روحی را حس می کند. دوم نزد خدا هنگام مرگ (59)

برای خدا حرف شنیدی، از خوردن و آشامیدن خودداری کردی (کلوا و اشربوا هنياً بما أسلفتم فی الأيام الخالیه) (حاقه: 24) خدای تو سپاسگزار است، کوچکترین عمل تو را نادیده نمی گیرد.

بشارت دیگر برای جوانان عزیز عرض کنم: هرکس چشمش به زن اجنبه ای بیفتد اگر تکرار نظر نکرد، سرش را بالا کرد یا پایین انداخت، دو چیز خدا به او می دهد، فوراً (بردا ایمان) را می چشد؛ یعنی خنکی ایمان و لذت روحانی درک می کند. دوم فرح ساعت مرگ است، حوریه ای در قبر و برزخ با اوست، این همان حوریه آن روز بود که برایش ذخیره شده است (60) و نذیر و ترساننده است. ای تارک الصلوه! ساعت مرگ، ملک الموت دشمن تو است، بی ایمان می میری و با کافر یکی هستی، پانزده بلا برای تو آماده است (61) .

ای رباخوار! با شکم پر از آتش وارد محشر می شوی.

ای خورنده مال یتیم (62)! تو آتش می خوری حالا نمی فهمی؛ ولی صورت حقیقی آن پس از مرگ برایت واضح می شود.

ای ظالم! دانه دانه حقوق از تو مطالبه خواهد شد، اگر حسناتی داری از تو گرفته می شود و به مظلوم داده می شود و اگر نداری از گناهان مظلوم بر می دارند و به و زر و بال تو افزوده می شود تا عدل الهی ظاهر گردد (63) .

ضمناً نه فقط قوم عرب را می ترساند، تا قیام قیامت محمد ﷺ ترساننده است برای همه افراد، از بشارتهایش باید سر شوق بیایید و از ترساندنیهایش باید بیمناک گردید (64).

معنی پذیرفتن اسلام این است که بشارتهای محمد ﷺ تو را به عمل وادارد و ترساندنیهایش تو را به ترک گناه وادارد وگرنه دروغ می گوید که (الاسلام دینی، القرآن کتابی) اسلام دین من و قرآن دستورالعمل من است، پیرو چه هستی؟

این همه که پیغمبر اسلام بشارت می دهد سحرخیزی، ربع ساعت، نیم ساعت پیش از سحری خوردن برخیز و یازده رکعت نماز شب را ترک نکن، استغفار (العفو) گفتن را ترک نکن (65).

کثرت اسباب ترس و قلت انسان ترسناک

در این جا می فرماید: (لتنذر). بعضی پشت سر من می گویند همه اش راجع به مردن می گوید، همه اش می ترساند، پاسخ من همان پاسخ شیخ شوشتری است (که گفته بود) می گویند شیخ، مردم را خیلی می ترساند، می فرمود: بلی شیخ می ترساند، ولی کدامتان ترسیدید؟ آیا سراغ دارید کسی را که از ترس شب، خوابش نبرد، از غصه آخرت و عالم برزخ، اشکش ریزان و دلش بریان شده باشد و هر گناهی داشته ترک کند؟

دلها قساوت پیدا کرده، غفلت دلها را گرفته است وگرنه دل اگر بشنود تکان می خورد؛ ولی غالباً برای وقت گذرانی پای منبر می نشینند یا برای ثواب؛ اما (اگر) راستی کسی بخواهد موعظه شود، راه نجات پیدا کند، کم است.

به لرزه افتادن عتبه قرآن

روایتی بخوانم؛ مشرکین مکه از دست رسول خدا ﷺ به تنگ آمدند، دور یکی از بزرگانشان را به نام عتبه - که در فصاحت هم استاد بود - گرفتند، او را فرستادند نزد پیغمبر ﷺ تا راهی برای مبارزه و خاموش کردن پیغمبر پیدا کند. عتبه گفت، خودم تنها می روم بینم چه باید کنم. نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: از این اشعارت برای من بخوان .

رسول خدا ﷺ فرمودند: من اهل شعر نیستم! .

گفت: سخنت را بخوان

فرمود: کلام من نیست، کلام رب العالمین است.

گفت: بسیار خوب! همین را برای من بخوان .

خواننده ای که پیغمبر باشد، عتبه با آن غلظتش گوش داد، پیغمبر ﷺ هم سوره حم دخان را برایش خواند. چند آیه تا رسید به این آیه: **(فان أعرضوا فقل أنذرتکم مثل صعقة عاد و ثمود)** ⁽⁶⁶⁾؛ یعنی: اگر روی گردانند، پس بگو شما را می ترسانم به صعقه ای چون صعقه عاد و ثمود .

عتبه با آن قلدری، تکان خورد، دستش را نزدیک دهان پیغمبر ﷺ آورد و گفت: تو را به حق رحم، کافی است

چنین کافر غلیظی را قرآن تکان می دهد، خبر موحش می دهد. پس از آن که به سوی مشرکین برگشت، ابوجهل و دیگران را به او شماتت کردند، آیا به محمد گرویدی؟ گفت: نه، لیکن کلامش شعر نیست، خطابه و کلام بشر نیست، مرا آتش زد .

خواستم انذار را برسانم، محمد انذار کرد تا از قرآن چه کسی بترسد ⁽⁶⁷⁾،
 چقدر آیات مندره آورده است. آیاتی که درباره عذابهای دوزخ آورده است ⁽⁶⁸⁾.
 همچنین آیاتی که درباره مأمورین غلیظ و شدید دوزخ ذکر فرموده است ⁽⁶⁹⁾.
 لیکن واعجبا که دلها سخت شده است! قرآن هم که می خواند نه به عنوان
 تأثر می خواند. قرآن را با تدبیر و فکر بخوان نه قرائت تنها؛ البته آن هم خوب
 است ولی کم نفع است. ولی به حال کسانی که آخرت پیش آنها حکایت باشد.
 به فرمایش مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ⁽⁷⁰⁾ مثل این که کسی از ما که می میرد جنازه اش را
 به گور می سپاریم و بر می گردیم بر سر میراثش (دعوا می کنیم و) مثل این که
 خبری نبوده، به این فکر نمی افتی که پنجاه موقف داری و هر موقعی هزار سال
 است ⁽⁷¹⁾.

میزان برای مسلمانان

کسی می گوید برای کفار است این عذابها راجع به ما نیست اما در بحار
 است که زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: میزان و معطی حساب، مال مسلمانها
 است که هم کار نیک می کنند و هم بد و گرنه کافر که حساب ندارد، حسنه ای
 ندارد تا گناه و ثوابش را با هم بسنجند ⁽⁷²⁾.

در تفسیر نیشابوری نقل نموده است قضیه آن بچه مکتبی که سالم به مکتب
 رفت ولی وقتی برگشت، تب کرده و بالأخره در بستر افتاد. پدرش پرسید چه
 شده؟ گفت امروز استاد این آیه را یادمان داد: **(فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا**
يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ⁽⁷³⁾)؛ بترسید از آن روزی که بچه را پیر می کند، هولش
 چنین است، من از ترس چنین روزی ناراحتم. بالأخره بچه می میرد. پدرش بر
 سر قبرش ناله ها داشت؛ می گفت: فرزند عزیزم! تو با فطرت پاک و دل لطیف
 این طور قرآن متأثر کرد، پدر دل سیاهت باید از ترس بمیرد.

مرویست چهل سال حالت حیرت است، پیش از موقف حساب (74) .
لب قبر چه بر سر ما می آید. حالت بهت است. آری آبرو دوستها که رو
دربایستی دارید، برای فردای قیامت خود کاری کرده اید؟ نزد پیغمبر و علی و
فاطمه علیهم السلام رو دربایستی ندارید؟

جلسه چهارم: شناساندن راهها و ملکوت به پیامبر ﷺ

(تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ)

این قرآن حکیم، کلام رب العالمین، نازل کرده خدای عزیزی است که هیچ نیازی به روی آوردن بندگانش ندارد؛ ولی مهربان است. راه راست را نشان بشر داد تا از سقوط در صراط بترسند، آنگاه در این قرآن آنها را ترساندند تا مبادا سقوط کنی: (لننذر قوماً) تا به سبب این قرآن، بترسانی قومی را که پدرانشان ترسانده نشدند و بی خبر ماندند.

گفتم اشاره به زمان فترت است چون پیش از رسول خدا ﷺ چند صد سال پیغمبر مرسلی که ایشان را بترساند نبود: (فهم غفلون)؛ پس ایشان بی خبران بودند؛ ولی خدا در این زمان منت بر بشر گذاشت و نور خودش محمد ﷺ را فرستاد. خدا تمام راهها را نشان محمد ﷺ داد، دنیا و آخرت، ملک و ملکوت، بهشت و جهنم را تا بترساند این خلق را. در لیلۃ المعراج ملکوت اشیاء را نشان دادند تا به خلق برساند، انذارها کند.

جهنمی بودن مشرکین مکه

(لقد حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون) .

حق یعنی ثبت، تحقیقت، مسلم شد. مراد به قول چیست، در ابتدای خلقت خطاب به شیطان فرمود: (لأملأن جهنم منك وممن تبعك منهم أجمعين⁽⁷⁵⁾)؛ به عزت و جلالم سوگند که دوزخ را از تو و پیروانت پر کنم، این قول خدا بر بیشتر آنان (اهل مکه) مسلم شد که جهنمی شوند.

این آیه از خبرهای غیبی قرآن است که این مشرکین تا آخر عمر مؤمن نخواهند شد و به محمد نخواهند گروید: (فهم لا يؤمنون)؛ ایشان ایمان آور نیستند، چرا؟ در آیات بعد روشن می شود.

غلهها بر گردن و سد از پس و پیش

(انا جعلنا فی أعنقهم أغللاً فهمی الی الأذقان فهم مقمحون) .

ما قرار دادیم بر گردنهای ایشان غلهها را تا چانه هایشان (از سینه تا چانه با غل محکم بسته شده) پس ایشان سر در هوا بند، کسی که گردنش را با غل پیچیده اند تا چانه، چیزی را مشاهده نمی کند، سرش در هوا رو به بالاست.

(و جعلنا من بین أیدیهم سداً و من خلفهم سداً فأغشینهم فهم لا یبصرون)

به این هم اکتفا نمی کنیم بلکه قرار می دهیم جلوشان حاجب و سد، پشت سرشان نیز حاجب و سد و روی چشمشان نیز پرده انداختیم پس ایشان نمی بینند .

توجیه سه گانه در آیه

هرچه ما ترساندیم، نترسیدند، این چنین جزا به آنان دادیم .

این ظاهر دو آیه شریفه است. دقت زیادی در این آیات لازم است. بسیاری از مفسرین سه وجه ذکر کرده اند؛ یکی این که در آیه (جعلنا فی أعنقهم - و جعلنا من بین أیدیهم) راجع به آخرت است، در قیامت چنین می شود.

وجه دیگر این که: گویند بر سبیل تمثیل است؛ مثال زده است نه این که چیزی در خارج است بلکه جوری به سرشان آمده مثل کسی که تا چانه اش به زنجیر بسته شده است و سرش در هواست، هیچ نمی فهمد.

لیکن وجه سوم - که بهتر است - این است که حقیقتی است از حقایق فعلی. همین الآن با همین بدن فعلی، ملکوتش اگر ظاهر شود، غلههایی دور ذاتش

پیچیده شده که نمی فهمد، جلوش را حجاب بزرگی گرفته؛ پشت سرش نیز پرده ضخیمی گرفته است. این معنی را به بیان دیگر تشریح کرده اند اغلال چیست؟ اگر اغلال فهمیده شود، هرکس می تواند به نسبت، تطبیق به خودش نماید.

کور و کر شدن انسان توسط آمال و شهوات

غل. آهنی داریم برای گردن گوستی. دیگر جلو پایت را نمی بینی، این ظاهر است؛ اما این آیه شریفه راجع به حقیقت و روح و روان تو است و او به این اغلال، غلهایی است که سر ادراکت را بالا کرده هیچ جا را نمی بینی. غلهایی است در عالم معنی که سر قلب و روح تو چنین می آورد، مقمح می کند؛ یعنی سر در هوا می سازد. بدون پرده بگویم این غلها آمال و آرزوهاست، حب شهوات و حب دنیا، مال، ریاست، طمع. در هر جا پیدا شد، کور و کر می سازد.

هرکس آمال و آرزوها، حرص و طمع، ذاتش را کور و کر کرد، جلوش را نمی بیند، جلوش خانه گور است؛ همه چیز را می بیند جز گوش را (من بین آیدیهم) هرکس رجوع به خودش کند و انصاف دهد می بیند مرتبه ای از این وضع در او نیز هست، در فکر همه چیز هست جز مرگ، از همه چیز می ترسد جز از بی ایمان مردن.

(و من خلفهم) پشت سرش را هم نمی بیند، گناهان گذشته اش را فراموش نموده است.

درست است خدا نسبت به خودش می دهد و می فرماید ما کردیم (جعلنا) ما قرار دادیم؛ ولی خودت خواستی. خدا هم همان را به تو می دهد، خودت آخرت را به دنیا مصالحه کردی.

جاری شدن آب برای فرعون

روایت در حیات القلوب مجلسی است درباره فرعون که: به او گفتند: مدتی است از وقتی دعوی خدایی کردی، رود نیل خشک شده است، تو که می گویی خدا هستم، آن را جاری ساز. گفت بسیار خوب آن را جاری می سازم. با لشکرش از شهر بیرون آمد، در صحرا به لشکریان گفت در این جا بمانید تا من خودم بروم آب را برایتان جاری سازم. به سرعت رفت تا جایی که از نظرها کاملاً پنهان باشد، هیچ کس نبود، از اسب پیاده شد، تاجش را انداخت، خودش را روی خاکها انداخت و گفت: ای خدای عالمیان! من خودم می دانم که دروغ می گویم؛ ولی من آخرت نمی خواهم، سلطنت دنیا را طالبم، مرا رسوا نکن؛ خدایا! می دانم کارها به دست تو است؛ حاجت من به درگاهت آن است که این آب جاری شود، آب جاری گردید .

تعجب ندارد. هرکس هرچه بخواهد به او می دهند، خودش می گوید من آخرت نمی خواهم، دنیا را می خواهم؛ چنان که شیطان هم آخرت نخواست، ماندن در دنیا تا روز قیامت را خواست.

هیچ کس محروم از این درگاه نیست

ضمناً کسی نگوید جاری شدن آب سبب گمراه شدن مردمان می شود، چنین نیست. هرکس شعور داشته باشد می فهمد که کار بشر نیست، خدای تعالی از بس مهربان است، دشمن را نیز محروم نمی فرماید؛ هیچ کس محروم از این درگاه نیست. بگو آی خدایی که فرعون با آن شقاوت را که ادعای خدایی می کرد با ذلت به درگاهت آمد، او را محروم نکردی، ما امروز میهمان تو هستیم. به حسب ظاهر روزه دار؛ در مسجد، خانه تو، چه شود غلها را از اطراف دلهای ما

باز کنی: (وقعدت بی اغلالی) غلها مرا زمین گیر کرده نمی گذارد به فکر
آخرتم بیفتم؛ شهوات، آرزوها نمی گذارد، مگر تو لطفی بفرمایی.
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری⁽⁷⁶⁾

جلسه پنجم: غلهایی بر گردن انسان

(وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ
وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (77))

روز گذشته به این جا رسیدیم که بشر به اجبار و بدون اختیار به بهشت یا
جهنم برده نمی شود، هرچه هست به اختیار خودش هست. این که می فرماید:

(إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِّن
بَيْنِ يَدَيْهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا... (78))

همان غلهایی که خودت درست کردی، خداوند به دور گردنت می پیچد که از
ادراک می افتی. نگو خدا این جور به سرم آورد بلکه خودت خواستی؛ زیرا
شهوات و حب دنیا خواستی؛ لذا کور و کر می شوی. سدی جلو و پشت سرت
قرار می گیرد، آخر کارت را نمی بینی، از بس آرزو زیاد شده است. کار به
جایی می رسد که پیری خودش را هم نمیبیند، پیری هم آمال و آرزو جوری
بر سرش می آورد که مرگ را نمیبیند، از آن طرف گناهان گذشته را نمیبیند.
آرزوها برای سالیان دیگر با این که فردا معلوم نیست زنده باشد، آیا این
آرزوها غلهایی بر ادراک می شود یا این قدر سرگرم می شود تا اصل سرمایه
عمر از کف برود، فنای دنیا و بقای آخرت، با این ظهورش را نمیبیند. کسی که
رو به سقوط رفت به جایی می رسد که می فرماید:

(وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)

چه او را بترسانی یا نترسانی برایش فرق نمی کند، ذره ای بر دلش اثر نمی
کند، به مرگ حقیقی رسیده، تأثر دیگر ندارد.

پا که بی حس می شود می خواهند ببینند آیا حرکتی پیدا می کند، تکانی می خورد یا نه؟ سوزنی به او می زنند، اگر متأثر نشد، معلوم می شود از کار افتاده است، این دل چیست؟ هرچه بترسانی نمی ترسد (79).

فطرت آدمیت خراب شده جز ماده و مادیات ادراکی ندارد، بلی می ترسد از این که پولش کم شود، آبرویش از بین برود، مقامش را از او بگیرند؛ اما به او بگو این گناهی که کردی در موقف حساب معطل خواهی شد، باکی ندارد.

در جلد دهم بحار الأنوار دارد: وقتی رسول خدا ﷺ این آیه را بر مسلمانان خواند: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (80)).

یعنی: به درستی که دوزخ وعده گاه همه آنان است، دارای هفت در است...، در حالات علی عليه السلام دارد (مثل گنجشک که در زمستان به او آب بریزند چگونه می لرزد) علی عليه السلام از شنیدن این آیات بر خود می لرزید (81).

اگر حیات باشد، آثارش آشکار می گردد؛ دل زنده نشانه دارد، در اندازها و بشارتها آثار زندگی دل، نمایان است؛ اگر مرده است همه قرآن را بر او بخوانی، اثری ندارد؛ ولی اگر مختصر حیاتی داشته باشد، بالأخره تأثری پیدا می کند: (لتنذر من كان حيا... (82)) قرآن برای ترساندن کسانی است که زنده باشند؛ چون اگر حیاتی داشته باشد، قرآن در او اثر می گذارد.

(انما تنذر من اتبع الذكر وخشى الرحمن بالغيب...).

تنها کسانی را می ترسانی که ذکر را پیروی کند و از خدا در پنهانی بترسد. تا حیات، قلب نداشته باشد محال است قرآن اثر مثبتی در او بگذارد (83) ولی تا حیات دارد، امید است اندرزا اثر کند. فطرتش از بین نرفته باشد، مطابق فطرتش به قرآن مایل است.

بیشتر اهل مکه که مرده دلانند، ایمان نخواهند آورد. آنها از اسم آخرت هم گریزانند؛ اما آنکه فطرتش باقی است (وخشی الرحمن) است.

نشانه پایین ترین مرتبه ایمان

گاهی انسان در فکر می رود آیا ایمان دارم یا نه؟ اگر مرگم رسید، مؤمنم یا نه؟ روایت حضرت صادق علیه السلام محکم است برای نخستین درجه ایمان، می فرماید: هرکس گنااهش او را ناراحت کرد و کار نیکش او را شادمان ساخت، او مؤمن است .

(من سرته حسنه وسائته سیئه فهو مؤمن⁽⁸⁴⁾) .

معلوم می شود که او باور دارد ثواب و عقاب را، مخصوصاً در موارد ذکر (یعنی وقتی که او را یادآوری کردند) معلوم می شود حیات دل باقی است. مثالهایی برای سرگرمی بشر با وجود خطراتی که برای اوست زده اند. بهترین مثال همان است که شیخ صدوق علیه الرحمه از حکما نقل فرموده است آن را ذکر می کنم و همه ما بر خودمان تطبیق کنیم.

پندی آموزنده

شخصی در بیابان می رفت در چاه افتاد، چوبی وسط چاه بود، آن را گرفت تا نیفتد، دید قعر چاه ازدهه هایی دهان باز کرده است، یک طرف، موش سفید و یک طرف دیگرش موش سیاه، از دو طرف چوب را می جونند و آن را باریک می کنند. راستی که چه هولی دارد لیکن چشمش به گوشه چاه افتاده می بیند مقداری عسل در خاکها ریخته شده، زنبورها هم آمد و شد دارند. ازدها و موشها را فراموش کرده با نیش زنبورها و خاک آلوده بودن عسل می سازد و مشغول خوردن می شود، خیلی هم خوشوقت است که اقبالش یاری کرده به چنین نعمتی رسیده است.

چاه، عالم طبیعت و دنیاست، ازدها، همان مرگ است و چوبی که وسط چاه
به دست گرفته، عمر است و شب و روز، همان دو موش سیاه و سفید است که
عمر را کم می کند تا بیفتد در دهان مرگ. ظرف عسل، شهوات دنیا است که هر
نوشش با هزار نیش و ناراحتی همراه است.

نوش مطلق خوشی محض در این زندگی دنیا نیست، نه در خوردنیها و
پوشیدنی ها؛ نه بهره برداری جنسی.

خوشی مطلق در عالم دیگر است، نوشی که دیگر نیش ندارد به شرطی که با
نور تقوا و ولایت از این جا بروی.

جلسه ششم: حجاب و برزخ بودن دنیا و شهود بودن آخرت

(إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ *
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ
(85) .

(... سواء عليهم ءأنذرتهم... (86)). بیشتر اهل مکه روح آدمیت شان مرده است: (انک لا تسمع الموتی... (87)) به مرده نمی شود شنواید، هرچه از خدا و آخرت بگویی یا نگویی برای آنها فرق نمی کند، ایشان ایمان نمی آورند. در تمام دوره ها همین است. در هر شهری عده کثیری هستند که اگر آنها را از عذاب بترسانی، در هر حال گناه را ترک نمی کنند، پس چه کسی می ترسد؟
(انما تنذر من اتبع الذکر...)). کسی می ترسد که پیروی از ذکر بکند، آیه قرآنی که برایش بخوانند، اثری در او می نماید، تا گفتند خدا، می ترسد (بالغیب) بعضی گفته اند یعنی نهان؛ جایی که جز خدا کسی نیست از خدا می ترسد؛ ولی بیشتر مفسرین گفته اند: به معنی حجاب است تا هنوز مرگ انسان نرسیده است، در نهان، در حجاب و در غیبت است، از خدا و ملائکه و برزخ و ملکوت در پرده است. وقتی مرگ آمد شهود است، ترسیدن آشکار می شود. حالا مهم است که نمی بیند ولی وقتی مرد و چشمش افتاد به ملکوت و غیره، دیگر ترسیدن ارزش ندارد.

ترس حضرت یوسف علیه السلام از خداوند در پنهانی

درباره جناب یوسف در هنگامی که زلیخا او را در اتاق در بسته گرفت، مقتعه اش را بر روی بت انداخت، گفت: زشت است جلو بت، کار خلاف کنم. یوسف فرمود: چگونه تو از یک بت که شعوری ندارد ملاحظه می کنی؛ ولی من از خدای علیم و خبیر ملاحظه ننمایم؟

آی کسی که مال مردم نزد تو هست؛ طرف، سند ندارد ولی خدا که می داند نمی تواند از تو بگیرد؛ ولی خدا که می تواند کسی که ترس در دلش باشد حیات دارد؛ ترساندن به کار او می خورد، هرکس چنین شد یعنی کسانی که نمازگزار و روزه گیر هستند، روزه عمل خالص برای خداست: (... فبشره بمغفرة و أجر کریم) .

پس او را به آمرزش و پاداش بزرگ مژده بده .

تنوین مغفرت؛ تنوین تنکیر برای تفخیم است؛ یعنی (مغفرة عظيمة لا توصف - و اجر کریم عظیم لا یوصف) آمرزش بزرگی همراه با پاداش و گران قیمت، یقیناً خداوند تلافیها خواهد کرد (88) .

شما رو به درگاه او آوردید، او هم شما را رها نخواهد کرد، مخصوصاً نسبت به جوانان عزیز در اوایل سن.

نوشیدن از کوثر هنگام مرگ

اجر کریم، ساعت مرگ از حوض کوثر به او می چشانند (89). ای کسانی که یک ماه روزه گرفتید، میل به خوراک و آب داشتید، برای خدا خودداری کردید، حالا بچشید (90)، از دست شاه هدایت، ماه هدایت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام. بعضی از اهل ایمان هستند که هنوز نفسشان قطع نشده به آنها می چشانند. روایت از امام باقر علیه السلام است. حضرت قسم یاد می فرماید مطابق روایتی که در معانی الأخبار است، تا از حوض کوثر نچشد نمی میرد.

ساعت احتضار که راستی سخت است، چه لذتی دارد، وقتی از دست ساقی کوثر جامی بنوشد، با چه لذتی جان می دهد.

محتضری سراغ دارم که بوی مشک عجیبی هنگام مرگش به مشام حاضرین رسید. مؤمن دیگر خودش می گفت: بیرون بروید تا حضرت در آید.

آیا آن کس که مال یتیم زیر دستش بود، فقط از ترس خدا یک درهم بر نداشت همه را داد، با آن کس که بدون پروا مال یتیم را خورد، هر دو یکسان باشند⁽⁹¹⁾. در دعای کمیل است: (ما ذلک الظن بک). (... ساء ما یحکمون⁽⁹²⁾)

معاد، مژده ای برای نیکان و تهدیدی برای بدان

یکی از برهانهای معاد همین است، یقیناً عالم جزا باید باشد وگرنه خدای حکیم علی الاطلاق از حکمت افتاده است. شخصی که منکر عالم جزاست منکر پروردگار شده است. تمام این جهان عظیم نتیجه اش ظهور فضل عظیم پروردگار در قیامت است؛ حیات فعلی مقدمه و بذرافشانی است برای پس از مرگ.

(انا نحن نحی الموتی). ای مسلمانان! بشارت باد شما را که ما مردگان را زنده می کنیم، ای بی ایمانها! تهدید هم برای شماست، تا شخص، مرد لباسش عوض می شود، حیات تازه تری نصیبش می شود، بدن مادی و دردسر، رها می شود، بدن لطیف که دیگر نقصان ماده را ندارد، پیدا می شود، خواب از عجز است، نتیجه بدن مادی است. دردهای مختلف مال بدن مادی است، بدن برزخی دیگر دوا و دکتر نمی خواهد.

پیرزنی پیش رسول خدا ﷺ آمد ضمن حرفهایش عرض کرد: دعا بفرمایید بهشت بروم، حضرت خواستند مزاح بفرمایند، فرمودند: پیره زن در بهشت نیست؛ پیره زن بیچاره گریه کرد، حضرت فرمود: جوان می شود و به بهشت می رود⁽⁹³⁾.

(انا نحن نحی الموتی) .

ما مردگان را زنده می کنیم .

پس از مرگ بلافاصله روح به بدن مثالی تملق می‌گیرد؛ بدنی که کاملاً شبیه این بدن است، بدن مادی مشتمل بر پرکن رفت؛ بدن سایه‌نادر لطیف، جایش آمد.

(ونکتب ما قدموا)

و ما می‌نویسیم آنچه جلو فرستادید .

عمل تو مورد اعتنای رب العالمین است؛ هر کاری که برای خدا کردی، بزرگ است، ما آن را ثبت می‌کنیم، نه تنها در نامه عمل بلکه در لوح محفوظ نیز ثبت می‌نماییم، هرچه پیش فرستادید از اعمال خیر؛ چنان که هر شری را نیز ثبت می‌نمایند، چه خیر و چه شر.

لزوم باقی نهادن اولاد صالح و خیرات ماندگار

(و اثرهم). بیشتر مفسرین فرموده اند (ما قدموا)؛ یعنی آنچه پیش از مرگ فرستادی. (اثر)؛ یعنی چیزهایی که پس از مرگ به تو می‌رسد. چندین روایت است که می‌گوید بشر پس از مرگ اعمالش منقطع می‌گردد مگر چند چیز، اول: اولاد. اگر توانستی اولاد صالحی تربیت کنی، با یقین تحویل اجتماع دهی، هر کار خیری که او می‌کند، آثارش نیز برای پدر و مادرش هست. دوم: خیر ثابت؛ مثلاً کتاب دینی منتشر کرده، پس از او از آن استفاده می‌نمایند، اوقاف از خیرات باقی است که پس از مرگ، مقداری از مالش را حبس در راه خدا نماید، اگر داشته باشد اجحاف به وراثت نباشد (94).

وقف درآمد معدن نمک برای عزای امام حسین علیه السلام

مرحوم حاج شیخ عبدالحسین تهرانی، استاد حاجی نوری، روی منبر فرمود: در شب گذشته خواب دیدم یکی از اعیان دولت ناصرالدین شاه را - که دستگاه مفصلی داشت - در روح و ریحان بود. به او گفتم من تو را می‌شناختم وقتی در تهران بودم می‌دیدم وضع تو مناسب با این مقام نبود. گفت: آری؛ ولی

این دستگاه بعد از مردن نصیب من شده است. معدن نمکی که در طالقان داشتم در حال حیاتم وصیت کردم در آمدش را به نجف اشرف بفرستند عزای حسین را بر پا کنند.

شیخ روی منبر این فرمایش را که داد، مرحوم حاج شیخ نظر علی طالقانی از پای منبر می گوید من اهل طالقان هستم و این رؤیا صادقانه است. چنین معدن نمکی موجود و شخص مزبور وصیتش همین طور بوده است (95).

مروی است که در آخر الزمان اموات از احیای بی بهره می مانند، می بینید موقوفه ها را چه می کنند، لاشخورها چه تصرفات غاصبانه می کنند. به مردگان ظلم می کنند (96)، این بدبخت به امید این که به برکت عزای حسین و اطعام به نام حسین، بهره ای ببرد، وقف می کند، یا ثلث معین می کند چرا به او ظلم می کنید؟

از آثار و خیرات باقیات، چشمه آب و درخت است تا باقی است. صاحبش بهره می برد:

(... والبقیات الصلحت خیر عند ربک... (97) .

ساعات عمر انسان پس از مرگ

از رسول خدا ﷺ بشارتهایی رسیده است، می فرماید پس از مرگ به عدد ساعات عمرت ساعتی است که خزینه باز می شود، این قدر فرح به تو می رسد که اگر به تمام دوزخیان پخش شود، شادمان می شوند، آن ساعتی است که به یاد خدا گذرانده ای، ساعتی هم پیش می آید که این قدر غم و اندوه به تو دست می دهد که اگر به تمام بهشتیان پخش شود، همه اندوهناک می گردند و آن ساعتی است که به گناه گذرانده باشد.

ساعتی هم پیش می آید که نه این است و نه آن و آن ساعتی است که به
مباح گذرانده است؛ البته آن هم اسباب اندوه است؛ زیرا می فهمد که می
توانست این قسمت عمرش را نیز در راه خدا بگذراند (ولی نگذراند).

جلسه هفتم: مجادله و بهانه جویی با پیغمبران

(وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ * قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذُوبُونَ⁽⁹⁸⁾)

آیات مبارکه داستان انطاکیه و آمدن سه نفر رسل الهی با واسطه یا بلا واسطه است. گفتیم مشهور این است که عیسی بن مریم دو نفر را فرستاد و آنها را زدند و زندانی کردند و سومی را فرستاد به نام شمعون آنان را از زندان بیرون آورد، آنگاه با هم در مجامع کوچه و بازار، خلق را دعوت می کردند به توحید، (لا اله الا الله)، نفی بت و بتخانه، دعوت به خدا و ترس از آخرت.

بنابر آنچه بعضی ذکر کرده اند تا چهل نفر ایمان آوردند، لیکن بقیه شروع به مجادله و مخاصمه نمودند و سپس به جنگ کشید. نخستین مجادله شان این بود که گفتند:

(مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا)

نیستید شما مگر بشری مانند ما .

هیچ تفاوتی با هم نداریم. به چه امتیازی خدا به شما وحی فرستاده باشد: (وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ) رحمان چیزی بر شما نازل نکرده است. این قول طایفه ای از وثیبه است که گویند تمام بشر یکنواخت هستند، امتیازی برای فردی بر فرد دیگر نیست، اگر دعوت انبیاء راست باشد، باید خدا ملکی بفرستد که در قرآن مجید، ذکر و جوابش را نیز فرموده است.

در سوره انعام می فرماید: آن طوری که سزاوار است نشناختند خدا را که گفتند خدا بر بشری وحی نفرستاده است⁽⁹⁹⁾. لازمه این حرف این است که خدا بشر را مهمل گذاشت و آنها را از حیات پس از مرگ آگاه نفرمود، آیا چنین

تهدمتی به پروردگار عالم سزاوار است؟ اگر خدا بشر را مهمل بگذارد، ظلم به بشر است، فردای قیامت همه مردمان می گویند: خدایا! چرا بر ما پیغمبری نفرستادی تا آنان را پیروی نماییم⁽¹⁰⁰⁾؟ . حجت هم بر آنها تمام نیست.

سخنی جالب از بوعلی سینا پیرامون نیاز بشر به پیامبر

تعبیر خوبی در باب احتیاج به پیغمبر، شیخ الرئیس بوعلی سینا دارد؛ می گوید: نیاز به پیغمبر بیشتر از قوسی کردن ابروست، یک نفر پیدا کنید که ابرویش قوسی نباشد. قوسی بودن ابروها علاوه بر زیبایی، ناودانی برای عرق پیشانی است تا چشم صدمه نبیند. دیگر آن که محیط به چشم باشد، قابض نور باشد. می گوید: خداوندی که چنین نیازی را مهمل نگذاشته است، آیا از ارسال پیغمبران کوتاهی می فرماید؟ .

اما اگر بگویند - چنان که گفته اند - ملک باید به عنوان پیغمبر بیاید و چون از جنس بشر نیست از او پیروی می کنند و حجت هم بر مردمان تمام است. در پاسخ، قرآن می فرماید⁽¹⁰¹⁾ پیغمبر باید از جنس بشر باشد تا پهلوئی او بنشینند، با او مخاطبه کنند. اگر از نوع دیگر باشد، با نوع بشر مناسبت ندارد؛ لذا می فرماید اگر ما می خواستیم ملکی را پیغمبر کنیم، ناچار او را به صورت بشر می کردیم و می پوشانیدیم بر او آنچه را که ابنای بشر می پوشیدند.

جای دیگر می فرماید: اگر ملک را به همان وصف ملکی نشان بشر دهیم و بر آنان پیغمبر گردانیم، همه می میرند⁽¹⁰²⁾. غلبه عالم غیب بر عالم ملک است، او از عالم دیگری است. ملکی که مال عالم مجردات است چطور می شود برای تو فرستاده شود. اگر با آن وصف تجرد بیاید در دنیا، دیگر دنیا نیست. دیگر آن که اگر ملک آمد، دیگر شهود است و حال آن که باید ایمان به غیب بیاورید.

البته باید خدای تعالی هم برای این که این بشر نگوید پیغمبر هم مثل من است، امتیازی به او بدهد. علم و قدرت (یوحی الی) همان معجزه باید داشته باشد؛ چنانچه این دو سه نفر، مرده زنده کردند.

برگردیم؛ این سه نفر گفتند:

(قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (103) .

خدا می داند، شاهد ماست که ما بر شما فرستاده شدگانیم (تکذیب و تصدیق

شما اثری در واقع مطلب یعنی پیغمبری ما ندارد .)

(وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (104) .

نیست بر ما جز رساندن آشکار .

آنچه به عهده ماست این است که دعوت خدا را به گوش شما آشکارا

برسانیم، می خواهید قبول کنید یا نکنید: (... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...)

(105) بدون هیچ شک و ریبی، توحید و معاد را به شما رساندیم.

اهالی برگشتند و کلمه لغوی گفتند:

(قَالُوا انا تطيرنا بكم)

ما به شما فال بد می زنیم، شما اسباب زحمت برای ما هستید .

(... لئن لم تنتهوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (106) .

اگر ترک نکردید شما را سنگسار می کنیم و عذاب سختی به شما می دهیم.

از ما به شما شکنجه سختی خواهد رسید .

بیهوشی دباغ در بازار عطر فروشان!

در تفسیر روح البیان ضمن این آیه شریفه، داستانی به شعر نقل نموده است

که بی مناسبت نیست.

گوید: روزی دباغی با کناسی - که هر دو با کثافت و بوی گند مأنوس و آشنا هستند - در بازار آمد. گذارش به بازار عطر فروشان افتاد. بوی عطر به این بیچاره دباغ رسید، صیحه ای زد و افتاد. بیچاره عطرها گلاب و عطر به او می زدند، بدبخت حالش بدتر می شد. همین طور که اطرافش را گرفته بودند، ناگاه همکارش سر می رسد و می بیند رفیقش افتاده است، فوراً فهمید چه قضیه ای است. رفت مقداری نجاست برداشت و زیر بینی او گرفت، به هوش و سر حال آمد، دورش را گرفتند ای طیب حاذق! این چه دواى عجیبی بود که او را به هوش آوردی؟

گفت: نه من افلاطون هستم نه ارسطو، چیزی که هست ما سر و کارمان با کثافت و نجاست است، ما را چه کار به بوی عطر و گلاب ⁽¹⁰⁷⁾ .

این داستان در مقام تطبیق، نشانه آدمیت و بهشتی بودن و انس به عالم اعلی است. ای بهشتی! اگر چنانچه کارت به جایی برسد اسم مرگ که می آید اسم وطن آمده باشد. در سفری طولانی اگر چنانچه دیدید یک نفر از وطن آمده، چطور اطراف او را می گیرید، بگو ببینم از وطن چه خبر داری؟ تمام انشش این است که از وطن بپرسد.

ای کسی که وطنت یعنی ایستگاهت آرامگاه ابدیت بهشت است، پس از این عالم است. جوارالله است. روی خاک دارالغربه است شبها می خوانید در دعای ابوحمزه، راست بگو: (ارحم فی هذه الدنيا غربتی)؛

خدایا! من در دنیا غریبم، به من رحم کن. فرودگاه (مقعد صدق) جایی که از آن جا تکان نمی خوری، بهشت است.

سه نعمت بهشت، برتر از خود بهشت

در بهشت سه نعمت است که برای بهشتیان از خود بهشت خوشتر و با نور است:

اول: رضوان خدا. خشنودی خداوند، نعمت معنوی.

دوم: همسایگی محمد و علی و آل ایشان.

سوم: منادی ندا می دهد آی بهشتیان (خلود لا خروج) از این جا دیگر بیرون شدنی نیستید، مرگ نیست، فنا ندارد، از این نعمت خلود یعنی ابدیت بیش از خود بهشت کیف می کنند.

این جا دارالغربه است، نشانه سعادت آن است که به وطنت انس داشته باشی نه این که از اسم مردن و سرای آخرت وحشت کنی، تطیر بزنی. بعضی را ندیده اید نسبت به مرگ اسمش را نمی آورند می گویند همچی شده، چرا؟ چون اهل آن عالم نیست. اگر کسی اهل آخرت شد، مشتاق مرگ است ⁽¹⁰⁸⁾، آرزوی لقای خدا دارد ⁽¹⁰⁹⁾.

آیا کسی از نعمت باقی بدش می آید، پس کسی که ناراحت است، معلوم می شود هنوز اهل آن عالم نشده است و گرنه از یادآوری اوضاع آن جا خوشوقت می شد.

نمی دانم آیا به فکر آتیه خودتان افتاده اید یا نه؟ به چه وضع جان می دهیم؟ در قرآن مجید مردنها را دو جور معرفی می کند، عده ای هنگام مرگ با کمال کیف، خوش و خرم با ملائکه عالم اعلا اوج می گیرند ⁽¹¹⁰⁾.

عده ای دیگر با تازیانه عذاب، جانشان را می گیرند؛ بر صورتها و پشتهایشان می زنند ⁽¹¹¹⁾.

جلسه هشتم: فال بد، به فال زننده می رسد

(قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بِكُمْ لَيْلِن لَّمْ تَنْتَهُوا لِنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسَنَّاكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ⁽¹¹²⁾)

اهالی انطاکیه در برابر مرسلین و فرستاده شدگان الهی به جای این که مقدمشان را مبارک بدانند، فال بد زدند و گفتند: اگر از این گفتار دست بر ندارید، شما را سنگسار می کنیم و به عذاب دردناکی شما را آزار می رسانیم، در این شهر، اسم خدا و آخرت را نیاورید، از این جا بیرون بروید.

پیغمبران پاسخ دادند: (... طئركم معكم...); فال بدتان با شماست؛ شقاوت با خودتان است. (... ائن ذكركم...)) اگر شما را متذکر کنند از بت کاری ساخته نیست، آیا این تذکر، شئامت و شومی دارد؟ برای جهان پس از مرگتان تدارکی کنید، آیا این حرف شوم است؟

خود شما سر تا پا نکبت هستید، شقاوتتان همین عقیده خرافی است که چوب را کار کن خیال می کنید. همین بلاست که بر سر خودتان در می آورید. هرکس هر نوع تطیری بزند از خودش به خودش می رسد، نه این که از خارج به او چیزی می رسد.

ضمناً تطییرها و فال بدهایی که نوع خلق می زنند و به آن می رسند از خودشان است؛ مثلاً از خانه بیرون می آید نخستین کسی را که می بیند کور است؛ یا مرده می بیند می گوید: وای! امروز چه بر سر ما می آید؟ یا چشمش به بیماری، معلولی می افتد. برمی گردد، امروز سر کار نروم، یا در قدیم وقتی می خواستند مسافرت بروند اگر پرنده ای از سمت چپ حرکت می کرد، فال بد می زدند و از سفر صرف نظر می کردند! یا هنوز بوم را حیوان شوم می دانند،

اگر پشت بام بنشیند، نشانه خرابی می‌دانند! آواز کلاغ را بد می‌دانند، شب چهارشنبه و یک شنبه اگر کسی به دیدن بیمار آمد، فال بد می‌زنند در حالی که خصوصیتی در عالم هستی نسبت به این دو روز نیست بلکه مثل روزهای دیگر است. این که برخی موجب شدید شدن بیماری مریض می‌دانند خرافات است؛ به طور کلی این فال بدها نکبتی خارجی ندارد همین عقیده، نحوست می‌آورد، نحوستش هم دامنگیرش می‌شود، این گرفتاری از شومی عقیده است نه شومی آن مطلب.

پیامبر ﷺ و فال نیک زدن

شما باید مؤدب باشید به ادب خاتم انبیا محمد ﷺ هیچ وقت رسول خدا ﷺ در عمرش تطیر و فال بد نزد و از آن متنفر بود. برعکس، فال نیک و تفال را می‌پسندید؛ شما هم، چنین باشید؛ مثلاً از خانه بیرون می‌آید، آقای میرزا نصرالله را می‌بینید می‌گویید: به به! نصر و یاری خدا همراه ماست، امیدش را به پروردگار خویش قوی می‌سازد.

در حالات رسول خدا ﷺ دارد وقتی در راه مهاجرتش یک نفر به او رسید فرمود نامت چیست؟ گفت: ابو برده، فرمود: (برد امرنا) کار ما خنک شد، درست شد. پرسید از چه قبیله ای هستی؟ عرض کرد: از قبیله بنی اسلم. فرمود: سلمنا؛ از خطر رد شدیم. این را تفال گویند. سنت پیغمبر است، امیدتان را به این مناسبت ها که پیش می‌آید به خدا قوی سازید. فال نیک زدید، به فضل خدا تکیه کردی، به آن می‌رسی، اگر هم از فضل خدا بریدی و فال بد زدی، نحوست عقیده و بریدگی از امید به خدا تو را می‌گیرد، شئامت در نفس خودش بود، خدا را ندید مخلوق را دید، نکبت تطیر به واسطه شرک و کفر و خلاصه بریدگی از فضل خداست.

(... ائن ذکرتم...) جواب (ان شرطیه محذوف به قرینه مقالیه) یعنی اگر ما

به شما اندرز دهیم، در برابر نصیحت، باید فحش بدهید؟

آیا پاسخ اندرز، سنگ و چوب زدن است؟ ما خیر خواه شما ایم، راه نجات را

نشانتان می دهیم؛ امراض باطنی شما را درمان می کنیم.

(... بل ائتم قوم مسرفون...)؛ شما خودتان اسراف کارید، تجاوز از حد می

کنید، هرکس از حد اعتدال تجاوز کرد، خلاف عقل صریح رفتار کرد، مسرف

است، در معامله اش با خدا و خلق و خودش و همسر و فرزندان و بستگانش،

افراط و تفریط اسراف است؛ به نصیحت کننده فحش دادن، اسراف است؛ خیلی

ها هستند وقتی که صلاحشان را به آنها می گویند، تندی می کنند.

به قتل رساندن طرفداران پیامبران ﷺ

(رجاء من أقصا المدينة رجل یسعی) .

این سه بزرگوار در این شهر پر جمعیت که دوازده میل طول آن بوده است، در

این مدت نگذاشتند نقطه ای از این شهر را مگر این که دعوت به توحید و معاد

را به گوش اهالی رساندند و مطابق بعضی از روایات رسیده، بیش از چهل نفر

به ایشان ایمان نیاوردند تا در روزی که سخنانشان به اینجا کشید، ریختند

بیچارگانی را که به آن سه نفر ایمان آوردند گرفتند و آوردند دارهایی نصب

کردند و آنان را به دار کشیدند، بدین ترتیب که گردنهایشان را سوراخ می کردند

و بند در آن سوراخ می کردند و آویزان می نمودند تا به سخت ترین شکنجه ها

بمیرند در حالی که با پیروان پیغمبران چنین می کردند، از دورترین نقاط شهر

(که معلوم می شود خبر این کارشان به سرعت به اطراف رسیده بود) جناب

حبیب نجار که در دورترین نقاط شهر صومعه اش بوده است، شنید.

(رجل یسعی) حبیب نجار ایمانش را پنهان می داشت و به حسب ظاهر از شغل نجاری هرچه به دستش می آمد، نصف آن را صدقه می داد و نصفش را خرج می کرد. این بزرگوار از صومعه اش حرکت کرد، دید جان مرسلین، پیغمبران خدا در خطر است، جانفشانی کرد با سرعت (یسعی) خودش را رسانید تا جان پیغمبران را نجات دهد، خداوند در این آیات مدح این طرفدار پیغمبران را می فرماید.

پیشی گیرندگان در ایمان

و در روایتی از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در تفسیر نورالتقلین رسیده است ⁽¹¹³⁾ سباق یعنی آنهایی که پیشی گرفتند از همه مردمان و نفر دوم بودند پس از پیغمبران، در امتها سه نفرند:

اول: مؤمن آل فرعون ⁽¹¹⁴⁾ که در سوره فصلت تفصیلش ذکر شده که جلوگیری کرد از کشته شدن جناب موسی علیه السلام و نگذاشت فرعون، موسی را بکشد.

دوم: مؤمن صاحب یاسین، همین حبیب نجار. رجلی که قرآن می فرماید: (رجل). راستی مردانه به میدان آمد و جاننش را در راه خدا داد.

سوم: شاه ولایت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام پشت سر محمد صلی الله علیه و آله است، هیچ کس از مسلمین بر او در ایمان پیشی نگرفت. دیگر آن که این مرد کسی است که ششصد سال پیش از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا بیاید، گواهی به رسالت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله داد. در کتب تواریخ رسیده کسانی که پیش از پیغمبر اسلام در کتب آسمانی خوانده بودند و آگاهی داشتند از بعثت محمد صلی الله علیه و آله از آن جمله حبیب نجار است که وصف محمد صلی الله علیه و آله را خوانده و به او ایمان آورده بود.

لزوم پیروی کردن از انسان دانا، بی طمع و راستگو

این مرد شریف، موحد مؤمن با سرعت خودش را رسانید و فریاد زد: ای قوم! (... قال يقوم اتبعوا المرسلین...) پیروی کنید پیغمبران را، پیروی کنید کسانی را که از شما پاداشی نمی خواهند. این برهان نبوت است. ای عاقل! اگر کسی دارای سه شرط باشد به حکم عقل پیروی از او واجب است؛ یکی دانایی، دیگر بی طمعی و سوم راستگویی.

هرکسی که دانا و باخبر شد و طمعی هم نداشت و راستگو هم بود، باید راهنمایش را پذیرفت. اگر طبیبی که مسلماً متخصص تشخیص بیماری است و می دانیم طمعی به مال ندارد؛ مثلاً فرزند خودش را معاینه می کند، عقل می گوید طبیب مهربان تشخیص داد تو بیمار هستی باید به گفته اش عمل کنی، پس اگر نمی داند یا دانا یا طماع است، البته عقل چنین حکمی نمی کند.

این بزرگوار گفت: (... اتبعوا من لا یسئلكم أجراً...)؛ ای مردم! پیروی کنید از پیغمبران که از شما چیزی نمی خواهند؛ نه مال، نه حکومت، نه شهرت در برابر این دعوت. آیا غرض مادی دارند؟ این برهان نبوت است: (... و هم مهتدون...)؛ پیغمبران خودشان هدایت شدگانند.

مال چیست؟ فریبنده بچه است، محمد که از حور باخبر است، کجا به خاطر زن از دعوتش صرف نظر می کند و ریاست که جز نکبت چیزی ندارد، رنج و زحمت رسالت را پذیرفت و اذیت و آزار مردمان را تحمل کرد.

پیامبران صلی الله علیهم و آله و تبلیغ رایگان

پیامبر صلی الله علیهم و آله پاداشی از کسی نطلبید... ان أجری الا علی الله... (115).

اواخر عمرش مسلمانان جمع شدند گفتند: محمد صلی الله علیهم و آله میهمان زیاد دارد، مخارجش سنگین است، پولی روی هم بریزیم به او بدهیم؛ چون بر ما خیلی

حق دارد. آیه شریفه نازل شد: بگو از شما برای تبلیغ، پاداشی نمی خواهم جز دوستی بستگانم (116) .

به محمد ﷺ می خواهید مزد بدهید، مگر کسی می تواند مزدش را جز خدا بدهد. اگر می خواهید کاری کنید به عنوان پاداش رسالت، دوستی و احسان به اهل بیتش کنید که آن هم برای خودتان است؛ چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرموده است: آنچه از شما خواستم از دوستی (و خمس) پس برای خود شما و به نفع خودتان است (117) .

جلسه نهم: حکم عقل به عدم پیروی کردن از جاهل

(وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ⁽¹¹⁸⁾)

گفتیم هنگامی که خواستند پیغمبران را بکشند، رجل الهی جناب حبیب نجار از دورترین نقطه شهر - که اقامتگاهش بود - به سرعت خودش را برای یاری کردن دین خدا و فرستادگان خدا رسانید. گفت: ای قوم من! پیروی کنید پیغمبران را و کسانی را که از شما پاداشی نمی خواهند و خود هدایت شدگانند گفتیم: دو برهان برای نبوت ذکر کرده است. به حکم عقل هر دعوت کننده ای اگر دو شرط در او باشد، حرفش را باید شنید، اول اطلاع داشته و هدایت شده باشد، راه را رفته باشد و آن وقت از راه خبر دهد.

آیا کسی که به حق، راهنمایی می کند سزاوار است پیروی کرده شود یا کسی که راه ندانسته و خود نیاز به راهنما دارد؟⁽¹¹⁹⁾ اگر چنانچه خودش گم و بی خبر است چیزی را که نمی داند اگر بگوید، پیروی از گمشده و بی خبر درست نیست. انسان نباید دنبال هر صدایی برود، تابع هر حزب و دسته ای گردد، قانون کل الهی را در برنامه زندگی خود بگنجانید.

کسی که به شما می گوید بیا تابع من بشو، باید ببیند خودش تابع حق شده یا نه؟ نکند باطل باشد.

شیادان اصلاح طلب!

شرط دوم آن که: غرضی نداشته باشد، روی دلسوزی مرا می خواند. شیادها به عناوین مختلف، حرفهای فریبنده هم می زنند، دم از اصلاح می زنند، کمک کارگران و بینوایان را شعار می کنند در حالی که حب جاه دارند و خیال ریاست در سر می پروراندند یا طمع مالی دارند (کلمة حق یراد بها باطل⁽¹²⁰⁾)

بین غرضش از این حرف حق چیست؟ تمام فرقه های باطل کارشان همین است؛ چه کمونیستی چه مسیحی؛ مثلاً دستگاه تبلیغی پاپ که در شهرهای مختلف، بیمارستان می سازد و در ضمن آن تبلیغ مسیحیت می کنند، غرض آنان از این بیمارستان چیست؟ چرا مسیحی شوند؟ آیا از توحید (لا اله الا الله) به تثلیث برگردند، راهنمایی شوند؟ نه، بلکه می خواهند نفرشان زیاد شود، آن وقت بدوشند.

به کتاب انیس الاعلام مرحوم فخر الاسلام مراجعه کنید این حقایق را روشن کرده است. کاری به دین و اصلاح و اخلاق ندارند، اگر از این حرفها هم می زنند؛ برای دوشیدن است؛ غرضهای مادی و غیر خدایی دارند.

شغل و در آمد حضرت داوود علیه السلام

در کتاب من لا يحضره الفقيه از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند فرمود (حاصل روایت شریفه) وحی رسید به داوود: ای داوود! همه چیزت خوب است جز آن که کسبی نداری و از بیت المال می خوری ⁽¹²¹⁾.

داوود تقاضا کرد خدایا! کاری به دستم بده تا طمع به بیت المال نداشته باشم. خداوند هم آهن را به دستش نرم فرمود ⁽¹²²⁾؛ لذا زره را به دستهایش درست می کرد، سیصد درهم می فروخت، نصف آن را انفاق می کرد و نصفش را صرف مخارجش می نمود تا مردم بدانند چشمی به مال مردم ندارد تا وقتی می گوید حرفم را بشنوید، بشنوند؛ بدانند غرض مادی ندارد.

علی علیه السلام آبیاری می کرد تا خلق بدانند هیچ نظری به مال و جاه خلق ندارد. خودش هسته خرما به دوش کشیده و به دستش آنها را می کاشت، آن همه زحمت کشیده، وقتی به حاصل می رسد، آن را دوازده هزار درهم می فروشد و همه را به فقرا می دهد و درمی به خانه نمی آورد.

تا وقتی که روی منبر فریاد می زند: **(ایها الناس تجهزوا)** بار سفر آخرت ببندید، از عذاب خدا بترسید، بفهمند علی راست می گوید، نظری ندارد، نه مال ما را می خواهد نه حکومت بر ما را.

نکاتی جالب از زندگی حضرت محمد ﷺ

در کتب روایات تمام خصوصیات پیغمبر ﷺ از خوراک و پوشاک و مسکن و معاشرتش را نوشته اند، از آن جمله کتاب مکارم الأخلاق طبرسی همه را ذکر کرده (باب فی مطعمه) در باب خوراکش، انس گوید نه سال شام و نهار پیغمبر را من آماده می کردم، گوسفندی در خانه پیغمبر بود آن را می دوشیدم، نان جو را هم زندهای خانه می پختند، گاهی خرما یا نمک هم بود.

عایشه می گفت: پیغمبر تا زنده بود، چهل روز چهل روز در خانه طعامی طبخ نمی شد، پس از پیغمبر توسعه پیدا شد (123).

در باب لباسش در بحارالأنوار گوید: پارچه ای برای پیغمبر آورده بودند چهارده متر طولش بود، دولا می کردند زیر تن پیغمبر می انداختند به عنوان تشک. وقتی برای نماز بر می خاست به دوش می انداخت و آن را عبایش می کرد.

دو سه سال آخر عمر؛ بدن شریفش نحیف شده بود می فرمود: سوره هود مرا پیر کرد. بلکه در روایات دیگر سوره هایی شبیه سوره نبأ، سوره هود پیغمبر را پیر کرد. زوجات گفتند: فرش پیغمبر را چهار لا کنید بدن ضعیف شده است. آن شب قدری بیشتر خوابید؛ سحر دیرتر بلند شد، متوجه نرمی زیر بدن شد، فرمود: چه کسی به من ظلم کرده و این کار را کرده است؟ همان طرز اول بهتر است (124).

خانه پیغمبر ﷺ و رد امانت هنگام مرگ

از لحاظ مسکن، خانه پیغمبر ﷺ در همین محل قبر شریف، این محوطه خانه های پیغمبر است؛ نه حجره و یک حجره هم برای زهرا (علیها السلام) لیکن عجب خانه ای، در حقیقت کلبه محقری که دیوارهای آن گلی و سقف آن از نی بوده است.

غزالی از قول یکی از بازرگانان نوشته: سزاوار بود خانه های پیغمبر را همین طور که بوده باقی می گذاشتند تا نسلهای بعد که می آیند متوجه شوند زهد محمدی را، در حالی که اگر می خواست ساختمانی از خشت طلا و نقره کند می توانست ولی می فرمود: دوست دارم مانند فقیرترین افراد امتم زندگی کنم .

این وضع زندگی پیغمبرمان بود، وقتی از دنیا رفت در ناسخ التواریخ می نویسد در حال مرض موت، علی علیه السلام را طلبید؛ کیسه ای محتوی چند درهم به علی داد و فرمود: یا علی! این را به فقرا برسان ⁽¹²⁵⁾ آنگاه به خودش خطاب کرد: ای محمد! چه می کردی اگر می مردی و این مال بر ذمه ات بود ⁽¹²⁶⁾ .

این است راه و روش کسی که: (... لا یستلکم أجراً...) پاداشی از مردم نمی خواهد، خودش هدایت شده و نظری هم ندارد، چنین شخصی راهنمای الهی می شود.

شرط مرجعیت نزد تشیع

این است که در نزد شیعه نایب امام و مرجع تقلید نیز نباید پیرو هوای نفس باشد، خودش اهل یقین شده، غرض مادی هم نداشته باشد، نخواهد مرید و مقلدش زیاد شود، لهذا ارشاد با اجرت باطل است، پول برای منبر رفتن را بعضی اشکال کرده اند مگر این که بگویند عنوان ارشاد ندارد، امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه حمل شود بر نیابت از بانی نقل حدیث یا گریاندن

و غیره؛ مثلاً مجلس ختم است، مردم می آیند و می روند باید یک نفر آنها را سرگرم کند. این راه توجیه بعضی از منبرها در این دوره است.

ابن زیاد و فریب دادن

ابن زیاد هم وقتی خواست قضیه کربلا را راه بیندازد، از راه محراب و منبر و سخنان فریبنده وارد شد، نماز می خواند، منبر می رفت، خطبه می خواند و می گفت: آیا فتنه بد است؟ البته که بد است، خوب حالا حسین فتنه بر پا کرده است، باید او را از بین برد.

یک نفر بلند نشد بگوید: تو فتنه بر پا کردی؛ کوفه آرام مسلم را آشوب کردی، چه خونها که ریختی؟

حسین علیه السلام اگر خوشگذرانی دنیا یا ریاست و حکومت را می خواست بلافاصله پس از مرگ معاویه با یزید می ساخت؛ اما حسین پسر علی علیه السلام است که می فرمود: ای دنیا! جز مرا بفریب، مشتری تو علی نیست ⁽¹²⁷⁾. یعنی مشتری تو معاویه است.

خوب، کسی که حسین علیه السلام را شناخت، آیا در حقانیتش و حقانیت دعوتش، دیگر شکی دارد؟

جلسه دهم: خداوند، سزاوار پرستش

(وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدِّنِ
الرَّحْمَنُ بَضْرًا لَّا تُغْنِي عَنْي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ⁽¹²⁸⁾)

مؤمن بزرگوار حبیب نجار در برابر قوم مشرکش، برهان اقامه می کند: چه می شود مرا که نپرستم آن کس که مرا پدید آورده و به سوی او بازگشت داده شوید.

پیغمبران می گویند: کسی را باید پرستید که شما را از نیستی پدید آورده است. قبلاً که هیچ نبود⁽¹²⁹⁾ سپس از یک قطره نطفه، این هیكل عجیب و ساختمانهای غریب را ایجاد فرموده است. (فطرنی) برهان بر استحقاق عبادت خداست، آن که آفریده است، مالک اوست، تو مملوک و عبد ملک رب العالمین هستی، چرا برای بت به انواع و اقسامش از نبات، چوب، سنگ، آهن، ملک جن یا بشر دیگری خضوع کنی، خضوع برای همه غلط است، چون (فطرنی) نیست، هیچ کدام نیافریدند⁽¹³⁰⁾

بازگشت همه به سوی اوست

(... والیه ترجعون...)

به سوی او بازگشت می نماید .

مفسرین گفته اند: اشاره است به مرتبه خوف و رجا، آی عاقل! تو وقتی مردی، بازگشتت به سوی خداست؛ لذا به امید این که به ثواب او برسی، باید بندگی او کنی. آی بت پرست! پس از مرگ آیا نزد بت می روی؟ (... انالله و انآ الیه رجعون⁽¹³¹⁾). کاری بکن که مرجع از تو راضی شود نه مخلوق عاجزی مثل خودت.

نسبت به خوف هم همین طور. بازگشت تو آفریدگار تو است. بترس که مورد قهر او واقع نگردی؛ نکند وقتی می میری مثل بنده گریز پایی باشی که با تو سری و ذلت تو را نزد او ببرند (برهان دیگر).

و جوب پرهیز از پرستش بتها

(ءأتخذ من دونه ی ءالهة...)

آیا جز او، خدایی و معبودی بگیرم؟ .

شهر انطاکیه از صابئین بودند. ستاره و ملک را می پرستیدند. بتهایی به شکل ملک ساخته بودند و آنها را می پرستیدند. می فرماید: آیا من خدای رحمان را رها کنم! جز او را خدا بگیرم. ستاره، ملک یا مثل بعضی احمقها گاو را بیرستم. آن خدایی که: (... ان یردن الرحمن بضر...) اگر خدای عالم نخواهد ضرری به من برسد، همه آنها اگر بخواهند ضرری به من نرسد؛ نتوانند مرا نجات دهند هرچند پشت به پشت هم بزنند: (... لا تغن عنی شفعتهم شیئاً...); شفاعت آنها مرا بی نیاز نمی کند. (... و لا ینقذون); و مرا نجات نخواهند داد .

داستانش را یک وقتی گفتم، حرفی که مرحوم حاج شیخ احمد بحرینی به آن زردشتی زد که شما به آتش چرا سجده می کنید؟ گفت تا فردای قیامت ما را نسوزانند. فرمود: بسیار خوب حالا من که یک عمر اعتنایی به آن نداشتم دستم را در آن می کنم، تو هم بکن ببینیم آیا دست کدام یک را نمی سوزاند، آتشی که شعور و ادراک ندارد تا فرق بگذارد بین کسی که او را پرستیده یا نپرستیده، غیر آتش هم همین است؛ حتی حیوان و بشر و ملک، هیچ کس کاری در برابر خدا از او نمی آید.

(انی اذا لفی ضلل مبین⁽¹³²⁾) .

من نیز در گمراهی آشکاری خواهم بود .

من که می بینم کاری از آنها بر نمی آید، مع الوصف آنها را بیرستم، هر آینه در گمراهی آشکار هستم. بشر پرستها هم همین طور؛ کسانی که شاه پرستند، در گمراهی آشکار هستند.

سپردن دختران به خداوند

مسلمانان نگوئید ما بحمدالله بت نمی پرستیم، اگر غیر خدا را کار کن دیدی، اگر خیال کردی غیر از خدا کار از کسی بر آید، تو هم همین هستی. در کتاب لثالی الأخبار می نویسد:

عالم بزرگوار موحدی، در حال احتضارش بود. سلطان زمان برای عیادت آمد. ایستاد بالای سر آن موحد عظیم الشان. احوالپرسی کرد و فرمود: رفتنم نزدیک است.

سلطان گفت: هر حاجتی داری بگو تا برآورم. فرمود کاری از تو نمی آید که بخواهم.

سلطان گفت: شنیده ام چند دختر کوچک داری، بچه هایت را به من بسپار تا آنها را جزء حرم خود سازم.

فرمود: با بودن خدای آفریننده آنان، چگونه آنها را به تو بسپارم؟ شاید خودت زودتر مردی؟ چه کاری از تو بر می آید؟⁽¹³³⁾

(... ءأخذ من دونه ی ءالهة...) آیا با بودن خدا جز خدا را تکیه گاه، محل

امید و رجا و توکل خود قرار دهم؟

امام حسین علیه السلام هنگام وداع با زنها و بچه ها فرمود: (الله خلیفتی علیکم)

هرکس به هرچه جز خدا امید و تکیه داشت، به مال، یا جاه، یا رفیق، به طور کلی در گمراهی است.

شهادت حبیب نجار با شکنجه

جناب حبیب نجار تا توانست یاری پیغمبران کرد؛ اما آنان بر سرش ریختند. بعضی نوشته اند: او را زیر لگد انداختند و به قدری او را زدند که امعا و احشائش بیرون آمد، سپس او را خفه کرده و در چاه انداختند و سر چاه را پر کردند.

برخی دیگر نوشته اند: سنگسارش کردند؛ این قدر سنگ به او زدند تا مرد. برخی گفته اند: شانه اش را سوراخ کردند. بند در آن کرده به دیوار چاه او را به دار زدند تا به تدریج بمیرد.

تا به او حمله کردند و فهمید کشته شدنی است، رو به پیغمبران کرد و گفت: (انی ءامنت بربکم فاسمعون⁽¹³⁴⁾). بنا بر اشهر، مخاطب این جمله، پیغمبران بودند، گفت: آقایان شاهد باشید من هم مثلاً شما به پروردگارتان گرویدم. آخرین سخنش ایمان به رب العالمین است: (... فاسمعون)؛ پس بشنوید و گواه باشید⁽¹³⁵⁾.

مطلوب بودن گواه گرفتن بر ایمان

مطلبی که از این آیه فهمیده می شود، در چند روایت از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام رسیده. سفارش کرده اند مؤمن پیش از مردنش تا مریض شد، درب خانه را باز بگذارد برای عیادت کنندگان. وقتی احساس رفتن کرد، عقاید حقه اش را برای عیادت کنندگان بازگو کند؛ عقیده لا اله الا الله، محمد رسول الله و خاتم النبیین، علی ولی الله و وصی رسوله .

خصوصاً در روایت دارد بگوید: الحسن و الحسین ابناء رسول الله و التسعة من ولد الحسین اولیاء الله و ائمة المؤمنین. و ان الموت حق و الجنة و النار حق... این است عقاید من، فردای قیامت گواهی دهید.

در ضمن آیه شریفه: (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) (136) چندین روایت از فروع کافی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت کرده و عرض کردند چگونه وصیت را نیکو گرداند. (137)

حضرت می فرماید: نخست عقاید حقه ات را درست بیان کن، آن وقت اگر اولاد صغیری داری، قیم برای صغیر معین کن؛ اگر مال فراوانی داری، وصیت به ثلث کن تا پس از تو خیرات نمایند، اگر مال فراوانی نداری، بگذار ثلث را همان ورثه ات استفاده کنند .

در بستگانتان اگر بعضی ضعیف هستند و ارث هم نمی برند، از ثلث برای آنان چیزی معین کنید.

در عروة الوثقی در باب آداب مریض، این مسأله را عنوان کرده است که: انسان در مرض موت عقایدش را بیان کند (138)

در مصباح شیخ طوسی روایت کرده است: از حضار مجلس گواهی بطلبد و روی ورقه ای گواهی شان را ثبت نمایند؛ فلان پسر فلان گواهی می دهد به وحدانیت خدا و رسالت محمد ﷺ و امامت علی عليه السلام و یازده فرزندانش و حق بودن مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ... نامه را امضا می کنند و نزد محتضر می گذارند، ورقه را با جریدتین می گذارند و با مرده دفن می کنند، علت این کار چیست؟ نمی دانیم! (139) .

داستانی شگفت از گواهی بر ایمان

حاجی نوری در دارالسلام می نویسد:

در نجف اشرف یک نفر به نام سید محمد فقیهی از اخیار علما، شبی به من فرمود: کتاب مصباح الفقیه شیخ طوسی را ممکن است به من عاریه دهی؟ گفتم: آری فردا شب برایتان می آورم. مصباح که در دعاست، آوردم و به او دادم. فردا

شب آمد گفت: حاجتی به شما دارم باید آن را انجام دهی. نوری فرمود: حاضرم. گفت: فردا صبح آخوند مرجع بزرگ و خودت بیایی ناشتایی را منزل ما بخورید. به مرحوم آخوند گفتم، پذیرفت. فردا صبح که آمدیم، دیدیم دو نفر دیگر از بزرگان علما و مرحوم شیخ جواد نجفی و سید محمد حسین کاظمینی و دو نفر از شاگردانشان نشسته اند. شش نفر شدیم. پس از صرف ناشتایی، صاحب خانه رفت همان کتاب مصباح طوسی را آورد و گفت: آقایان خواهش می کنم این عقاید مرا بشنوید آن وقت تصدیق بفرمایید.

مرحوم حاجی نوری فرمود: من مصباح را از او گرفتم و خواندم، گفتم: امام فرموده کسی که می خواهد بمیرد این کار را بکند؛ اما ایشان صحیح و سالم است، مورد روایت نیست؛ اما شیخ محمد تبریزی با انکسار گفت: چرا مانع خیر می شوی؟ شاید مورد روایت باشم. گفتم: بسیار خوب! خودت می دانی. عقایدش را یکی یکی با نهایت عجز و انکسار با حالتی گفت که همه را به گریه انداخت. سپس گفت: حالا نوبت گواهی دادن شماست. حاضرین مجلس هم گواهی دادند. شب که شد، مصباح شیخ را در نماز جماعت به من داد و گفت: این نامه را هم به شما می دهم به آقای آخوند و دیگران بدهید آن را مهر کنند. نامه را گرفتم و توسط آقایان مهر کردم. فردا شب یک نفر آمد و گفت: شیخ! رفیق شما امشب نتوانست نماز بیاید از او عیادتی کنید. فردا به اتفاق آخوند به عیادتش رفتیم، روز هفتم آن روز از دنیا رفت.

حاجی می فرماید: من حیرانم چگونه فهمید مردنش نزدیک است.

مرگهای نکبت بار و ناگهانی در عصر حاضر

اگر این روزگار است که مرگ ناگهانی فراوان شده، کسی به وصیت نمی رسد، مرگهای ناگهانی از سکتته و تصادف و غیره. آیا کسی سراغ دارید به این

روایت عمل کرده باشد، به فکر آخرتش افتاده باشد: (... الا من اتخذ عند الرحمن عهداً) شده باشد.

مجلسی علیه الرحمه، عمل به احتیاط کرده بود، در حال صحت و سلامتی، عقایدش را نوشته بود و زیر آن از چهل نفر گواهی خواسته بود، آنها هم در زیر آن می نوشتند: (لا ریب فی ایمانه)؛ هیچ گونه شکی در ایمان جناب مجلسی نیست.

در این دوره ما در این بیمارستانها کی به این چیزها عمل می شود؟ با آن وضع اسفناکی که بیمارستانها دارند، از این بدتر عرض کنم نوعاً شفا را از دکتر و دوا می بینند یعنی با شرک می میرند (نستجیر بالله العلی العظیم)

جلسه یازدهم: فرجام خوش حبیب نجار

(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (140))

در بحث گذشته به این جا رسیدیم که جناب حبیب نجار عبد مؤمن، کمک پیغمبران کرد، نصیحت نمود و خیرخواهی کرد؛ ای مردم غافل! پیغمبران که از شما چیزی نمی خواهند، نه مال، نه حکومت، طبع (و سرشت) الهی را یاد شما می دهند، برهان هم آورد (وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (141)) چگونه خدایی که مبدأ و معاد من است نپرستم؟ لیکن عوض این که از او بپذیرند، ریختند او را لگد مال کردند که امعا و احشائش بیرون ریخت، آن وقت او را در چاهی انداختند و چاه را پر کردند.

برخی گفته اند: با اره از وسط، سر او را نصف کردند (142). گناهِش این است که طرفداری حق می کند، نصیحت می نماید.

بعضی نوشته اند: گردنش را سوراخ کردند و با بند به چاه آویزان نمودند تا به تدریج بمیرد .

مژده بهشت به حبیب نجار

این آیه: (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ) عده ای از مفسرین فرموده اند به مجرد این که حامی پیغمبران کشته شد، بلافاصله به روح شریفش ندا رسید: داخل بهشت شود، امر رحمت الهی رسید، وارد بستان الهی شو؛ البته مراد جنت برزخی است نه جنت آخرت و قیامت. جنت برزخی از ساعتی که آدمی می میرد تا قیامت است، از وقتی که بین روح و بدن فاصله افتاد، برزخ است (143) .

از ساعت مرگ تا قیامت برزخ یعنی واسطه است نه مثل دنیا است با آن کثافتهايش و نه مثل آخرتست با آن لطافتهايش، حد وسط است. برزخ الآن

هست، در این عالم هم هست؛ ولی در غیب این عالم می باشد، از ماده و محسوسات پنهان است. این چشم مادی نمی تواند آن را ببیند؛ الآن ملاحظه کنید هوا موجود است، جسم مرکب نیز هست، اما چشم آن را نمی بیند؛ چون لطیف است.

نقص از چشم من و تو است که جز ماده و مادیات نمی تواند ببیند، پس از رها شدن این بدن آن وقت اجسام برزخی که مادی نیست قابل رؤیت است، آنچه خداوند وعده فرموده است در قرآن مجید راجع به بهشت آخرتی، در بهشت برزخی نیز هست. به مجردی که روح از بدن فاصله گرفت، بشارت داده می شود به بهشت در آی، شهید تمام گناهانش پاک می شود. بالاتر از شهادت، نیکی نیست (144).

آرزوی حبیب نجار

وقتی که حبیب نجار شهید، نعمتهای خدا را دید گفت: (بلیت قومی **یعلمون**)؛ ای کاش! قوم من؛ این خلق غافل سرگرم ماده، فرو رفته در شهوات می فهمیدند خدا با من چه کرد؛ می فهمیدند پس از مرگ، خدا چه معامله هایی، اکرامها و احترامهایی نسبت به مؤمنین دارد. ای کاش! قوم من می فهمیدند که پروردگارم مرا از گرامی داشته شدگان قرار داد.

این مؤمن (حبیب نجار) این جمله را گفت و خداوند گفته او را برای من و شما نقل فرمود تا سر شوق بیاییم و راه مکرمین را دنبال کنیم. خدا، بندگانی را که گرامی داشته با چه تشریفات و تجلیاتی وارد بهشت برزخی اش می کند بلکه مروی است: پس از جدا شدن روح از بدن مؤمن، اول عده ای از ملائکه عالم اعلا دست به دست با دسته گل او را به عرش می برند .

آن که مردن پیش چشمش تهلکه است

مرگ، نیستی نیست، چرا مرگ را نیستی می پندارید و از آن وحشت دارید؟ شما مسلمانید و اهل قرآنید. آن کس که کافر به قرآن است باید از مرگ بترسد؛ چون آن را فنا می داند. مرگ را نیستی می داند و می ترسد؛ اما مؤمنین چرا از مرگ بترسند؟ چرا وقتی یکی از بستگانان می میرد، این قدر جزع و فزع می کنید؟ آیا او نیست شده است؟ این که کفر به قرآن و اخبار است. اگر نیست نشده، پس این چه اوضاعی است در می آورید؟

این بدن مرکب بود، راکب آن، همان کس که بدن را می گرداند، آزادتر شد. به قول امام صادق علیه السلام: مرگی بود در قفس که درب قفس باز شد و او آزاد گردید .

یا به تعبیر دیگر: گوهری در صندوق بود از صندوق بیرون آمد و تلالؤاش شروع شد.

عالم ارواح هم در همین جو لایتناهی است؛ ولی در غیب این عالم است. البته لازمه بشریت و علاقه این است که یکی که زودتر رفت و از بقیه جدا شد، دیگران متأثر شوند؛ لذا تأثر مانعی ندارد، گریه ضرری ندارد، صحبت این است که جزع و فزع در کار نباشد.

باید باور داشت که مرگ، اول وصال است، اول برخورداری از نعمتها و وعده های خداوند است. یک عمر ماه مبارک رمضان روزه گرفتی، حالا وقت مزد است؛ وقت کیف کردن از پس انداز عمر است.

فراهم کردن مقدمات بهشت در دنیا

هر فردی از ما وقتی که متولد شدیم، دور ما را گرفتند، دست به دست خوشحالی می کردند در گهواره و دامان مادر. بعد خدا انواع نعمتهای مادی،

خانه و زندگی، زن و فرزند، تا روز آخر عمر، همه اش را از تو می گیرد؛ همان طوری که لخت آمدی، تو را نیز لخت می کنند. از لباس تنها کفنی همراه می بری. (اجیبوا داعی الله) محمد ﷺ دعوت کننده خدایی است. ای مردم! کاری کنید که حیات پس از مرگتان تأمین شود که وقتی می خواهند شما را ببرند، خوش باشید. جایتان را از این جا آماده کنید. چگونه جایت را آماده می کنی؟ از محمد ﷺ بشنو:

مروی است رسول خدا ﷺ فرمود:

شما زنها بیشتر جهنمی هستید؛ چون کافر هستید.

گفتند: ما که ایمان آورده ایم.

فرمود: مرادم کافر به شوهرهایتان هستید. شما حق شوهرهایتان را ادا نمی

کنید، آن طوری که سزاوار است فرمانبرداری از شوهر نمی کنید.

گفتند: چه کنیم؟

فرمود: انفاق در راه خدا ⁽¹⁴⁵⁾

مخصوصاً نسبت به ارحام فقیرت، کاری کن که خانه ات پیش از خودت آباد

شود: (قدموا لأنفسکم)؛ پیش از رفتنتان بفرستید! .

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد زپس تو پیش فرست ⁽¹⁴⁶⁾

یک نفر انبار خرما داشت وصیت به پیغمبر کرد این انبار خرما را پس از

مرگ من در راه خدا انفاق بفرماید. پس از این که مرد، پیغمبر انبار خرما را

صدقه داد. دانه خرمایی افتاد بود، آن را برداشت و فرمود: اگر خودش این دانه

خرما را در راه خدا داده بود، بهتر بود از این انبار خرما که من پس از مرگش

صدقه دادم ⁽¹⁴⁷⁾

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

ای مسلمان! تا هنوز تو را نبردند، بهشت برزخی ات را این جا درست کن، از بدن و مال و دلت استفاده کن، ایمان به خدا و عمل صالح اعمال بدنی و مالی، این جا باید محبت آل محمد آماده شود که ساعت مرگ که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به ملاقات می آید، وقتی می خواهند خلاصت کنند، راستی شوق ملاقات محبوب داشته باشی، از همه چیز دل کنده باشی، با خوشی جان دهی. آنچه خانه خرابتان می کند، داعیان الهی گفته اند، آفات عمر را هم ذکر کرده اند. ای روزه دار! کار مثبتی کردی ولی با این زبانت غیبت نکن، ساختمانی درست کردی ولی بعد خرابش نکن. آبروی مؤمنی را نریز و گرنه خانه ای که در ماه رمضان درست کردی، خرابش می نمایی.

جلسه دوازدهم: دلسوزی مؤمن آل یاسین برای مردم

(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ * وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ *
إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ⁽¹⁴⁸⁾)

مؤمن آل یاسین را که کشتند، یار و یاور پیغمبران را کشتند. به او گفته شد به بهشت در آی و چون داخل در بهشت شد گفت: ای کاش! قوم می دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و مرا از گرامی شدگان قرار داد. ای کاش! آنها که مرا کشتند می دانستند که خدا چه مغفرتهایی دارد.

پیغمبران و داعیان الهی، راستی خیرخواه هستند؛ چون غرضی جز دلسوزی ندارند. می خواهند این خلق نجات بیابند، به سعادت برسند با این که او را زدند و کشتند، باز نفرین نکرده بلکه دلسوزی هم می کند؛ ای کاش! این بی خبرها که نصیحت مرا نپذیرفتند، می فهمیدند.

گفتیم که مقصود جنت برزخی است که برای مؤمن از ساعت مرگ تا روز قیامت است. اگر مؤمنی باشد که گناهای هم دارد و بی توبه مرده است، به عدد ساعات عمرش هم در عذاب و هم در ثواب برزخی است تا آخرش تصفیه گردد. گاهی در همان برزخ گناهایش پاک شده وقتی وارد محشر می شود، حسابی ندارد.

بعضی از مفسرین گفته اند: در آیه (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ...) باید قبلاً اخبار از قتل این مؤمن داده شود، آن وقت بفرماید به او گفته شد... چرا ذکر قتل نشده؟ علتش آن است که موت را قبل از این گفته و از همین آیات استفاده می شود. (و مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ * (من بعده ی) معلوم می شود پس از مرگش بوده است، دیگر لازم نیست گفته شود کشته شد.

همزمانی شهادت و ورود به بهشت

نکته لطیف دیگر این که فرمود (قتلوه و قیل) برای این که بفهماند شدت اتصال را، مثل این که کشته شدن و گفته شدن این که داخل بهشت بشود، یکی است، شدت اتصال را می رساند. آن لحظه آخر که جانش گرفته شد، بهشت جایز بود، هیچ گونه فاصله ای در کار نبود.

روایت از امام صادق علیه السلام است نسبت به بعضی از خواص شیعه که می فرماید:

نیست فاصله بین شما و آنچه چشمتان را روشن کند جز این که جانتان به گلوگاه برسد، اول رسیدن به وعده های الهی است .

سخن امام حسن علیه السلام هنگام شهادت

امروز نیمه ماه رمضان، مصادف با ولادت با سعادت حضرت مجتبی سبط اکبر پیغمبر علیه السلام است. به این مناسبت، روایتی از جان دادن حسن علیه السلام بخوانم. در مجالس السنیه از امالی طوسی نقل کرده: در وفات امام حسن مجتبی علیه السلام آقا هنگامی که می خواست از دنیا برود، برادرش حسین علیه السلام در بالین اوست. حسین علیه السلام عرض کرد: برادر! در چه حالی هستی؟ فرمود: آخرین روز عمر دنیایم و نخستین روز عمر آخرتم، در حالی که من ناراحتم از فراق تو... . بنابراین روایت، فوراً فرمود: از خدا پوزش می طلبم از آنچه گفتم بلکه با شوق به ملاقات جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرم فاطمه علیه السلام می روم اگر چه به فراق حسین در دنیا مبتلا می شوم؛ ولی به وصال جدم می رسم (149) .

شما مؤمنین و مؤمنات باید چنین باشید، هرچند به فراق بستگان در دنیا مبتلا می شوید، اما در عوض به رحمتهای بی نهایت پروردگار و وصال خوبان

می رسید. در عالم برزخ ارواح شریفی که زودتر رفته اند، دوستانی که آن جا منتظرند (... و حسن أولئک رفیقاً⁽¹⁵⁰⁾) رفیق می خواهی، پس از مرگ اهل ایمان، همه صدق و صفا، محبت و حقیقت است.

در بهشت، حسود نیست و گرنه در بهشت وارد نمی شد (الأخلاء یومئذ...⁽¹⁵¹⁾)

دوستی آن جا آشکار می شود؛ مؤمنین که به هم می رسند اخوناً؛ برادرانند. وضع دنیا به هیچ وجه آن جا نیست.

آخرت دارالجمع است. یوم الجمع در قرآن دو جا وعده فرموده است که مؤمن و اولادش یکجا در یک محل جمع می شوند⁽¹⁵²⁾. انس شان به حد اعلی است.

هلاکت مردم با غرش آسمانی

(و ما أنزلنا علی قومه ی من بعده ی من جند من السماء و ما کنا منزلین)

این دو آیه برای بیان قهر خداست. مؤمن، آن هم کامل، خیلی عزیز است. کشتن مؤمن سخت است. پروردگار کریم بیان طرفداری و حمایت از حبیب نجار می فرماید؛ بنابراین روایت، همان ساعت و روایت دیگر، فردا و روایت دیگر، پس از سه روز، خداوند اراده انتقام از آنها را کرد. لطیفه ای قبلاً ذکر می فرماید پس از آن که بنده خالص ما را کشتند ما برای هلاکت ایشان قشونی از آسمان نفرستادیم، اینها پست تر از این بودند که بخواهیم از آسمان قشون بفرستیم، چنین اهمیتی نداشتند، به یک صیحه آسمانی کارشان تمام شد.

روایت چنین دارد که: امر شد به جبرئیل که صیحه ای بر آنها بزند و همه را هلاک کند⁽¹⁵³⁾.

صدای قهر الهی را چه کسی می تواند تحمل کند؟ بشر ضعیف است، ضعف خودت را ببین، کارت را هم ملاحظه کن.

تأثیر وعظ و اعظ بر شخص گناهکار

گویند: یکی از مترفین و خوشگذرانها و گناهکارها روزی گذارش به مجلس وعظی می افتد. جمله ای از واعظ، وضع او را تغییر داد. واعظ گفت: (عجبت من ضعیف کیف یعضی قویاً)؛ در شگفتم از ضعیفی که چگونه معصیت قوی می کند.

ضعف خودش را متوجه شد. حالش را دگرگون کرد. مانند تیری بود که به قلبش خورد. وضع زندگی اش را عوض کرد، رو به خدا آورد. ساعتی می آید که آرزو می کنی یک کلمه حرف بزنی و نمی توانی. دستت را نمی توانی حرکت دهی، زورت به یک پشه ای نمی رسد. ما نازل نکردیم بر قوم حبیب پس از او لشکری از آسمان و کار ما هم نیست (چنین کار کوچکی که برای آنها لازم نبود).

(ان کانت الا صیحة وحدة...); نبود عذاب ما مگر یک صدا و صیحه .
(... فاذا هم خمدون); که ناگهان همه خاموش شدند. چه صیحه ای بوده است، خدا می داند. دل از جا کنده می شود. گلو را می گیرد و خفه اش می کند، یا ترس او را می کشد. انسان طاقت ندارد.

تأثیر شگرف رعد آسمانی بر عمر بن عبدالعزیز

در کتاب حیات الحیوان می نویسد:
فصل بهار بود در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، او روی تخت نشسته هوای بارانی ابرهای متراکم و رعد و برق شدید، با رعد عظیمی، خلیفه از تخت به زیر افتاد از دهشتی که به او دست داد. یحیی بن معاذ رازی - که تذکرات نافع می داد - گفت: (هذا خوف الرحمة)؛ ای خلیفه! این ترس رحمت است،

رعد و صدای باران و بشارت خیر و برکت، تو را این جور تکان می دهد، پس
وای از صیحه قهر الهی .

پس از پیغمبر خاتم، این قسم بلاهایی که به طور عموم همه را هلاک کند به
برکت خاتم الأنبياء پیغمبر رحمت، موقوف شد (154) .

بلای استیصالی موقوف؛ ولی گاهی گوشمالی می دهند؛ چند سال قبل زلزله
قبر و کارزین و قبل از آن زلزله لار، هشدار می بود.

(يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (155))

آی اسف و ندامت بر بندگان! زهی حسرت بر این بشر! از اول خلقت تا
خاتم الأنبياء هر وقت این بشر را ترساننده الهی رسول خدا ﷺ بیاید، مسخره
می کند. حالا هم همین است. در شهر اسلام چه اشخاصی یک نفر روحانی را
بینند مسخره می کنند. وقتی نهی از منکری می کند، او را استهزا می نمایند،
ارتجاعی می خوانند وعده و وعیدهای قرآن را اعتنا نمی کنند بلکه اصلاً گوش
نمی گیرند مانند قوم نوح که انگشتهایشان را به گوشهایشان فرو می کردند که
نشنوند (156) . حالا اصلاً در مسجد نمی آید که موعظه به گوشش بخورد، راه
سعادت را بفهمد، دعوتهای انبیاء را بشنود.

پاسخ امام سجاد عليه السلام به مزاحم بی ادب

در روایتی در باب حلم حضرت سجاد عليه السلام دارد که:

آقا عبا به دوش گرفته از کوچه های مدینه عبور می فرمود. یک نفر از
رذلهای مدینه به رفیقهایش گفت: در مدینه من همه را دست انداختم جز علی
بن الحسین عليه السلام را، امروز باید به حساب او هم برسیم. برای مسخره از پشت،
عبای حضرت را کشید، حضرت رو برگرداند و فرمود: روزی در پیش است که
هر باطل کاری زیانکار است (157) .

آی اهل باطل! زیانتان روز حشر آشکار می شود. شما را از عذاب خدا می ترسانند ولی این حقایق را مسخره می کنید. دنیا شما را فریفته است؛ ولی زود است که با صیحه مرگ، بیدار شوید.

جلسه سیزدهم: ندامت و تأسف استهزاکنندگان پیامبران

(يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (158)

کلام در آیه: (یحسرة علی العباد...) است. راستی حالت بشر در برزخ و قیامت چگونه خواهد بود آن جا که کشف حقایق است، آشکار کرد آنچه نهان بود. در آن وقت کسانی که استهزا کردند پیغمبران و تابعین آنها را (دعاة الی الله) را؛ کسانی که خلق را به آخرت می خواندند، مسخره می کردند، هنگام کشف حقیقت، چه اسفی و ندامتی عارضشان می گردد.

در قرآن مجید، تمام از قیامت تعبیر به یوم می کند: (یوم الازفة، یوم القیامة، یوم الواقعة) در قیامت که مانند روز دنیا آفتاب نیست (159).

شمس و قمر در زمین حشر نباشد نورتنابد مگر جمال محمد ﷺ (160)

پس بنابراین، تعبیر یوم برای چه، روز یعنی روشن مقابل لیل که تاریک است. در دنیا تاریک است. حقیقت، مستور و باطنها مخفی است. حقایق آشکار نیست. از اول مرگ طلوعه فجر حقیقتی است برای کشف حقایق؛ مثلاً در این عالم هر اندازه بخواهی علی عليه السلام را بشناسی نتوانی؛ چون مستور است. از اول مرگ که چشم برزخی ات باز می شود، علو علی و عظمتش را تا حدی می توانی ادراک نمایی. دست توانای خدا و نعمت خدا بر نیکان و عذاب خدا بر بدان (161)، پس از اول تولد تا ساعت مرگ، شب است. از مرگ به بعد، روز و کشف حقیقت است.

بگذار کشف حقیقت بشود، آن وقت کسانی که پیغمبران را استهزا می کردند، علو آنان را که می بینند چه بر سرشان می آید؟ وقتی علو علمای عاملین و

اولیای خدا را می بینند، همان کسانی را که در دنیا به چشم حقارت می نگرستند و مسخره می کردند.

عبرت گرفتن سلطان آواره از آوارگی

داستانی برای بیان اسف پس از کشف واقع از کتاب فرج بعدالشدیه به طور خیلی خلاصه برای تنوع در مطالب و رفع کسالت عرض کنم.

در یکی از شهرهای هند، سلطان مقتدر عادل بود و می میرد. پس از مرگش پسرش نمونه پدر از جهت ایمان و عدالت و دلسوزی مردم بود لیکن یک نفر طاعی در این کشور پیدا شد و بر او شورید. بالأخره شاهزاده دید خونها ریخته می شود و فسادها می شود. با خود گفت بهتر آن است که من خودم کنار بروم. هنگام فرار، جبه سلطنتی که جواهر بسیاری در آن بود - که برای وقتی گذاشته بود که چاره منحصر به آن باشد - آن را پوشید و فرار کرد. چیزی هم از خوراکی و پول همراه نداشت. پیاده سر به صحرا گذاشت. شبانه حرکت می کرد تا فردا نزد جوی آب و درختی نشست. یک نفر پیاده بر پشتش چیزی بود می آمد. با خود گفت این شخص مسافر است، با او همسفر می شوم. خوراکی پیدا می شود. بالأخره مسافر آمد نزد جوی آب و درخت نشست، سفره اش را پهن کرد و خورد و یک تعارفی هم به سلطان نکرد و او هم حیا کرد بگوید من گرسنه ام. بالأخره با هم به راه افتادند تا هنگام خوراک شد، دوباره سفره اش را پهن کرد و به رفیقش چیزی نداد.

اجمالاً دو شبانه روز سلطان فراری همراه این مرد خسیس حرکت می کرد و چیزی نخورد. روز سوم، دیگر سلطان قدرتی بر حرکت نداشت. از او جدا شد و تنها به راه افتاد. ناگهان چشمش به آبادی افتاد. نزدیک آبادی دید ساختمان می سازند. به استاد و بنا گفت: آیا ممکن است من عملگی کنم اجرت بگیرم؟ گفت:

آری، مجدداً تقاضا کرد زودتر اجرتش را بگیرد. استاد پذیرفت. خوراکی خرید و خورد و سرگرم عملگی شد. استاد و بنا دید این شخص عادی نیست، از راه و روشش معلوم است بزرگزاده است بلکه بعضی از حرکات ملوک را در او مشاهده کرد.

به صاحب ساختمان - که بانوی محترمه ای بود - گزارش داد که چنین شخصی برای کارگری آمده است. دستور داد او را بیاورید، شب او را آوردند با نظر اول، بزرگی او را درک کرد. او را میهمان نمود و پیشنهاد ازدواج با او کرد. سلطان از خدا خواست؛ زیرا جایی نداشت بماند.

سه سال با این زن زندگی نمود. با بذل و بخشش زن زندگی می کرد و در ضمن این سه سال بروز نداد که من کی بودم. پس از سه سال خارج شهر یک نفر از اهالی کشورش را شناخت که مشغول تفتیش است. سلطان از او پرسید از هند چه خبر داری؟

گفت: سلطان عادی داشتیم یک نفر طاغی پیدا شد، سه سال بر ما مسلط بود. انواع ظلمها و ستمها را بر ما روا می داشت تا بالأخره مردم از دست او به تنگ آمدند و او را کشتند. حالا افرادی به اطراف فرستاده اند شاید سلطان خودشان را پیدا کنند و دوباره بیاید، هر عده ای از یک طرف در جستجوی سلطان هستند.

سلطان خودش را معرفی کرد و جبه سلطنتی را هم نشان داد. این جا به زن حقیقت را گفت و گفت که من می روم، اگر بدون مانع به تخت نشستم، می فرستم تو را هم بیاورند. قاصد می رود و خبر می دهد. مردم و قشون به استقبال می آیند و بدون مانع به جایش بر می گردد.

هنگام فرار کردن دانست اگر کسی تنها مسافرت کند و فقیر هم باشد، چقدر بر او سخت می‌گذرد، دستور داد به تناوب کاروانسرا بگذارند و در هر محل، توشه سه روزه هر مسافری به او داده شود. حکم دیگری نیز کرد که هر غریبی که وارد شهر می‌شود به حضور من بیاید شاید کاری داشته باشد، خودم ترتیب انجامش را می‌دهم.

چندی گذشت آن مرد خسیس که همراه سلطان در سه روز فرارش بود، وارد شد. فوراً او را شناخت. پرسید مرا می‌شناسید؟ گفت: شما سلطان هستید. گفت: نه من همان همسفر چند روزه شما هستم. فوراً تا برایش کشف حقیقت شد، آرزو کرد از خجالت به زمین فرو برود.

سلطان گفت: ابدأ دغدغه به خودت راه نده، جز نیکی از من نخواهی دید. فوراً دستور داد در اتاق شخصی خودش جایش داد، با خودش هم خوراکش کرد، انواع و اقسام اکرامها را نسبت به او روا داشت. شب موقع خواب در بستر سلطنتی او خوابانید و بهترین کنیزها را در اختیارش گذاشت. کنیز پس از مدتی آمد و گفت میهمانتان خوابش برده، راحت کرده است.

سلطان گفت: اشتباه می‌کنی، مرده است! رفتند دیدند همین طور است. سلطان گفت این شخص از اسف و حسرت و ندامت غصه کش شد، من هم همین را می‌خواستم که غصه کش بشود.

ای انسان! همه شما غیر از کسانی که این جا از دعوت انبیا قدردانی کردند، بقیه حسرت کش می‌شوند. اسف، آنها را از پای در می‌آورد: (یحسرة علی العباد) می‌فهمند در برابر کلام رب العالمین، عالم ربانی داعی الهی این قدر بی‌اعتنایی کرده، آن وقت علوش را نیز می‌بیند. دیگر آن که متوجه می‌شود خدای عالم در برابر بی‌ادبیهایش نعمتش را افزون می‌کرد. هرچه بنده کفران می‌

کرد، استهزا و سخریه می کرد، او انعام و احسان می کرد. وای به بشر! وقتی که حقیقت آشکار می شود.

در موقف اول قیامت، اولاً چهل سال حالت حیرت و بهت به افراد دست می دهد، بعد از حیرت، خجلت است. از رسول خدا ﷺ مروی است که: انسان از شرمساری عرق می ریزد. آرزو می کند ای کاش! مرا به جهنم می بردند و از این موقف خلاص می گردیدم ⁽¹⁶²⁾.

هلاکت برخی از پیشینیان

آن وقت پروردگار در مقام تهدید استهزاکنندگان به دعوت انبیا می فرماید: نگاه به پیشینیان خود بکنید:

(الم یروا کم أهلكنا قبلهم من القرون أنهم الیهم لا یرجعون) .

بینید کسانی که به پیغمبران خدا سخریه کردند چه بر سرشان آمد! شما اعراب در مسافرتها بر شهرهای آنها می گذرید، مکرراً می بینید شهرهای لوط را مؤتفکات را چگونه زیر و رو کردیم ⁽¹⁶³⁾؛ چون به دعوت انبیا اعتنا نمی کردند، چگونه ایشان را هلاک نمودیم.

پیش از اینان از قرون گذشته عده ای را چگونه هلاک کردیم ⁽¹⁶⁴⁾ شما عبرت بگیرید. پیش از شما عده ای در اثر طغیان و عصیان، برخی را چون فرعونیان غرق کردیم، برخی را به زمین فرو بردیم، از ایشان کسانی بودند که صیحه، آنان را گرفت، مثل همین قوم حبیب نجار ⁽¹⁶⁵⁾، شما هم مثل آنها نشوید.

(... أنهم الیهم لا یرجعون) هلاک شدند و دیگر بازنگشتند. یکی از بزرگان

راجع به امت مرحومه - که امت پیغمبر آخرالزمان هستند - وجه مناسبی برای مرحومه ذکر کرده است. یکی از وجوه آن این است که امت آخر است. آن کس که آخر است رحمت قهری نصیبش شده است، از وضع گذشتگان عبرت می

گیرد. آن کس که اول است ممکن است در گودال بیفتد و متوجه نشود؛ ولی آن
کس که آخر است، افتادگان را می بیند، می یابد که او نیفتد.
شما امت مرحومه اید. دیدید قوم لوط و صالح و هود چه بر سرشان آمد؟
آثارشان را در تاریخ خوانده اید، در ضمن مسافرت، آثارشان را می بینید، چرا
عبرت نمی گیرید؟!

جلسه چهاردهم: حضور اجباری مردم نزد خداوند

(وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ * وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ!)⁽¹⁶⁶⁾

فرمود: (آلم یروا اهلکننا...⁽¹⁶⁷⁾) آیا نمی بینید چه اشخاصی را که قبل از ایشان هلاک کردیم؟ عبرت بگیرند و راه و روش آنان را دنبال نکنند. کلمه هلاک در ذهنها نیستی می آورد در حالی که مقصود از دنیا رفتن و به عالم جزاء رسیدن است که گفتیم موت به نظر سطحی انسان، نیستی است لیکن از نظر عقل و شرع، مرگ برای هیچ کس نیستی محض نیست بلکه جابه جا شدن و تغییر لباس دادن است.

(و ان کل لما جمیع) نیست هیچ فردی، همه و همه، جز آن که نزد ما حاضر شدگانند: (لدینا محضرون). یک نفر نمی تواند فرار نماید و حاضر نشود؛ چنانچه در سوره الرحمن می فرماید:

ای گروه جن و انس! اگر توانایی دارید از اقطار آسمانها و زمین در گذرید، پس در گذرید⁽¹⁶⁸⁾.

مروی است در ضمن تفسیر این آیه شریفه، روز قیامت ملائکه آسمان اول، دور تا دور صحرای محشر را صف ببندند. ملائکه آسمان دوم پشت سر آنان به همین ترتیب تا ملائکه های آسمان هفتم، اهل محشر را محاصره می کنند. آن وقت ندا بلند می شود: (یا معشر الجن والانس...)؛ ای گروه جن و انس! اگر می توانید از این قطره های آسمانها و زمین از این افق فرار کنید⁽¹⁶⁹⁾.

همه در محکمه عدل الهی حاضر شوندگانند؛ یعنی هر یک نفر، دو مأمور الهی همراه اوست (170)، نمی تواند این طرف و آن طرف برود. مأمورین احضار با او هستند تا اشاره می کنند بی اختیار به راه می افتد تا محل عرض علی الله. قربان کسی که احتیاج به سائق و مأمور نداشته باشد، خودش حالا بیاید آماده باشد، حساب خودش را رسیده باشد. محضرون؛ حاضر شدگان، جایی که میقات الهی است (171) قیامت و معادی که در این آیه ذکر شد، در چند آیه دیگر برهانش را ذکر می فرماید، دلیل بر معاد بلکه برای توحید افعالی خداوند است.

زنده شدن زمین و نشانه قیامت

(و آية لهم الأرض الميِّتة). آیه یعنی نشانه، دلیل و برهان، نشانه معاد، دلیل بر این که پس از مرگ، عالم دیگری در پیش داری که تمام سعادت تو آن جا ظاهر می گردد چیست؟

گویند: این بدن یوسیده چطور دوباره زنده می شود؟ نگاهی به زمین مرده زیر پایت بکن، چطور خدا زنده اش می کند؟

موت و حیات هر چیزی نسبت به همان چیز است. زمین هم به حسب خودش موت و حیاتی دارد، موتش مراتب دارد؛ یکی از مراتب آن رویدن گیاهان و نرویدن گیاهان است. فصل پاییز و زمستان، موت زمین است. اول بهار، حیات زمین است. چه حیاتی به او اضافه می گردد؟ زمین خشکی که جنبشی از آن دیده نمی شد، نسیم بهاری، زمین محکم، شکاف بر می دارد، دانه سر در می آورد، نبات و گیاه می روید. این حیات را کی داد؟ آیا خودش چنین شد؟ چرا در فصل زمستان و پاییز نشد، این حیات تازه نشانه ای برای معاد است.

قدرت نمایی خداوند در زمین

(و آية لهم الأرض الميتة أحييناها و أخرجنا منها حبا فمنه ياكلون) .

حب به معنی دانه است. حبوبات که عمده اش گندم و جو و عدس و ماش و برنج و غیره است از جهت ترکیب، یک دانه گندم خوشه می شود و در برابر یک دانه، هفتاد تا هفتصد دانه پس می دهد. قدرت نمایی می کند. می فهماند عالم را قدرت بی نهایتی مدبر است.

یک هسته خرما کاشتی، شاخه و برگ و چند صد دانه خرما که هر کدام هم هسته ای دارد، نمایش قدرت؛ همان کس که گندم را آفرید، دندان تو را برای خوردن آن قرار داد. آن کس که ذائقه در دهانت قرار داد، این خرما را شیرین قرار داد.

حرکت کیفیه و حرکت کمیه؛ هر حرکتی محرک می خواهد، نمی شود بدون تکان دهنده، چیزی تکان بخورد. هر خوشه انگور در ابتدا از دانه گندم کوچکتر است لیکن به تدریج بزرگ می شود. این حرکت کمیه، محرکش کیست که به ترتیب و نظم معین، آن را می گرداند.

همین دانه انگور در ابتدا سخت ترش بود، به تدریج رو به شیرینی می رود که گاهی شیرینی اش آدم را می زند. هر حرکتی محرک می خواهد، حرکت انگور کمی و کیفی آن از کیست؟ جز از خدا؟ زمین خشک بی گیاه را جان می دهد، گیاه می رویاند. به قول سعدی شیرازی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (172)

رویانیدن دانه نشانه معاد

این توحیدی که از آیه استفاده می شد، اما از جهت معاد، آقایان زارع می دانند که تخمی که می کارند در زمین، پس از چندی که آب به آن می رسد،

متلاشی می شود. هسته خرما به آن سختی، وقتی در گل جا گرفت و آب به آن رسید؛ متلاشی می شود، بعد سبزه شده سر از خاک در می آورد، نصف آن رو به بالا و نصف دیگر رو به پایین. نصفش ریشه می شود و شالوده را تأمین می نماید و نصف دیگر رو به بالا و ساقه می گردد.

محل شاهد ما این جاست که پس از متلاشی شدن که دوباره حیات به آن داد؟ خدا. مثل بدن من و تو که می پرسی چه می شود پس از این که پوسیده شد، شما که عالم دنیا را دیدید که چگونه پس از مرگ حیات است، چرا یاد آورد آخرت نمی شوید (173)؟!

استخوانهایی که متلاشی شده پس از این که اراده حق تعالی به قیام قیامت تعلق گرفت، نفخه احیا که دمیده می گردد، تمام ذرات دوباره جان پیدا می کند (174)؛ البته با تغییراتی که پیدا می کند.

این بار بدن لطیف است مخصوصاً اگر بهشتی باشد. نسبت به زندهای بهشتی رسیده است که حور به آن رشک می برد، از بس لطیف و زیبا هستند. ماده بدن همان ماده است، صورت عوض می شود؛ البته باید کارهایش از سنخ کارهای ملک باشد، جز خیر ان شاء الله از او سر نزنند و گرنه اهل عذاب، بدنهای ضخیمی پیدا می کنند که مناسب آن قسم عذابهای سخت باشد.

(و جعلنا فیها جنت من نخیل و أعنب...) جلو چشمت این بستانهای نخل و انگور را ملاحظه کن، این شیرینیها کجا بود؟ از کجا آمد؟ بگو الحمدلله، الله اکبر، از لابلای چوب خشک، از زمین، از آب، این چه جوهر کشتی شده در این شکل منظم و مرتب، در این خوشه چطور دانه دانه چیده شده بین هسته و خود میوه پوسته ربط داده است:

(انه علی کل شیء قدیر) .

(و فجرنا فیها من العیون)؛ چشمه ها را جاری کردیم در میان این بستانها .
(لیأكلوا من ثمره ی و ما عملته أیدیهم)

تا این بشر از میوه این درختان و حبوبات بخورد .

(و ما عملته) بنابراین که ما موصوله باشد؛ یعنی اشاره باشد به آنچه از این میوه ها درست می کنند، انگور را خدا خلق کرده؛ ولی بشر آن را شیره می کند، خوراک بسیار لطیفی است و همچنین سرکه که خوراک پیغمبران است.

(أفلا یشکرون)؛ آیا سپاسگزاری نمی نمایند؟

آی کفور! نمک به حرام! آیا نباید منعم شناس گردی برای خدایی که این قسم نعمت افشانی کرده؟ آیا نباید از همه بیشتر مدح خدا کنی؟

مدح واسطه هم خوب است به شرطی که واسطه بودنش را فراموش نکند؛ اما آن کس که اصل نعمت از او و به دست اوست، شکر او واجب است و در مقام سپاسگزاری او شریک هم نباید برای او قایل شد؛ چون منعم فقط اوست.
اگر آب برای شما ناپدید شد، کی برای شما آب گوارا می آورد (175) .

نعمت به هرکس برسد، از اوست، نیست نعمتی برای شما مگر این که از خداست (176) .

نعمت پرستی یا منعم پرستی

تمثیل هر چند زشت است ولی عیبی ندارد. سگ با آن پستی اش به نعمت بیشتر اهمیت می دهد یا به منعم؟ این قدری که منعم پرست است، نعمت پرست نیست. این قدری که به صاحب خانه می رسد به خوراکش نمی رسد.

چه بسا صاحب خانه فراموش می کند و به او خوراک نمی دهد لیکن سگ دست بر نمی دارد، تواضع می کند، تملق می گوید، تبصص می کند، دم تکان می دهد.

حیوان است بیش از این شعورش نمی رسد. تو ای انسان با آن عقلی که خدا به تو داده است، چرا منعم را فراموش کردی، تو که صاحب را شناختی، فهمیدی (لا اله الا الله) حالا با منعمت بیشتر سر و کار داری یا با نعمت. نعمت پرستی یا منعم پرست؟

نعمت محترم است چون از خداست، مدح و ثنای خدا کن تا نعمت را زیاد فرماید ⁽¹⁷⁷⁾؛ حتی نهی شده است بگویی فلان خوراک ضررم زد بلکه بگو با مزاجم سازگار نبود؛ البته خوراکیهای متضاد را نباید با هم خورد.

مروی است: از جمله موجبات عذاب قبر و فشار گور، کفران نعمت است ⁽¹⁷⁸⁾. مبدا کفران نعمت شود، نان را ببوس و محترم دار، در زیر دست و پا نیفتد. باید از کفرانهایی که کرده ایم توبه کنیم. نعمتهای خدا را ندیدیم تا شکر کنیم؛ مثلا شخصی پسر را نعمت خدا ندید؛ ولی وقتی مرد گفت: خدا فرزندم را از من گرفت. اینها کفران است.

اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت وحدك لا شريك لك
خدایا! هرچه داریم تنها از تو است. جز تو خدایی نیست. ما اهل توحیدیم.
اهل شکریم و از گذشته های خود شرمساریم که نعمتهایت را از تو ندانستیم.
استغفرک و اتوب الیک

جلسه پانزدهم: وجوب سپاسگزاری نعمتهای الهی

(وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (179))

آیات، راجع به توحید رب العالمین و معاد است؛ برهان هر دو آشکار است. می بینید که زمین خشک چگونه حیات در آن دمیده می گردد: (... و أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا...). انواع حبوبات، از آن بیرون آورده و شما می خورید. از خرما و انگور که از میان آنها جویها روان می کنند. از خرما و انگور بخورید و تدبیر کنید. عبرت بگیرید. بخورید و خدانشناس و خدایرست شوید. به دنبال اصلش بگردید؛ یعنی ای انسان! آنچه می بینی قطره است. نمایش قدرت است. اصل قدرت است. در جهان پس از مرگ است (180).

رطب و خرما یک ذره از اصل شیرینی است که در عالم اعلا ذخیره شده. پس از مرگ بر آن بساط وارد می شوی، آن وقت حقیقت شیرین را می فهمی. تمام گیاهان، تمام بوهای خوش را خزینه ای است نزد پروردگار عالم.

سپاسگزاری، وجه تمایز انسان با حیوان

(... أَفَلَا يَشْكُرُونَ...). حیوان از نعمتهای خدا می خورد و کاری هم به خدا ندارد. کارش جو و یونجه خوردن است و بس؛ اما بشر باید بخورد و دنبال خوراندن اش بگردد و از او سپاسگزاری نماید و الا فرقتش با حیوان چیست (181)؟

به حکم عقل باید برای منعم، خدای عظیم خاضع شد، انسان نباید کافر باشد. کفر به معنی ستر است؛ یعنی پوشانیدن. آی کسی که نعمت خدا را می پوشانی و

از خدا نمی بینی؛ خدا بی نیاز است⁽¹⁸²⁾. شکر خدا برای خودت خوب است؛ چنانچه در قرآن مجید می فرماید:

اگر سپاس نعمت کردید، خدا نعمتش را بر شما زیاد می کند، اگر نعمت را از خدا ندیدید، آنچه خدا داده قدردانی نکردید، عذاب خدا سخت است⁽¹⁸³⁾.

همسر، نعمت خداوند

از نعمت های خدا همسر است که در چند جای قرآن این نعمت را تذکر فرموده است.

در اصول کافی روایت شده است که: پس از ایمان، هیچ نعمتی بالاتر از همسری که ایمان شخص را نگهدارد نیست.

این زن، آیت خداست که اسباب آرامش و انس مرد است⁽¹⁸⁴⁾.

زندگی با زنی که مهربان باشد، نعمت بزرگی است؛ اما بعضی از کفران کنندگان، نعمت را از خدا ندیده و از همان اول کفران می کنند. در مجلس عقد و همچنین عروسی که محل دعا و اجابت آن است؛ چون هنگام ریزش نعمت خداست، اما با گناهایی که مرتکب می شوند، نعمت خدا را کفران می کنند.

رفاقت سپاسگزار با حضرت داوود علیه السلام در بهشت

داستان کوتاهی در باب شکر در روایت رسیده است:

داوود علیه السلام از خدا خواست رفیق خودش را در بهشت نشان دهد از اهل ایمان که خدا او را دوست می دارد، ندا رسید فردا بیرون دروازه برو او را می بینی.

فردا که جناب داوود از دروازه خارج شد، با متی پدر یونس پیغمبر برخورد کرد که مقداری هیزم به دوش گرفته است دنبال مشتری می گردد. یک نفر آمد و خرید. داوود جلو رفت با او مصافحه و معانقه کرد و گفت امروز ممکن است

میهمان شما باشیم؟ متی گفت: زهی سعادت بفرمایید برویم. جناب متی از همان پول هیزم؛ آرد، و نمک خرید به مقدار سه نفر؛ خودش و داوود و سلیمان، بالأخره نان تهیه کرد. پیش از خوردن، متی سر به آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! هیزمی که من کردم، درختش را تو رویانده بودی، نیرو و قدرت بازو تو به من عنایت کردی، توانایی حمل آن را تو دادی، مشتری را تو فرستادی، آردی که جلومان هست، گندمش را تو آفریدی، دستگاهی به راه انداختی که حالا ما بتوانیم نعمت تو را مصرف کنیم. می گفت و اشک از گوشه های چشمانش می ریخت.

داوود رو به سلیمان کرد و گفت: همین است شکر که انسان را به مقامات عالی می رساند .

به قول یکی از بزرگان می فرمود: همه اش نگو خدایا! بده بده، بگو خدایا! منعم شناسم کن، نعمت شناسم کن، تا قدردانی کنم .
الان این ساعات ماه رمضان نعمت است. از اموات پیرس آرزو دارند در دنیا باشند و بهره باقی ببرند.

راستی که باید این لیالی قدر، از کفرانهای خود توبه کنیم؛ از این که نعمتهای خدا را ندیدیم، منعم را نشناختیم، پامال کردن نعمت و در غیر محل صرف کرده ایم. پول روی هم گذاشتن، کفران نعمت است. باید بخوری و بخورانی، نه روی هم بگذاری. یا خرجهای زیادی، اسراف و تبذیر، پله های خانه را هم فرش قالی کردن اسراف است، به رحم فقیرت که ندارد بده، از این مال نعمت خدا باید استفاده ببری نه ضایع کنی.

شکر مال، انفاق آن در راه خداست

داستانی را در دارالسلام حاجی نوری ذکر کرده است که:

یک نفر عابد چندین سال مشغول عبادت بود. در عالم رؤیا به او خبر دادند که خداوند مقدر فرموده است نصف عمرت فقیر باشی، نصف دیگر غنی، اختیارش با خودت که نصف اول را انتخاب کنی یا دوم را. در عالم رؤیا گفت: زن صالحه عاقله ای دارم با او مشورت کنم؛ البته زنی که به کمال عقل رسیده باشد، مورد مشورت واقع شود، مانعی ندارد نه آنان که چون بسیاری از مردان، اسیر هوا و امیال نفسانی هستند.

زن گفت: نصف اول را غنی انتخاب کن. از فردا شروع به زیاد شدن نعمت شد. زن گفت: ای مرد! وعده خداست، همین طور که خدا نعمت می دهد، تو هم انفاق کن، از این طرف می آمد از آن طرف می داد. نصف عمرش گذشت و منتظر است فقیر بیاید؛ اما فرقی نکرد، همین طور نعمت خدا بر او جاری است. عرض کرد: پروردگارا! چطور شد. به او خبر دادند تو شکر کردی، ما هم زیاد کردیم: (لئن شکرتم لأزیدنکم) شکر مال، انفاق آن است؛ چنانچه کفرانش روی هم گذاشتن هست .

جلسه شانزدهم: قدرت خداوند در خلقت ازواج

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ * وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا نَنْسَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ * وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (185))

در بیان شواهد قدرت و حکمت، هم خدانشناسی و هم معادشناسی، دانستن قدرت و علم و حکمت الهی و هم دانستن از دوباره زنده کردن مرده هاست. (سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ). ظاهر آیه یعنی منزله و پاک است از هر عیب و نقصی آن خدایی که آفرید جفتها را از آنچه از زمین می روید از انواع گیاهها و از خودشان، از نفوس خود آن ازواج و از آنچه نمی دانند و هنوز ادراک بشر به آن نرسیده است.

قدمای از مفسرین ازواج را تأویل می بردند و به معنی اصناف و انواع می گرفتند، صنفها و نوعها را این چنین آفریده است.

بعضی دیگر می گفتند: به معنی ترکیب جوهر و عرض ماده با صورت است. این تعبیرات در اثر بی خبری از مطلب مهم دستگاه خلقت است که تاکنون بشر از آن بی خبر بود که مسأله ازدواج کاینات است. سابق در غیر حیوان تنها درخت نخل را می شناختند که نر و ماده دارد و لذا باید بر داده شود از درخت نر به ماده تا بارور گردد و خرما دهد لیکن اخیراً مسلم و قطعی گردیده است که نه درخت نخل بلکه همه درختان نیاز به تلقیح دارند.

اولاً: ازدواج به معنی اصناف و انواع درست نیست بلکه فارسی زوج، جفت است؛ مذکر و مؤنث. نر و ماده را زوجین گویند. خداوند می خواهد در این آیه

شریفه اعلام بفرماید همه دستگاه آفرینش زوج است، اختصاص به حیوان یا درخت نخل ندارد بلکه تمام درخت ها باید از نر اثر به ماده برسند. بادها واسطه لقاح هستند⁽¹⁸⁶⁾. از روی درخت نر، ذراتی که سبب بارگیری درخت ماده می شود به آن می رسانند. از جمله لواقح حشرات هستند، با نشستن روی درخت نر، ذرات لقاح را گرفته به درخت ماده می رسانند.

(و مما لا يعلمون) شاید اشاره باشد به آنچه اخیراً از دستگاه اتم آگاه شده اند. اتم که به آن جزء لا یتجزی و در سابق به آن جوهر فرد می گفتند، اخیراً انسان با دستگاههای علمی آن را شکافت و کشف کرد.

این اتم هم زوج است، فاعل و منفعل دارد، الکترون و پروتون است. پس یکی از معجزات علمی قرآن است که بشر نمی توانست باور کند که تمام اشیا زوج است تا چه رسد به جوهر فرد (اتم) و لذا ازواج را به اصناف و انواع تأویل می برند لیکن اخیراً این حقیقت آشکار شد که: (سبحن الذی خلق الأزواج کلها) همه زوجها را یعنی همه اشیا را؛ چون همه چیز زوج است از آنچه تصور کنید ما جفت آفریدیم⁽¹⁸⁷⁾.

(و من أنفسهم) راجع به مذکر و مؤنث خیلی قابل تأمل و فکر است. امام صادق علیه السلام در یکی از مجالسش با مفضل همین مطلب را یادآور می شود که در آلات تناسلی و طرز جفت گیری و انعقاد نطفه دقت کن. آنچه بیشتر تأمل شود، حیرت زیادتر می گردد.

عظمت شب و منافع آن

(و آية لهم الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون) .

در آیات و شواهد قدرت الهیه دقت کنید، روز و شب حاصل از چیست؟ به حسب حس، حاصل از حرکت آفتاب به دور کره زمین و به حسب واقع، از

حرکت وضعی زمین به دور خودش شب و روز پیدا می شود. نکات زیر را توجه بفرمایید:

(و آية لهم الليل). شب که می شود، شب را آورد و روز را از بین برد تا امن و آسایش برای جنبنده ها باشد، به برکت تاریکی شب، استراحت می کنند. (نسلخ). بعضی از مفسرین گفته اند: به معنی نخرج هست؛ چون منه دارد و اگر سلخ به معنی کندن باشد، باید عن استعمال شود، پس (نخرج منه النهار) است، روشنایی را گرفته تاریکی می آوریم. نورانیت فضا را گرفتیم، ظلمت آمد. (فاذا هم مظلومون). اگر آن قدرت قاهره، کره زمین را حرکت نمی داد؛ مثلاً همیشه روز و روشن بود، منافعی که شب دارد حاصل نمی گردید. دیگر آن که آفتاب اگر 24 ساعت بر یک نقطه بتابد به یک نحو، می سوزاند.

حرکت خورشید به سوی جایگاه خود (ستاره وکا)

(والشمس تجري لمستقر). بعضی گفته اند لام در (لمستقر) به معنی الی یعنی (الی مستقر) است. آفتاب در حرکت است نه این حرکت حس که به دور زمین می چرخد و برخلاف واقع است. آفتاب با منظومه اش رو به کوکب عظیمی است که آن را نسر گویند و اخیراً وکا نامند در حرکت است. وقتی به آن کوکب رسید، عمر منظومه شمسی هم به پایان می رسد. مستقر یعنی قرارگاه شمس آن کوکب عظیم است. آن وقت است که قیامت بر پا می گردد. در هیئت جدید هم گفته شده که منظومه شمسی در سن پیری است. (اقتربت الساعة). وقتی از جریان افتاد، نورش تمام می شود؛ مثل ما عمرمان که سر آمد، آثار حیات هم تمام می شود. این جریان ابدی نیست تا آفتاب به قرارگاه خودش برسد.

(ذلک تقدیر العزیز العظیم). این است تقدیر و تنظیم (خداوند) چیره بسیار دانا، بر تمام مقدرات و تنظیم امور مخلوقات غالب و بسیار آگاه است.

جاذبه عمومی سبب حفظ کاینات

(لا الشمس ینبغی لها أن تدرک القمر). دقت کنید در نظم شب و روز. در پنجاه سال عمرت آیا شب و روز تغییری کرده است در نظم آن. بدون این که یک دقیقه از نظم خودش خارج شود، زودتر یا دیرتر از مقرر؛ نه آفتاب غالب بر ماه و نه ماه غالب بر آفتاب، جاذبه عظیم مستقیم آفتاب که از میلیونها فرسخ کره زمین و غیر آن را جذب کرده است، کره ماه مقهور کره زمین است و تعادل در این کره و مدارش پیدا شده است، چرا؟

حکمت تغییر ماه

شب اول، ماه مانند ریسمانی هلال است. شب دوم دو برابر تا شب سیزدهم و چهاردهم تمام قرص نمایان می گردد. از شب شانزدهم به تدریج کم می شود تا شبهای آخر ماه که به اصطلاح محاق می شود، ماه ناپدید می گردد تا حساب ایام ماه دانسته گردد (188).

(... کالعرجون القدیم...). خوشه نخل در جهت قوسی زرد و ضعیف، آخر ماه نیز نگاه به ماه کنید رو به زوال است مثل آخر عمر من و تو، توبه حالا ارزش دارد نه وقتی که دیگر امیدی به زندگی نیست.

(والقمر قدرنه منازل). 27 منزل برای ماه است. جریان ماه را شب به شب دنبال کنید.

زمخشری در ربیع الأبرار نوشته و در شرح صحیفه از او نقل می کند که: شب چهاردهم ماه بود، حضرت سجاد علیه السلام وقت سحر برای تهجد برخاست. دست

مبارک را در ظرف آب کرد برای وضو. سر بلند کرد چشمش به ماه افتاد، همین طور سرش را بالا بود تا وقتی مؤذن گفت: الله اکبر (189).

(یا من فی السماء عظمته). بزرگی خدا را در آسمانها ببین؛ کره های عظیم مخصوصاً به ضمیمه کشفیات جدید، راستی حیرت آور است.

پیچیده شدن عالم اکبر در وجود انسان

اشاره ای درباره تطابق آفاق و انفس، به فرموده علی علیه السلام:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر (190)
آیا گمان کردی، چته کوچکی هستی، در حالی که عالم اکبر در تو پیچیده شده است.

هرچه در عالم خارج است، در نفس انسانی هست. در وجود خود انسان هم روز و هم شب است. امثالش را توجه بفرمایید:

در بدن و روح: در بدن، مفسر مصری طنطاوی خوب تشریح می کند. دستگاه جریان خون در تمام بدن، از مغز سر تا نوک پا جریان خون متصل به قلب است؛ در دل تصفیه می گردد. خون پاک در رگها جریان پیدا کرده به تمام اجزای بدن می رسد؛ ولی به هر جا رسید، ماده پلید بر می گردد و به قلب می ریزد و تصفیه می گردد. نصف بدن دائماً خون سیاه است و نصف بدن خون لطیف. در هر دقیقه ای شانزده مرتبه این دور قمری در بدن است. خون سیاه به منزله شب و خون پاک، به منزله روز است.

روز روح، یاد خدا و شبش، غفلت است

روح تو نیز روز و شب دارد، شبش غفلت از خداست. تاریک است حق و حقیقت را نمی بیند. وای! اگر گناه باشد که ظلمات محض چون شبی که کاملاً

ابری است؛ چنانچه روزش یاد خداست آن مقدار از عمرت که به یاد خدا گذراندی روشن است:

شب مردان خدا روزجهان افروز است روشنانه رابه حقیقت شب ظلمانی نیست⁽¹⁹¹⁾ از ساعت مرگ این جریان واضح می گردد؛ حقیقتش بعد واضح می شود. وای به آن کس که شبش متصل به قیامت باشد! ظلمات اخلاق زشتش؛ عقاید نادرستش به قدری او را در تنگنا قرار می دهد که به تعبیر قرآن مجید، دستش را که بیرون می آورد نمی تواند ببیند⁽¹⁹²⁾؛ چنانچه مقابلش، روزی که مؤمنین و مؤمنات نورشان از پیش رو و سمت راستشان نورافشانی می کند⁽¹⁹³⁾.

وجود حق و باطل در تمام انسانها

شیخ شوشتری (رحمة الله علیه) در این باره که هرچه در عالم کبیر است در عالم صغیر هم هست، یعنی در وجود خود شخص است، می گوید:

در وجود خودت محمد است و ابوجهل است. در وجود خودت هابیل و قابیل است. تطبیق هایی جالب می کند. ابوجهل تو، همان نادانی و غرور تو است. خضوعت برای حق در وجود محمد است، مبادا ابوجهل را به محمد مسلط کنی. علی یعنی عدل و حق، معاویه یعنی ظلم و ناحق، مبادا ستم را بر عدل و حق مسلط کنی.

لزوم پرهیز از شغل حرام

یک نفر از رفقا خوابی از خودش نقل می کرد. گفت:

دیدم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چشم راستش کور است. اولاً خواب امام زمان غیر امام زمان خارجی است، چه بسا خیالات و اوهام باشد و یا ممکن است تعبیر نداشته باشد.

دیدم اگر پاسخش ندهم ممکن است گمان کند امام زمان (عج) در کار است؛
لذا گفتم این امام زمان در وجود خودت هست؛ دین خودت کور است، این کار
حرامی که در دست داری و صلاح نیست روی منبر بگویم تو را کور کرده است،
لذا رفت از آن شغل حرام کناره گرفت .
گاه می شود این بشر بدبخت، جهلش غالب می گردد و ابن ملجم ثانی می
گردد، بغض و نفرت از حق، سر تا پایش را می گیرد.

جلسه هفدهم: مسخر شدن دریا برای انسانها

(وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ * وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ * وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ * إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ ⁽¹⁹⁴⁾)

از جمله آیات داله بر نعمتهای خدا، مسخر شدن دریاست برای بشر. خدای عالم، دریا با این عمق و حیوانات مهیب را مسخر بشر قرار داده است؛ دریایی که راستی آدمی وقتی نگاهش می کند، هول او را می گیرد. امواج که به حرکت می آید، واقعاً وحشت آور است؛ اما آن را مسخر بشر کرد تا بر روی آب حرکت کند؛ برای تجارت و سیاحت آن را طی نماید. کشتی ساخته با قوت قلب سوار شود. فرسنگها حرکت کند. صید ماهی و غیره کند. مرجان بیرون بیاورد. حالا که معدنها از دریا بیرون می آورد (.. الفلک المشحون...) کشتی پر از سکنه را از روی آب رد می کند.

شتر، کشتی صحرا و هواپیما هر دو مخلوق خداوند

(و خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ). از مثل کشتی در دریاها برای شما آفریدیم؛ مثل شتر که سفینه البراست؛ کشتی صحراست. به قول مفسرین جدید، این طیارات و هواپیماها هم ساخته خداست. مثل کشتی است. برق و بخارش از خداست. بشر تنها ختم و ترکیبش را عهده دار است. هوش و قدرتش را هم خدا داده است.

(و ان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم و لا هم ینقذون)

اگر ما بخواهیم کشتی نشستگان را با یک موج غرق کنیم، خدا حافظ است نه کشتی. ماشین و هواپیما هم همین است، چه در دریا و چه در صحرا؛ چه در هوا. حافظ خداست اگر او هلاک خواست، نجات در کار نیست: (الا رحمة منا

و متعاً الی حین)؛ مگر رحمت از ما تا اجلش هنوز نرسیده خدا نگهش می دارد.

بندگی کردن با بدن و مال

در این آیات، همه شواهد قدرت و حکمت و ربوبیت و الوهیت بود. لازمه اش این است که ای انسان خدایی که بر و بحر را مسخر تو کرد، باید بنده فرمانبردارش باشی؛ خدایی که این همه انواع نعمتها، خوراکیها و آشامیدنیها (... و فجرنا فیها من العیون⁽¹⁹⁵⁾) انواع حبوبات برای تو آفرید. این همه سبزیها و میوه ها را برای تو خلق کرد، باید سپاسگزارش باشی. بندگی خدا را از لحاظ بدن و مال فروگذاری نکنی.

شکر بدنی به زبان و اعضا: نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر، عبادات بدنی، شکر است.

بخش دوم: عبادت مالی است و آنچه متعلق به علاقه های شخص است:

- (وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...⁽¹⁹⁶⁾)
- (... وَيَقِمْوُنَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...⁽¹⁹⁷⁾)
- (... أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا⁽¹⁹⁸⁾)

در جمع ادیان الهی، نماز و زکات متصل به هم است. اگر بدن عبادت داشته باشد؛ ولی عبادت مالی نباشد، ناقص است. روزه به جای خود؛ اما افطاری و سحری دادن هم لازم است. هرچند پروردگار عالم درباره اهل مکه این آیات را فرستاده؛ ولی تا قیامت این رشته ادامه دارد.

لزوم جبران گناهان حال و گذشته

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ⁽¹⁹⁹⁾)

اهل مکه به قدری بدبخت بودند که نسبت به عبادت بدنی وقتی که می گفتند به آنان از خدا بترسید، اصلاح کنید، اهل نماز شوید، استهزا می کنند. هنوز هم هستند افرادی که مسخره می کنند؛ به آنها می گویند چرا نماز نمی خوانید، روزه نمی گیرید؟ مسخره می کنند. فوqش می گوید: خدا چه احتیاجی به نماز و روزه من دارد، بلی؛ اما تو احتیاج داری به عبادت، تا خدا در عوض تو را مورد انعامهای اخروی قرار دهد.

(و اذا قيل لهم اتقوا ما بين أيديكم...) وجوهی ذکر شده، بهترین وجه برای (... ما بين أيديكم...) آنچه جلو شماست، از کشف حقایق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام مروی است؛ یعنی گناهان (ما خلفکم) عذاب و عقوبت، به آنها می گویند نگاه گناهانتان کنید؛ نگاه آنچه برای گورتان فرستادید بکنید.

(ما بين ايديكم من الذنوب و ما خلفكم من العقوبة (200))

عوض این که برای آخرت روح و ریحان بفرستی، آتش می فرستی.

وجه دیگر نیز گفته شده: (ما بين أيديكم) گناهان حالا (و ما خلفكم) گناهان گذشته است.

(لعلکم ترحمون) شاید مورد ترحم گردید.

هرچند جوابش به واسطه وضوح ذکر نشده؛ ولی از آیه بعد به خوبی معلوم می شود.

روی گرداندن برخی از مردم از نشانه های خداوند

(وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (201))

کسی آیه قرآن برایش می خوانند رو بر می گرداند. می گویند از عذاب برزخ بترس، چه آیات تشریحی که قرآن باشد، چه آیات تکوینی همه آیات خدا، همه کلمات و نعمتها و موجودات خدا در او تأثیری ندارد. از جهت عبادت مالی

چطور؟ البته باید خودمان تطبیق کنیم مبدا راجع به ما هم باشد. خصوصیتی برای اهل مکه ندارد، هرچند درباره آنها نازل شده است.

توجیه ناروا

(... إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ...⁽²⁰²⁾). وقتی به آنها می گویند از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه خدا انفاق کنید؛ مثلاً خمس، یک پنجم آنچه زیاد آوردی پس از مخارج یک ساله، راستی که خیلی سهل است؛ اما پاسخ می دهد: اگر خدا می خواست خودش به آنها می داد!

آقای دکاندار! می فهمی شاگردت کسر خرج دارد، باید به او همراهی کنی.
(... قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا...⁽²⁰³⁾) کافران به آن مؤمنین که واسطه شدند برای کمک جهت فقرا گفتند: (... أَنْطِعُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ...⁽²⁰⁴⁾)؛ آیا به کسی اطعام کنیم که اگر خدا می خواست به او اطعام می کرد، خدا خواسته او گرسنه و فقیر باشد.

(... إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ⁽²⁰⁵⁾) شما هم گمراهید. نمی دانید چه کنید گدا پروری می کنید و از این قبیل حرفها. نیستید شما مگر در گمراهی آشکار.

مشیت تکوینی و تشریحی

مشیت یعنی اراده خدا دو قسم است؛ مشیت تکوینی و تشریحی؛ مشیت تکوینی یعنی خداوند اراده فرمود که حتماً باید فلان وقت باران بیاید. فلان کس عمرش تمام شود که تخلف پذیر نیست.

مشیت تشریحی آن است که خدا خواسته که بشر به میل خودش رو به خیر برود، نماز بخواند، روزه بگیرد.

مشیت تکوینی، خدا خواسته که الاغ و گاو همیشه خمیده و در حال رکوع باشد؛ اما رکوع بشری را خواسته با اراده خود بشر به میل و خواست خودش عظمت خدا را درک کرده رکوع کند و بگوید: (سبحان ربی العظیم و بحمده) .
خزندگان به خاک افتاده اند، جز این هم نمی تواند باشد؛ اما بشر را خواسته از روی علم و اراده سجده کند تا ثواب ببرد. مستحق مقام گردد. خدا خواسته کسی که فقیر است، آنان که بی نیازند به او اطعام کنند و رفع نیازش نمایند.

آزمایش ثروتمندان توسط فقرا

خداوند بشر را یکنواخت نیافریده، در هر زمان یک عده فقیر، عده ای ثروتمند هستند برای آنکه مردمان امتحان گردند (206). آقای میلیونر! خدا به تو داد تا هزاران بیچاره را از این مال خدا بهره مند کنی، مرضهای نفس خودت اصلاح شود، اگر پرده عقب رود، هرکس از بیماری های خودش ناله اش بلند می شود. با انفاق کردن، بیماریهایت علاج می شود، سخاوت پیدا می کنی.
برای فقیر هم خوب است به برکت فقرش اگر با عفت همراه باشد خود همین خودداری، نعمت بزرگی است. صبر پیدا می کند؛ اجرهای باقی نصیبش می شود. فقیر به اختیار خودش صبر می کند، غنی هم به اختیار خودش انفاق می کند، به هر کدام خیراتی می رسد، این خواست خدا تشریحی است که فقیر و غنی بهره ببرند.

آدم بخیل، از بهشت محروم است. مضمون روایت: کافر سخی به بهشت نزدیک تر است از مؤمن بخیل .

به چنین مؤمن بخیل امیدی نیست. اگر با این صفت حیوانی بمیرد، امید نجاتی برایش نیست.

سگی که از محله ای خواست رد شود، از ترس اینکه نکند در استخوانهای این محله شرکت کند، سگهای این محله چه می کنند.

آی همکارها! با همکار چه می کنید؟ علاج بخل به عطاست. مکرر گفته ام نه از چیزهایی که خودتان بی میلید، از آنچه دوست می دارید در راه خدا بدهید (207) نه از آنچه خودتان از آن رویگردانید (208).

سخنی جاودانه از مولا علی علیه السلام

یک نفر وارد شد بر خانه مولا علی علیه السلام، در خانه حضرت وسایل زندگی حضرت را نامرتب و خیلی مختصر یافت. گفت: یا علی! شما خلیفه مسلمین هستید این چه وضعی است؟ .

فرمود: عاقل در ملک عاریه، تأسیس اساس نمی کند و ما هرچه داریم برای بعد فرستاده ایم. جایی که عاریه است، اهمیت دادنش خلاف عقل است (209).

نمی گویند خانه و زندگی نداشته باش بلکه به آخرت بیشتر اهمیت بده. دنیا برایت مهم نباشد. دلت برای دنیا نرود. نگاه بالا دستت نکن. خیال نکن این جا ماندنی هستی.

روزی جناب بهلول عاقل در قبرستان بود. وزیر هارون رد شد، صدا زد: بهلول! مثل این که قبرستان را رها نمی کنی؟ .

گفت: بلی! این جا راحت تر است. کسی به من کاری ندارد. اگر به شهر و بازار بیایم بچه ها و نادانان مرا اذیت می کنند .

وزیر گفت: با این مرده ها مکالمه هم داری؟ .

گفت: آری. گفت: سر هر قبری می ایستم می گویم: (متی ترحلون)؛ کی حرکت می کنید؟ پاسخ می دهند منتظر شماییم تا به ما ملحق شوید و با هم حرکت می کنیم .

نمونه ای از انفاق امام حسن و امام رضا علیهما السلام

مالی عاریه به تو رسید که به برکت این مال بتوانی کاری برای پس از مرگت کنی. به قدری مهم است که اگر دارایی شخص بیش از یک دانه خرما نباشد، خوب است نصف آن را بدهد. حضرت مجتبی علیه السلام سه مرتبه تمام داراییش را نصف کرد و نصف آن را در راه خدا داد. همچنین علی ابن موسی الرضا علیه السلام سر سفره که می نشست، ظرفی بر می داشت از هرچه در سفره بود مقداری از آن را به فقیر می داد و می خواند:

(فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ

ذِي مَسْغَبَةٍ (210))

جلسه هجدهم: سخنان غیرمنطقی کفار

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (211)

(وَإِذَا قِيلَ...) وقتی به این کفار گفته می شود بیا باید از این مالی که خدا به شما داده بهره ببرید و به گرسنگان و ضعفا بخورانید از آنچه خدا به شما روزی فرموده است، می گویند: اگر خورانیدن به آنها خوب کاری بود، خدا آنان را سیر می کرد، اطعام می فرمود که در حقیقت (این سخن) به نوعی جبر بر می گردد. بعضی اوقات حتی از برخی متدینین هم شنیده می شود بنایشان بر این است که هرچه خوبی و خیر است از خودش می بیند یا سببی مثل خودش. هرچه جنبه عدمی و ضرر دارد، آن را نسبت به خدا می دهد. موقعی که مال می آید نعمت خدا را نمی بیند؛ اما وقتی از او گرفته شد از خدا می بیند. به تعبیر دیگر، موقع آمدن نعمت، تفویضی است و هنگام گرفته شدن نعمت، جبری می شود. مال که می آید از زور بازو و فن خودش می بیند نه خدا؛ چنانچه اگر همان مال گم شد یا دزد برد، آن را از خدا می بیند، چطور موقع عطا از خدا ندیدی؟

دیروز گفتم فقر و غنا هر دو نعمت خداست، برای غنی تا به برکت انفاق، بخلش کم شود، سخی گردد و فقیر هم به برکت صبر، به درجات عالی برسد.

صحبہ آسمانی و گرفتن جانها

(وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ)

این آیه راجع به معاد است و می گویند: این وعده قیامت کی هست اگر راست گویانند. وعده پیغمبران به معاد، ثواب و عقاب، مورد دعوت همه انبیا بود. همه به مبدأ و معاد می خواندند. از روی استبعاد می گویند: کی عالم جزاء برپا می شود؟ .

خداوند در پاسخ می فرماید:

(مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ)

دهانه عالم جزا اول مرگ است. طلوعه عالم برزخ و قیامت ما ينظرون یعنی ما منتظران، ایشان انتظار نمی برند جز نفخه، اماته را صیحه ای که در این آیه است، صیحه اول که اماته است می باشد. نفخه اماته یعنی میراندن و جان گرفتن، احیا که نفخه دوم است، زنده شدن مرده هاست برای گرفتن جان این بشر، یک صیحه بس است. یک فریاد ملک الموت کافی است. زحمتی برای او نیست.

در روایات معراجیه دارد: در آسمان چهارم رسول خدا ﷺ به ملکی رسید در نهایت گرفتگی در حالی که هر ملکی را پیغمبر می دید با چهره باز بود. خلاصه جبرئیل گفت: این ملک الموت است.

فرمود: این لوح جلوش چیست؟

عرض کرد: اسمای همه جانداران در این لوح است. آن وقت خودش به پیغمبر گفت هرگاه اجل کسی برسد، اسمش محو می شود و فوراً من جانش را می گیرم و تمام عالم نسبت به من مانند سفره است، هر نوع خوراکی را چگونه شخص با کمال سهولت می تواند بردارد، من هم هر موجودی را موقع مرگش به

آسانی می میرانم. صیحه مرگ می آید در حالتی که در جنگ و منازعه اند
(وَهُمْ يَخِصَّمُونَ) .

مروی است: وقتی صیحه اماته می رسد، مردم در بازار مشغول کسب و
کارند، فروشنده فروخته و هنوز خریدار تحویل نگرفته که صیحه اماته می آید،
دیگر کاری از هیچ کدام بر نمی خیزد ⁽²¹²⁾ .

(فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ) . پس توانایی وصیت کردن
نداشته و نمی توانند به سوی خانواده هایشان برگردند.

آرزو می کند بتواند به خانه اش نزد اهلش برگردد، بتواند وصیتی کند.

چندی قبل در بازار وکیل شیراز قبل از ظهر با کمال صحت و سلامتی بدون
سابقه بیماری، سر مغازه مرد. آیا یک نفر از بازاریهای شیراز به فکر افتاد که
شاید من هم بروم بازار و برنگردم، پس فکر خودم باشم؟

گرگ اجل یکایک از این گله می برد وین گله را نگر که چه آسوده می چرند ⁽²¹³⁾
دیگر تا یک زن لختی می رسد، نگاه خیانت نکند، خانم بفرمایید، خانم
بفرمایید نگوید.

(يَخِصَّمُونَ) یعنی (بختصمون نیازعون)؛ صیحه اماته می آید در حالی که
این بشر در مجادله و نزاع و گفتگو هستند. مواردی در نظر دارم که در حال
نزاع سکتته کردند، خون به جوش می آید و سکتته می کند. وای از آن بدبختی که
در حال گناه بمیرد! آیا در آن حال ایمانی هست یا نه؟ راستی باید ترسید در آن
وقتی که شیاطین از همیشه بیشتر مواظبند که ذره ایمانی هم اگر هست برابند،
حملاتشان را تشدید می کنند؛ البته اگر ایمان در دل جای گرفت، شیطان نمی
تواند آن را برآید. خدا وعده داده است. خدا ایمان شما را ضایع نمی فرماید
⁽²¹⁴⁾، بلی اگر ایمان بر سر زبان باشد، آن جداست ⁽²¹⁵⁾؛ لذا دعا کنید: اسئلك
ایماناً لا اجل له دون لقاءك؛ خدایا! به من ایمانی بده که با خود ببرم.

اسئلك ایماناً تباشر به قلبی؛ آن ایمانی که همیشه با من بوده، در قلبم جا گرفته باشد.

لزوم راضی نمودن ذوی الحقوق

نکته ای بعضی از مفسرین در توصیه نقل نموده اند، به قدری عاجز و بیچاره شده است که یک کلمه وصیت هم نمی تواند بکند تا چه رسد به کارهای دیگر؛ لذا عاقل عمل به احتیاط می کند. پیش از آن که در چنین روزی - که قطعاً خواهد آمد - گرفتار شود، ذوی الحقوق را از خود راضی می کند، نمی گذارد به آخرت برسد:

تا که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار ⁽²¹⁶⁾
اینها طلیعه قیامت بود. اینها نفخه اماته و میراندن بود. مرتبه دوم نفخه احیاست.

زنده شدن مردگان با نفخه احیا

(وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ). نفخه احیا چطور است؟ ندانیم. روایتی نقل شده راجع به صور اسرافیل که دو سر دارد؛ یکی رو به بالا، یکی رو به پایین. صدا می زند: (ايتها العظام البالية و الشعور المتخذرة...); ای استخوانهای پوسیده شده، گوشتهای از بین رفته، برخیزید برای موقف حساب ⁽²¹⁷⁾.

(وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ).

تا در صور دمید، بدون معطلی همه از قبرها بر می خیزند به سوی پروردگارشان برای موقف حساب. به سرعت حرکت می کنند می گویند:

(يا وَايَلَنَّا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ)

یعنی: وای بر ما! چه کسی ما را از قبرهایمان برانگیخت؟ این همان وعده الهی بود (حالا یا خودشان می گویند یا از قول ملائکه نقل می فرماید) که این همان وعده الهی است و پیغمبران راست گفتند .

نکته ای درباره مرقد و برزخ

نکته ای در کلمه مرقد است؛ مرقد اسم مکان به معنی محل رقاد یعنی محل خواب و خوابگاه است. روز قیامت پس از آن که از قبرها سر در آوردند گویند: چه کسی ما را از خوابگاهمان بلند کرده است در حالی که در برزخ معذب بوده اند (218) .

هرکس از دنیا رفت، در برزخ مورد ثواب و عقاب است تا برسد به بهشت و جهنم اصلی در قیامت. گناهایی که کرده، و بالش دامنش را می گیرد و چه بسا در همان برزخ، پاک می شود، مع الوصف می گوید مرقد با این که در برزخ بوده است.

جوابی که داده شده و درست است، گویند: عوالم به حسب پیش آمدش، قوه و ضعفش مثل خواب و بیداری است.

حیات روی خاک نسبت به عالم برزخ، این جا خواب هستی، آن جا بیداری است؛ چون قوت اثر برزخ به مراتب بیشتر از دنیاست. مردم همه خوابند، وقتی مردند بیدار می شوند (219). این روایت از علی علیه السلام مروی است. کسانی که رؤیاهای صادقانه از اموات دارند، این عرض را تصدیق می نمایند. در کتاب داستانهای شگفت در این باره، نمونه هایی ذکر شده، همچنین در دارالسلام حاجی نوری شواهدی ذکر فرموده است.

تفاوت قیامت با برزخ

چنان که قیامت هم نسبت به برزخ، بیداری نسبت به خواب است. قوت تأثیر اصلش در قیامت است. در برزخ چه ثواب و چه عقابش حد وسط است. هر چیز نسبت به دنیا بیداری است؛ ولی نسبت به حیات پس از مرگ، خواب است؛ لذا وقتی سر از قبر بر می دارد، می گوید: کی مرا بیدار کرد؟ چشمش به جرقه جهنم می افتد که چون کوهی زبانه می کشد. مأمورین غلاظ و شداد یک طرف، مأمورین برای احضار خلائق جهت حساب، یک طرف می بیند روها سیاه (220). چیزهایی عجیب و غریبی می بیند که در برزخ هم این اوضاع نبود؛ چنان تکان می دهد که همه به زانو در می آیند (221).

همه، (رب نفسی) گویانند جز محمد ﷺ که (گوید:) (رب امتی) و گوید: پروردگارا! به فریاد امتم برس. همه از پا در می آیند از هول. زندهای باردار، بچه می اندازند و زندهای بچه شیرده، از بچه خود غافل می شوند. مردمان را می بینی مست اند ولی مست نیستند؛ اما عذاب خدا سخت است (222)، از قیامت خبری می شنویم. هرچند در برزخ هم معذب بوده است لیکن عذاب برزخ کجا! عذاب قیامت کجا! نیش پشه در برابر نیش عقرب چیزی نیست؛ آری، این همان وعده پیغمبران است که دیدند راست گفتند.

(ان كانت الا صيحة واحدة (223))

صیحه احضار، یکی بیش نیست. هیچ کس نتواند تخلف بورزد؛ چنانچه صیحه اماته یکی بیش نبود.

به قول علی عليه السلام در بین بشر، قدرت ظاهری و باطنی مثل سلیمان نداشته و نخواهیم داشت. سلطنت جن و انس و طیور و وحوش مع الوصف در برابر مرگ، نفخه اماته، ضعیف و ناتوان بود. چه کسی می تواند تخلف نماید (224)؟

جلسه نوزدهم: برپا شدن قیامت پس از دو نفخه

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ * فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكَاهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ (225)

از روی انکار و استهزا می گویند: وعده پیغمبران چه وقت است؟ . پاسخشان این است که دو صیحه در پیش دارید؛ صیحه اماته که همه خواهند مرد و صیحه احیا که همه زنده می شوند. فاصله این دو صیحه هم خدا داند چقدر است؛ (العلم عندالله). و روایات در این باره مختلف نقل شده است. صیحه، توسط ملک مقرب الهی اسرافیل است. بوقی دارد که یک سرش به زمین و یک سرش به آسمان، با دمیدن در آن، اهل زمین و آسمان می میرند (226)؛ پس خداوند به او امر می فرماید بمیر؛ خودش هم می میرد، جز خدا کسی باقی نمی ماند.

اندر دو جهان خدای می ماند و بس باقی، همه کل من علیها فان ندا می رسد: (... لمن الملك اليوم... (227)؟!؛ امروز کجایند کسانی که دعوی ملک داشتند؛ مال من، سلطنت من، کسی نیست پاسخ دهد، خودش پاسخ می فرماید:

(... لله الواحد القهار... (228) .

برای خداوند یکتا که چیره شونده است .

امام علیه السلام می فرماید:

در این فاصله دو نفخه - که صاحب نفسی باقی نمانده - زمین متلاشی می شود؛ کوهها ریزه ریزه می شود⁽²²⁹⁾؛ آسمانها و زمین دگرگون می گردد و⁽²³⁰⁾ دیگر درختی، کوهی، پستی و بلندی باقی نمی ماند، وضع دیگری است⁽²³¹⁾.

ظهور عدل خداوند در محشر

نفخه احیا که دمیده می شود، همه زنده شده برای محکمه عدل الهی (محضرون)؛ حاضر شدگانند. هر فردی با دو مأمور (سائق و شهید) می آیند⁽²³²⁾. یک نفر نتواند تخلف از حضور پیدا کند. روز ظهور عدل حقیقی الهی است. در عالم ماده، عدل ظاهر نمی شد؛ اما این جا کوچکترین عمل، هموزن ذره از قلم نمی افتد.

امروز هیچ کافر و مؤمن، فاسق و عابد، به او ستم نمی شود⁽²³³⁾؛ اگر کار بد کرده بیش از استحقاقش به او جزا نمی دهند. کار خیرش ملاحظه می شود، ثواب داده می شود و گناه نکرده عقوبت نمی بیند و عقوبت هر گناه مربوط به خودش هست؛ یعنی شخص گناهکار نه دیگری⁽²³⁴⁾.

آنچه عقوبت است از کار خود شخص است نه این که از خارج چیزی بیاورند. به زبانت فحش و دروغی گفتی، در گند زبان خودت هستی؛ چنانچه اگر صلوات فرستادی در عطر زبان خودت هستی، جزا داده نمی شود مگر به آنچه کرده اید⁽²³⁵⁾.

بعد گزارشاتی از بهشتیان و چند جمله از جهنمیان ذکر می فرماید. مؤمنین باید هر دو را بشنوند، شوق ثواب و خوف عقاب. غرض این است که از آیات بهشت، شوق پیدا شود، چرا از مردن بدمان می آید؟ چون شوق بهشت نداریم؛ چون خیال کردیم مرگ ازدهایی است مخوف:

(ان أصحاب الجنة اليوم فی شغل فکھون) .

سرگرمی به نعمتهای بهشت و بی خبری از دوزخ

نخستین مدحی که از بهشتیان است می فرماید: آنان در شغل هستند. شغل در لغت عرب عبارت از کاری است که آدمی را از غیر آن باز می دارد. سرگرم کردن آن از غیر آن؛ مثلاً اگر کسی مشغول بنایی شد، تمام وقت و حواسش را صرف آن کرده التفاتی به غیر آن ندارد، شغل گویند. خدا برای بهشتیان شغل قرار می دهد که سر و صداهای محشر، نعره جهنم، ضجه گنهکاران، زلزله ها و... هولها و ترسها کاری به آنها ندارد؛ حتی اگر بستگانش هم در جهنم باشند چنان سرگرم نعمت خداست که متوجه آنان نمی شود.

پس شغل از جهنم و ناراحتیها و ناملایمتها یادی از جهنمیان نمی کنند مگر وقتی که خدا خواسته و در قرآن خبر می دهد و آن وقتی است که روزنه ای باز می شود و بهشتیان را مشاهده می کنند، صدا می زنند منتهی بر ما گذارید از این آب یا از نعمتهایی که خدا به شما عنایت فرموده است به ما هم بدهید ⁽²³⁶⁾، پاسخشان می دهند که خدا آنها را بر کافرهای حرام فرموده است ⁽²³⁷⁾، هرکس بی ایمان از دنیا رفت، بهره ای از این نعمتها ندارد.

شغل که انسان را از چیزهای دیگر باز می دارد، گاهی از هول و ترس است و گاهی از شوق. بهشتیان (فکھون) در خوشی و ناز و نعمت هستند، متنعم اند که شغل از غیر نعمت پیدا کرده اند.

همسران بهشتی نعمتهای بزرگ الهی

بعضی از مفسرین گفته اند دو آیه بعد، بیان قسمتی از شغل بهشتیان است:

(هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَّا يَدَّعُونَ)

ایشان و همسرانشان در سایه، بر تختها تکیه زندگانند، بر ایشان در آن
بستان میوه و هرچه بخواهند می باشد .

استیناس با همسران بهشتی، شغل و سرگرمی بهشتیان است، حالا با حوریان
یا زنهای مؤمنه که بهشتی هستند که مکرر گفته ایم هر زنی که بهشتی شد، در
بهشت با شوهرش اگر بهشتی شده یا به شفاعت دیگری بهشتی گردد، ازدواج
می کند؛ حقیقت وصال و واقعه در بهشت است. حورالعین که خداوند او را مدح
فرموده ⁽²³⁸⁾، چشمهایشان از غیر شوهرانشان کوتاه است؛ یعنی نظری به غیر
شوهر ندارند، شوهر دوست و شوهر خواه و شوهر شناسند، همچون یاقوت و
مرجان می درخشند ⁽²³⁹⁾ .

نکاح در بهشت و یادآوری نعمت خداوند

نکته مهم دیگر، فرق است بین ازدواج در بهشت و دنیا؛ کسی خیال نکند مثل
هم است، کاملاً متفاوت است. اولین تفاوت، واقعه در دنیا علاوه بر کثافت دفع
شهوت؛ غفلت آور است؛ اما واقعه در بهشت، ذکر و یادآور است. غنا و آواز
خوانی در بهشت، ذکر و تسبیح خداست؛ از پیغمبر می پرسند آواز خوانی در
بهشت هست؟ می فرماید: بلی اعلایش ⁽²⁴⁰⁾ .

و نظیر آن درباره آواز خوانی درختان بهشتی از حضرت صادق علیه السلام نیز
رسیده است ⁽²⁴¹⁾ . اگر صدای مرغان بهشتی را این جا بشنوی، غش می کنی .

ویژگی خوراکی بهشتی

شنیده اید حضرت داوود علیه السلام وقتی زبور می خواند، مرغان، پرنده ها و
چرنده ها در صحرا اطرافش جمع می شدند و بعضی می افتادند و دیگر بلند
نمی شدند، طاقت نمی آوردند، جناب داوود خواننده بهشتی بوده است .

برگهای درختهای بهشتی نیز نغمه سر می دهند، چه نغمه ای؟ (سبحان الله و الحمد لله) راستی کیف آور است، در و دیوار و تمام جوانب بهشت یاد خدا آور است، همسرش نیز چنین است.

چنانچه در خوراک خوردن نیز همین است، در دنیا با زحمت تهیه و بعد رنج هضم و سپس دفع فضولات دارد؛ اما در بهشت این زحمتهای دیگر در کار نیست؛ لذا بعضی از بزرگان تصریح کرده اند که: بهشتیان دبر ندارند؛ زیرا مدفوعی در کار نیست، خوراک بهشت، زائد و تفاله ندارد که از مجرا بیرون رود.

حور، مظهر رحمت رحمان و رحیم

روایتی مروی است از خاتم انبیا محمد ﷺ که:

یک نوع حور، خدا آفریده بر لبانش (بسم الله الرحمن الرحيم) نقش بسته است؛ البته نور است، بر پیشانی اش محمد رسول الله و بر چانه او علی ولی الله، گونه راست و چپش الحسن و الحسين (242).

چه جمالی دارد و برای چه کسانی است؟ معلوم است از این جملات و اسماء حسنی، برای کسی است که اهل توحید و خدانشناس باشد، صفات رحمان و رحیم را فهمیده باشد، مراتب تقوا را طی کرده باشد، لذا پرسیدند: یا رسول الله ﷺ این حور برای کیست؟ .

فرمود: (لمن يقول بالحرمة و التعظیم بسم الله الرحمن الرحيم) (243) .

هرکس با احترام و بزرگداشت بسم الله الرحمن الرحيم گوید .

من درباره بسم الله مانده ام تا برسد به اسماء الله و رحمان و رحیم. بآ

استعانت است، انقطاع من به پروردگارم کجاست؟ نشانه عبودیتیم چیست؟

(هُم وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ)

بهشتیان و همسرانشان (مخصوصاً اگر همسر دنیائی اش هم باشد؛ چنانچه خدا وعده داده است، همسران مؤمن به یکدیگر می رسند و از بعضی روایات چنین بر می آید که هرچند زن و فرزند در مقام پایین تر باشند، آنان را به شفاعت مؤمن به او ملحق می کنند) بهشتیان و همسرانشان در سایه ها (اگر ظلال جمع ظل باشد یا جمع ظلّه به معنی تحت است) یا بر روی تختها تکیه زندگانند .

در بهشت، خیمه هایی است، هر خیمه چهار فرسخ در چهار فرسخ طول و عرض آن است که در آن تختهای بهشتی است که آسایشگاه مؤمن و همسرانش می باشد.

مروی است از پیغمبر ﷺ: که مؤمن در یک روز صد دختر باکره را در بهشت تصرف می نماید و عجب این است که بلافاصله باکره می شود، بدون این که برای دختر ناراحتی باشد (244) .

چنانچه نسبت به خوراکش می فرماید: برابر صد نفر در دنیا اشتها دارد، بدون ناراحتیهای دنیوی (245) که مکرر عرض کردم.

حسن صد یوسف جمال ذوالجلال

روایت دارد: اگر حوری در دنیا بیاید، همه مردمان بی هوش می شوند؛ زیرا طاقت دیدن چنین جمالی را در دنیا ندارند (246) .

برای روشن تر شدن مطلب به داستان یوسف و زنان مصر - که در قرآن مجید بیان فرموده - توجه کنید. با این که جناب یوسف بشر است و در دنیا و عالم ماده است، خداوند جمال بیشتری به او داد نه جمال بهشتی که در این دنیا نمی شود، مع الوصف دستهای خود را به جای ترنج بریدند هنگامی که

چشمشان به یوسف افتاد و عجب این است که متوجه نبودند دستشان را می
برند (247).

پس هرچه هست در زحمت کشیدن است که طاقتی تحصیل کنیم بتوانیم این
جمال و یا بهتر از آن را که جمال محمد ﷺ است درک کنیم:

شمس و قمر در زمین حشر نتابد نور نتابد مگر جمال محمد
(248) ﷺ

و چه خوب سروده است:

کاش آنان که عیب من گفتند رویت این دلستان بدیدندی
تا به جای ترنج در کف خود دستها را همی بریدندی (249)

شرح صدر برای درک جمال

در آیه شریفه می فرماید:

هرکس خدا خواست او را هدایت فرماید، سینه اش را برای اسلام توسعه می
دهد (250).

و از قول موسی نقل فرموده و در دعا نیز می خوانید: خدایا! شرح صدر به
من عنایت فرما (251).

شرح صدر چیست؟ توانایی درک جمال است. قوتی پیدا کند بتواند جمال را
بیند بهره ببرد. در بهشت جمال اندر جمال است؛ اما کیست که استفاده کند؟ آن
کس که شرح صدر یافته است، از علو علی عليه السلام بهره ای برده باشد؛ لذا می
گویم خود را برای بهشت آماده کنید. رشدی صفایی پیدا کنید تا بتوانید جمال را
درک نمایید. کسی که خودش از جمال بهره ای ندارد، کجا می تواند جمال
مجرد را بفهمد.

وصول به حوریان بهشتی پس از مرگ

در کتاب بحرالمعارف نقل کرده از یکی از بزرگان که می فرماید:

حوری به من نشان دادند که از جمالش مبهوت شدم.

گفتم: تو کیستی؟

گفت: خدا مرا برای تو آفریده. خواستم به او نزدیک شوم، فاصله گرفت و

گفت: وصل پس از مرگ است.

گفتم پس به من بگو گونه هایت چرا این قدر می درخشد؟

گفت: این نتیجه اشکهای چشم تو است.

پس هرچه هست در ایمان و عمل است⁽²⁵²⁾. خودت را لطیف کردی در

دارالسلام بهشت هستی، اگر بیمار کردی خودت را در بیمارستان جهنم هستی

(253)

سایه لطف خدا بر سر بهشتیان

بعضی هم گفته اند: ظل به معنی عزت است، وقایه و حفظ از آلام است، مثل

سر سایه که از زحمت گرما نگه می دارد، هرچیزی که سبب شد شخص از آلام

و اندوه ها برهد، به آن ظل می گویند؛ چنانچه در اصطلاح خودتان می گوئیم

خدا سایه شما را کم نکند، یعنی شما مرا از آفات و آلام حفظ می کنی، بهشتیان

و ازواجشان در حفظ از آلام هستند.

به تعبیر روایت، زیر سایه عرش رحمان هستند. تحت سایه لطف حق می

باشند.

(لهم فیها فکحة). شغل و سرگرمی دوم ایشان میوه های بهشتی است؛ سیب

و انار و رطب بهشتی است که تمام اشتراک در لفظ است و حقیقت چیز دیگری

است، یک صد هزار مزه می دهد.

(وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ) هرچه خواسته باشند، مایل باشند، اشتها داشته باشند
برایشان آماده است. کدام سلطان در دنیا است که هرچه بخواهد بشود، بلکه
محرومیت‌هایش بیشتر است از آنچه به آن رسیده است. تو را در این عالم آورد و
همه عالم را برای تو آفرید و تو را برای خودش و عالم آخرت. تو را برای
ابدیت آفرید نه برای از بین رفتن: (خَلَقْتُمْ لِلْبِقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ). محروم کسی است
که خودش را به این نعمتهای الهی نرساند.

جلسه بیستم: سلام خداوند بر مؤمنین

(سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ * وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ⁽²⁵⁴⁾)

آن روزی که هولها و سختیها و شدتهاست، بهشتیان سرگرم هستند در حالی که متنعم اند در لذتها و سرورها. خوفی برای آنها نیست بلکه التفاتی است به آن هوسها ندارند:

(هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكِنُونَ) .

بر تختهایی الهی، خود و همسرانشان در زیر سایه الهی تکیه زندگانند:
(لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ) .

برای بهشتیان میوه های بهشتی است؛ اشتراک در لفظ است و اختلاف در حقیقت. میوه بهشتی را کسی در این عالم نمی تواند تصور کند که چگونه است؛ درک کردنی است، نه گفتنی. آنچه در این عالم بخواهد توصیف کند، حقیقتش غیر آن است.

(وَأَلْهَمَ مَا يَدْعُونَ)

آنچه بخواهند و آرزو کنند آماده است و برایشان فراهم است .
(سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ) . سلام به تو است و خبرش (لَهُمْ) است. وجوه دیگری نیز ذکر شده است: قَوْلًا هُمْ مَفْعُولٌ يَأْتِيهِمْ سَلَامٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَهُمْ فِيهَا مُتَكِنُونَ. سلام بر بهشتیان در حالی که این سلام از طرف پروردگار مهربان است.
ظاهر آیه شریفه این است که سلام بلا واسطه از طرف رب العالمین است، سلام هایی که برای اهل ایمان است با واسطه است. ساعت مرگ از طرف ملک الموت و اعوان او به مؤمنین سلام می شود⁽²⁵⁵⁾؛ از آن جمله سلام با واسطه. پس از آنکه مؤمن بر تخت سلطنتی بهشتی قرار گرفت، دوازده هزار ملک از طرف رب العالمین برای منزل مبارکی می آیند.

مأمورین می گویند مؤمن فعلاً با حور است. خواهش می کنند اذن حضور بدهد. امروز روز عزت و ظهور عظمت مؤمن است. از هر دری ملائکه وارد می شوند⁽²⁵⁶⁾، می گویند: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ)؛ درود خدا بر شما باد به سبب صبری که در دنیا کردید! صبر کردید، تکالیف را انجام دادید، در برابر بلاها و سختیها صبر کردید، در برابر گناهان، بردباری نمودید، بهشت جای صابرين است. بدون صبر، کسی به بهشت نمی رسد. این مقام و درجه در برابر صبرهای شما در دنیاست که خوب جایگاهی است. ای مؤمن منزل مبارک (فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) (مرد آخر بین، مبارک بنده ای است) به به! از این دستگاه عظمت و جلال. از همه بالاتر بشارت خلود است. مژده که این دستگاه از بین رفتنی نیست و تو هم همیشه هستی.

در دنیا اگر بهترین پارکها را هم به دست آوری، بالأخره از بین رفتنی است، یا آن زودتر از بین می رود یا صاحبش، آن وقت سختی فراقش را هم در نظر بیاور.

جهان آن به که عاقل تلخ گیرد که شیرین زندگانی سخت میرد⁽²⁵⁷⁾
در تفسیر روح البیان نوشته:

یکی از سلاطین سابق بنا گذاشت کاخ عظیمی بسازد که بی نظیر باشد. پس از تمام شدن این کاخ، دعوت عام از جمیع طبقات نمود. دفتری هم نزد در خروجی گذاشت که هرکس نقصی مشاهده کرد، بنویسد تا برطرف نماید. وقتی که دفتر را بررسی نمود، دید همه مدح و ثنای این قصر را کرده اند جزء دو نفر که به آن ایراد گرفته اند. فرستاد دنبال این دو نفر. از آنان پرسید چه عیبی مشاهده کردید؟

گفتند: این ساختمان دو عیب دارد ولی چه سود که علاج ندارد.

گفتند: می ترسیم بگوئیم سلطان ناراحت شود.

گفت: مانعی ندارد بگوئید.

گفتند: عیب اول این است که این ساختمان، عاقبت خراب می شود. دیگر آن که صاحبش از آن جدا می شود.

برای مدت اندکی دل به چه چیز می بندی؟

غرضم آیه شریفه: (فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) است؛ آن خانه ای که راستین و خوب و بی عیب است تو را از آن جدا نمی کنند و خراب شدنی هم نیست.

زهی افتخار از سلام خداوند به مؤمن

(سلم علیکم). ای مؤمن! سلام بلاواسطه برای تو است، پس از آن سلامهای با واسطه، اعلی نعمت بهشتی نزد اهل فهم و معرفت، سلام با واسطه الهی است، نعمتهای خدا یک طرف، نعمت مکالمه خدایی هم یک طرف. خداوند مستقیماً به بنده اش سلام کند. یاد کردن خدا آن هم یاد با تحیت و درود.

یا رب ار یک بارگوئی بنده ام بگذرد از عرش اعظم خنده ام خدا، با تو ای مشّت خاک! سخن گوید. وای به آن بدبختی که در لجنزارهای دنیا غرق شود و قابلیت تکلم خدا با او را از دست بدهد! سلام نه تنها تحیت است بلکه دارای حقیقتی است بخصوص. سلام از طرف روحانین، پیغمبر و امام و ملک تا چه رسد به خداوند، سلامتی مطلق است؛ سلامتی از هر ناراحتی و نابایستی، از هر مرضی از هر خستگی، حتی چرت و کسالت و ملال در کار نیست⁽²⁵⁸⁾، عافیت مطلق است، هیچ گونه حقد و حسد و کینه ای در کار نیست. اگر کسی یک ذره حسد دارد، جایش در بیمارستان جهنم است تا پاک بشود، آن وقت در دارالسلام جا می گیرد، نام بهشت دارالسلام است⁽²⁵⁹⁾. از هر ناراحتی و بیماری از همه مهمتر، فنا و زوال در کار نیست.

نامه ای از خداوند به سوی بنده مؤمن

مروری است از خاتم انبیا محمد ﷺ پس از قرار گرفتن مؤمن در بهشت؛ تحیت الهیه که: (سلم قولاً من رب رحیم) است. در این روایت به عنوان مکاتبه ذکر شده است. ملکی نامه ای به دستش از طرف رب العالمین برای مؤمن. نامه را باز می کند: (بسم الله الرحمن الرحيم من الحي القيوم الذي لا يموت الى الحي الذي لا يموت اني كنت اذا قلت لشيء كن فيكون فقد جعلتك اليوم كذلك) .

نامه ای است از طرف حی قیوم؛ خدایی که زنده و نگهدارنده موجودات است و نمی میرد، به سوی کسی که او نیز زنده ای است که دیگر نمی میرد. من که خدایم اراده ام کافی است در حصول چیزها. از امروز به تو چنین چیزی را دادم، هرچه بخواهی می شود، در آن واحد هرچه اراده کنی، واقع می گردد .

آیا از وصف بهشت که این دو سه روز گفتیم، شوقی در گوینده و شنونده پیدا شد یا نه؟ (اشتاق الی قریبک فی المشتاقین) شدیم یا نه؟ باید کارت برسد به جایی که بشوی شیعه علی عليه السلام که می فرماید: اگر نبود اجل الهی، از شوق بهشت و لقای خدا می خواستند قالب تهی کنند، به عالم اعلا بروند، به مهمانخانه الهی خودشان را برسانند ⁽²⁶⁰⁾ .

نه این که آرزوی مرگ کنی، این غلط است، نهی شده است؛ چه فایده، به خیالت وقتی مردی راحت می شوی؟ شاید اول سختیها و عذابهایت باشد. یک نفر در حضور امام تمنای مرگ کرد. حاصل روایت شریفه آن که امام به او فرمود:

آیا تدارک کارت را کرده ای؟ بار سفرت را بسته ای؟ حالا فرض کن مرگ آمد آیا آماده ای؟ بلکه بخواه خدایا مهلتم بده تا بار سفرم را ببندم ⁽²⁶¹⁾ .

این شبهای ماه مبارک، العفوی بگویم؛ البته این هم تعارف می کند. کجا طلب حقیقی برای مرگ دارد، تا فشار و زحمت کم شود، پشیمان می گردد (262).

اما این طلب که علی علیه السلام می فرماید، از ناحیه شوق بهشت است، شوق لقای خداست، از شدت علاقه به ثوابها و وعده های الهی است، چنانچه از خوف عقاب و ترس از عذاب الهی و فراق اولیای خدا نیز بیمناک است به قسمی که می خواهد از ترس قالب تهی کند. می بیند شوق همه چیز هست جز بهشت و ثواب خدا، ترس از همه چیز هست جز ترس از عذاب و عقاب خدا.

شادمانی حضرت فاطمه علیها السلام از شنیدن خبر مرگ خویش

شوق لقای خدا نمونه اش را در فاطمه ببینید. شنیده اید همین قدر که پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شوی، شادمان و خندان گردید. این است نشانه اولیای خدا (263).

در کشکول شیخ بهائی است یک نفر از حضرت مجتبی می پرسد چرا ما از مرگ بدمان می آید؟ حاصل روایت شریف فرمود:

(لأنکم عمرتم الدنيا...)

چون شما دنیایتان را آباد کرده اید، معلوم است کسی مایل نیست از جای آباد به خرابه برود. کسی که آخرتش خراب است، سر و سامانی ندارد؛ البته ناراحت می شود، مایل نیست به آن جا برود.

جدا شدن گناهکاران در قیامت

(وامتروا اليوم أیها المجرمون).

امتازوا از میز و جدا شدن است. امر تکوینی است، نه اختیاری. اول محشر ندا می رسد: امروز باید جدا شوید ای گناهکاران! در دنیا سرپوش روی کار بود، هیچ معلوم نبود. هیچ کس از باطن دیگری خبر نداشت؛ چه ریاکارها و

منافقین که خودشان را داخل مؤمنین می انداختند؛ ولی امروز کشف حقایق است (264).

(الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ) .

این جا جای ادعا نیست، جز حق و حقیقت و واقعیات چیزی نیست. از هر جهت باید گنهکار جدا شود. صوره، قولاً، مکاناً، زماناً، گنهکاران علی حده می شوند تا ندای قهری و تکوینی می رسد هرچه گنهکار است فوراً صورتش سیاه و هرچه بهشتی است، صورتش درخشان است؛ لذا گنهکاران به صورتهایشان شناخته می شوند (265).

میمون را دیده اید. شکل خوک و میمون نزد بعضی از گنهکاران زیباست:

(يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَىٰ صُورَتِ حَسَنِ عِنْدَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ)

یعنی صورت سگ دارند؛ برخی به صورت مورچگان محشور می شوند؛ چون متکبر بودند، هرکس ذلتش در ذاتش بیشتر است، کبرش بیشتر است (266). این معنی این جا معلوم نیست، کی معلوم می شود؟ فردای محشر که مثل مورچه پست و ذلیل و کوچک محشور می گردد. هرکس به وضعش شناخته می گردد که چکاره بوده است. شکم بزرگ، به قدری باد کرده که نمی تواند تکان بخورد از بزرگی شکم، همه می فهمند که رباخوار است، آتش است (267)؛ لذا یکی از معانی آیه شریفه: امروز از کسی از جن و انس از گناهِش پرسیده نمی شود (268)؛ یعنی سؤال استفهام نمی شود تا بفهمند چکاره است؛ چون آشکار است، به انواع آشکار است، به انواع آشکاری، مخصوصاً خود اعضا گواهی می دهد؛ چنانچه گذشت:

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ... (269)) .

روایتی هم مرحوم فیض در عین الیقین نقل کرده است که:

هر شرابخواری وارد محشر که می شود، شیشه شراب به دستش است. هر
طنبور زنی طنبورش به دستش هست و به سرش می خورد .
در قرآن مجید هم به این موضوع اشاره ای دارد: هرکس هر کار زشتی داشته
آرزو می کند با آن فاصله بگیرد ⁽²⁷⁰⁾. این ظرف شراب و قمار از او فاصله
بگیرد؛ ولی نمی گیرد.

عجیب است اوضاع قیامت و آخرت. هر سوره ای از قرآن مجید را ملاحظه
می کنی، گوشه ای از آن عالم را یادآوری می فرماید تا بلکه خوفی پیدا شود.
این چند شبی که از ماه رمضان مانده، این مناجات علی علیه السلام را زمزمه کن:
(مولای مولای! الأمان الأمان)

خدایا! امانی به ما عنایت کن از این وضع دهشتناک قیامت .
نامه عملها که پراکنده می شود، هرکس مجرم است، نامه عملش به دست
چپش داده می شود، هرکس بهشتی است به دست راستش. از آن جمله جدا
شدنهای مجرمین، هرکس سر از قبر در آورد می گوید:
(... يَاوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا... ⁽²⁷¹⁾) .

وای! چه کسی ما را از گور بر انگیخت؟ .
این نشانه مجرم بودنش هست. در مقابلش کسانی هستند که وقتی سر از گور
در آوردند می گویند: شکر خدایی را که وعده اش را با ما وفا فرمود و ما را
وارث زمین قرار داد؛ هر جای بهشت بخواهیم، جا کنیم، پس نیک است پاداش
کارکنان برای خدا ⁽²⁷²⁾ .

البته هرکس در دنیا زبانش رها بود، هرچه بر زبانش جاری می شد می
گفت. در جهنم هم جهنمیها از زبان یکدیگر در اذیت هستند؛ چنانچه در روایت

رسیده از ترس شماتت و سرزنش جهنمیهای هم زنجیرش، از عذاب ناله نمی کند.

در مقابل، هر آتش فتنه خاموش کنی، مقابل جهنمیهاست، از هم جدا می شوند (... فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ... (273)). همین طور می آیند تا از صراط رد شوند. تعبیری که رسول خدا ﷺ می فرماید مانند شب پره چگونه برابر آتش می ریزد، همین طور در آتش جهنم، مجرمین می ریزند. هرکس سر جای خودش قرار می گیرد؛ بهشتیان نیز در بهشت، مقعد صدق جای می گیرند (274).

خدایا! تو ایمانی بده که این معانی را باور کنیم. از رسوایی فردای قیامت بترسیم. جلو اولین و آخرین، مفتضح نشویم. ای کسانی که آبرویتان را دوست دارید، غفلت را از خودتان دور کنید. دلتان قساوت نگیرد. هوا و هوسها، آرزوها و غفلتها، ایمان را کم می کند، آن ایمانی که تو را به جایی برساند.

حکایتی شگفت از علامه شیخ مهدی مازندرانی

در اسرار الصلوة تبریزی در حالات علامه شیخ مهدی مازندرانی مجتهد مسلم نوشته است:

این بزرگوار، گاهی در خودش غفلت حس می کرده است به اتفاق پسرش و خادمش، به خارج شهر در بیابان می رفته است. شیخ علیه الرحمه به این دو می گفته آیا لازم است دستور مرا اجرا کنید یا نه؟ پس از این که می گفتند آری، می فرمود من هیزم جمع می کنم شما هم هیزم جمع کنید، آنگاه آتش می زد، دستور می داد او را کشان کشان به سوی آتش بکشاند و بگویند: ای پیر گنهکار! خیال کن روز قیامت برپا شده است. با تو سری مرا به آتش بکشاید تا بلکه سوزش آتش مرا بیدار کند .

علی علیه السلام وقتی تنور زن یتیم را آتش کرد، صورتش را کنار آتش آورد و فرمود: علی! بچش حرارت آتش را، تو تاب آتش آخرت را نداری ⁽²⁷⁵⁾.

یاد مرگ و درمان غفلت

غفلت نمی گذارد ایمانی پیدا شود، ایمان ضعیف و غفلت زیاد تا بتوانید هرکس در حد خودش غفلتش را کم کند، اسباب تذکر را برای خودش فراهم آورد.

آنچه مانع پیشرفت معنوی است، همین آمال و آرزوهاست ⁽²⁷⁶⁾ تا پا روی هوسها گذاشته نشود، کجا شوق لقاءالله پیدا می شود.

علی علیه السلام می فرماید: دو چیزی که خیلی بر شما می ترسم از آنها پیروی هوا و درازی آرزوهاست ⁽²⁷⁷⁾. اگر مرگ را نزدیک گرفتی، آرام می گیری.

شب عاشورا حسین علیه السلام دید زینب (علیها السلام) خیلی ناراحت است، یگانه دوا را برای زینب به کار برد و او را آرام کرد، یاد مرگ؛ جدم از من بهتر بود، از دنیا رفت، پدرم....

جلسه بیست و یکم: عهد بزرگ الهی از بندگان

(الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (278))

پس از این که امر به امتیاز و جدا شدن شود ای شیطان پرستها! هوا پرستها! شما جدا شوید. جای شما گودال جهنم است. امروز سر فرازی برای بندگان خداست؛ البته کسانی که مجرمند ناراحت می شوند، اعتراضی در آنها پیدا می شود، برای این است که هیچ گونه ایرادی نداشته باشند گفته می شود: ما با شما در دنیا پیمان بستیم، تذکر دادیم که شیطان را نپرستید.

عهد خدا با بشر در سه مرحله ذکر شده است؛ یکی: مرحله عالم ذر و دیگر: نسبت به آدم ابوالبشر و سومش: - که عمده همین است - به وسیله پیغمبران از بشر عهد گرفت که شیطان را نپرستند، پیروی نکنند (إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)؛ زیرا این دشمن آشکار شماست (وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)؛ سفارش کردیم که تنها خدا را پرستید، راه راست، پرستش رحمان است نه شیطان:

(وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا... (279))؛

(شیطان) پیش از شما خیلی از جمعیتها را گمراه و هلاک کرد .

(أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (280))؛ آیا نمی فهمید؟ درک نمی کنید که چگونه شیطان

آنها را هلاک کرد؟ ما اتمام حجت بر شما کردیم. نمی توانید بگویید خدایا! ما نمی دانستیم، پس کتابهای آسمانی و عهدهای خدا کدام است.

نکاتی چند در این آیات باید دقت کرد. یکی مراد از پرستش شیطان چیست؟ دیگر سبب دشمنی شیطان با بشر چیست؟ سوم آن که راه نجات از این دشمن آشکار کدام است؟

اولاً: شیطان مخلوقی است مانند سایر مخلوقات. خدا در دستگاه خلقت، انواع موجوداتی دارد که یک میلیونم آن را ما درک نکرده و نمی‌کنیم. یک قطره آب را زیر میکروسکوپ می‌گذارند، چند میلیون جانور ذره بینی که دارای حس و حرکت و جان هستند در این قطره آب، موجود است در حالی که قابل ادراک با چشم غیر مسلح نیست.

یکی از موجودات خدا شیطان است. انسان جنبه خاکی اش غالب است، شیطان جنبه هوا و آتش او غالب است، پس از چند سال که قبر ما را بشکافند، جنبه خاکی که غلبه داشت مشاهده می‌شود و سایر جنبه‌ها مغلوب و از بین رفته است. شیطان جنبه آتشی و هوایی آن چیره است؛ لذا سایه انداز نیست و قابل رؤیت به چشم مادی نیست.

در قرآن مجید می‌فرماید: او و قبیل او از شیاطین و اجنه شما را می‌بینند از جایی که شما او را نمی‌بینید (281).

چشم حیوانی، جسم لطیف را نمی‌بیند. دیگر آن که مثل بشر توالد و تناسل دارد. در روایتی دارد: سه شیطان در برابر هر بشری پیدا می‌شود حالا چطور تناکح و تناسل دارد معلوم نیست ممکن است مخلوق دفعی باشد.

تنها حسد و کبر موجب عداوتش با انسان شده است؛ مثلاً هرگاه شیطان به یکی از دو غلام خودش انعامی کند، لطفی کند، بدون این که از او چیزی کم کند، آن غلام اعتراض کند چرا به او بیشتر دادی؟ این کفر است، اعتراض به صاحب نعمت و اختیاردار است. حسد ورزیهایی که میان همکارها هست، مگر از مال تو کم کردند و به او دادند؟

شیطان دید به موجود خاکی که آدم و ذریه او باشند، خداوند مزیت زیادی داده، می‌فهمد به مقامی می‌رسد که ملک خدمتگزار او می‌شود. مسجود

ملائکه گردیده است. اشرف مخلوقات است، تا این مطلب را می فهمد (و امر شد همه باید برای این مخلوق سر تعظیم فرود آورید) کبر و حسد در او طغیان کرد، به خدای عالم اعتراض نمود.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

شیطان در اول، مقامی داشت بلکه مروی است: خطیب ملائکه بوده . در عالم اعلا محترم بود. عده ای تابع داشت. مع الوصف، حسد ورزی و کبر و نخوت او را بدبخت همیشگی کرد، گفت: من از آتش (که برتر است) هستم باید من به مقام قرب برسم نه آدم که از خاک است ⁽²⁸²⁾. اعتراض به قضای الهی کفر است. تا کفرش را آشکار کرد، ندای قهر الهی رسید چون در خانه خدا و کبریا هم حسد داری پس برو بیرون، تو از کوچک شدگانی ⁽²⁸³⁾ .

هرکس در این درگاه گردنکشی کرد، کوچک می شود. هرکس خودش را چیزی دید ناچیزترین افراد است. در خانه خدا عجز و انکسار می خواهد. سعدیا من ملک الملک غنیم تو فقیری چاره درویشی و عجز است و گدائی و فقیری ⁽²⁸⁴⁾ باید جوری برای خدا خاضع باشی که غیر خدا را در نظر نیاوری. عظمتی برای کسی قائل نشوی. تو کیستی که بگویی من اشرف یا اعلم یا اورع هستم. این من من کردنها هیچ ارزشی ندارد. شخص اول عالم ایجاد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

(الفقر فخری و به افتخر ⁽²⁸⁵⁾)

نسبت به علی عَلِيٍّ هم دارد:

نیازمندی به خدا افتخار من است، و من به آن نیازمندی افتخار می کنم .

زین العابدین عَلِيٍّ در دعای عرفه عرض می کند:

(انا اقل الأقلین بل انا اقل من الذرة ⁽²⁸⁶⁾)

من کوچکترین کوچکها بلکه از ذره هم کوچکترم (هرکس دم از برتری زد، با شیطان در این جهت یکی است).

به واسطه آدم پر و بالش سوخت، او را رد کردند. مطرود ابدی گردید. شش هزار سال در آسمان عبادت می کرد، به یک کبر و حسد، عبادتهای شش هزار ساله اش از بین رفت. معلوم است دشمنی با آدم و ذریه او قهری است. شیطان رفیق تو نخواهد شد. دشمن سرسخت تو است. شما هم باید او را دشمن بگیرید (287). پشت سرش نرو. او دشمن قطعی تو است. از دشمنت به هر زحمتی است، کناره بگیر.

جوانهایی که در این هوای گرم در صف سینما ایستاده اند، جز عبادت شیطان در این آفتاب سوزان که معطل می شود، چیست تا تو را هلاک نکند رها نمی سازد. خواستم معنی دشمن بودن شیطان با آدم و بچه هایش روشن شود.

علت عداوت شیطان با انسان

هدف از دشمنی اش آن است که تا بتواند نگذارد از اولاد آدم کسی به قرب رب العالمین برسد. از همان اول تا قیام قیامت اگر توانست اصل ایمان را می گیرد وگرنه کاری می کند که ایمان کمتر شود. اگر از راه ایمان نتوانست در باب عمل، فساد خودش را می کند، عبادت شیطان اطاعت اوست. به حرف شیطان گوش نده. با او مخالفت کن. راه مخالفت با شیطان، عبادت رحمان است: (أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ* (288)) شرع مقدس، واجبات و مستحبات، محرمات و مکروهات این راه راست است. شیطان که از راه راست منحرف می کند؛ یعنی وسوسه ات می کند، به حرامی تو را وادارد یا واجبی از تو فوت شود. سازش با دشمن یعنی گناه. هر وقت گناهی می کنی، اگر پرده عقب برود، باطنت را مشاهده می کنی که برای شیطان به سجده افتاده ای. صورت ملکوتی آن همین

است. (لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) شیطان را نپرستید دشمن شماست، تا شما را بی ایمان نبرد رها نمی کند.

پاسخ شیطان به ندای بندگانش

داستانی بگویم. در آخر کتاب منتخب التواریخ نقل نموده است از یکی از علمای بزرگ اصفهان که فرمود: در قریه ای از قرای اصفهان، یکی از اهالی در حال جان دادن بود. مرا دعوت نمودند به بالینش بروم. رفتم و به او گفتم بگو: (لا اله الا اله). محتضر هم گفت. ناگهان از سمت چپ، گوشه حجره صدایی بلند شد: (صدق عبدی)؛ بنده من راست می گوید. به او گفتم بگو: (یا الله) صدای بلند شد: (لییک عبدی). کسی هست که پاسخ می گوید. جواب محتضر را می دهد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: این شخص یک عمر غلام من بوده، خادم من بوده است، بنده خالص و مخلص من است، پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من شیطان هستم.

این شخص که می گوید: (یا الله)! یعنی ای معبود من! خاک بر سر آن کسی که صدای دشمنش بزند و او را به معبودیت بخواند.

رفیقا و قرینهایی که در قرآن می فرماید ⁽²⁸⁹⁾ و در دعای سحرهای ماه مبارک رمضان می خوانید: و مع الشیاطین فلا تغل لنا، می خواهی با شیطان قرین نباشی و در یک غل نباشی، فرمانبردارش نباش. بندگی اش نکن. انسان در حال غضب نوعاً برده شیطان است؛ زیرا زبان رها می شود، فحش و تهمت و هتک آبرو و افشای سر و غیره شروع می گردد. مبادا مهارت را به دست شیطان بسپاری. حیف نباشد کسی که خدایی چنین مهربان و منعم دارد، از او رو برگرداند، آن هم کجا رو بیاورد؟ رو به دشمن خودش.

خدا و پیغمبر و امام می گویند با شیطان دشمنی کنید. مخالفتش کنید. آیا سزاوار است که شما ضدیت کنید و با او رفاقت نمایید، فردا چگونه سرت را بلند می کنی؟ به تو گفتند: (... فاتخذوه عدواً...) به جای این که او را دشمن بگیری، او را فرمان بردی.

سلاح نبرد با شیطان

مروی است از خاتم انبیا محمد ﷺ فرمود:

(الصوم يسود وجهه (290))

یعنی: مؤمن با اسلحه روزه گرفتن، صورت شیطان را سیاه می کند (صورت ملکوتی آن چنین است).

(والصدقة تكسر ظهره)

صدقه، کمرش را می شکنند.

(والحب في الله يقطع دابره)

اگر می خواهی شیطان کاملاً منکوب گردد، دوستی در راه خداست که او را خفه می کند که به این زودبها نمی تواند جان بگیرد؛ حتی اولادت، همسرت، رفیقت را برای خدا دوست بداری و بخواهی نه برای اغراض شخصی و هوای نفس. بچه ات را دوست بدار که نعمت خداست. وقتی که مردی جای تو نماز بخواند، یا الله! بگوید، تو بهره ببری برای خدا. شوهرت را برای خدا دوست بدار که به واسطه او عفت و دینت را نگاهداشت و همچنین مرد نسبت به زن.

(والاستغفار يقطع و تينه (291)).

ای کسانی که می خواهید با این دشمن سخت بجنگید، اسلحه دیگر چیست؟

پیغمبر ﷺ عملی یاد می دهد که و تین شیطان را پاره می کند؛ وتین؛ بند دل

است، دل به یک بندی لطیف بند است، بند دل شیطان را استغفار پاره می کند.
ملکوت استغفار اینست. اسلحه کاری که راستی شیطان را از پای در می آورد.
کدام یک از ما هستیم که فرمانبرداری شیطان نکردیم؟ غالباً حال نزاع،
پرستش شیطان است. قهر یکدیگر، قطع رحما همه چنین اند. بیایید و گذشته
هایتان را تا وقت نگذشته جبران کنید. بیایید حرف خدا را بشنوید. سجده
اطاعت برای رحمان کنید. تو را از کنگره عرش می زنند صغیر. تو باید رفیق
پیغمبران و شهدا و صالحین شوی ⁽²⁹²⁾. ای خانم! تو باید رفیق زهرا علیها السلام گردی!
آقا! تو باید آزاد مرد گردی ⁽²⁹³⁾.

جلسه بیست و دوم: عداوت دیرینه ابلیس با انسان

(الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ
اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ *
هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (294)

آیا با شما عهد نکردیم از آدم تا خاتم، همه پیغمبران به شما اخطار نکردند،
هشدار ندادند که شیطان را نپرستید که دشمن آشکار و سرسخت شماست، او را
دشمن بگیرید، مبادا او را دوست بگیرید و دنبال کنید، شما را بد جایی می برد...
آی بنی آدم! مبادا گامهای شیطان را پیروی کنی. یا، جای پای شیطان
نگذارید؛ چون دشمن شماست (295).

مقداری راجع به عداوت ابلیس صحبت شد، حال بقیه مطالب.

اگر کسی بگوید دشمن ناشناخته و نادیده چگونه از او فرار کنیم؟
می فرماید: (... فاتخذوه عدواً... (296)؛ او را دشمن بگیرید. خوب او را به ما
نشان بدهید تا مخالفتش کنیم. جوابش را بشنوید:

قبلاً مثلی عرض کنم و سپس تطبیق به مقصود نمایم؛ اگر مؤمن صادقی خبر
دهد امشب قشون مسلحی به شهر می ریزند، در هر خانه ای که باز است، در هر
مغازه ای که باز است، آن را غارت می کنند. عقل می گوید احتیاط کن. در خانه
و مغازه را محکم ببند و قفل کن.

آن کس که جاهل است می گوید: ترک تا لرنند؟ عربند یا عجم؟ اسلحه دارند
یا نه؟. این پرسشها چه فایده دارد؟ بالأخره تو در مغازه و خانه ات را ببند
هرچه می خواهد باشد، تا بخواهی بفهمی ترک بوده یا لر، غارت شده ای.

خواه حقیقت دشمن را بشناسی یا نه، مواظب باش که در دام نیفتی. غارت نشوی. شیطان یکی است یا متعدد؟ چگونه وسوسه می کند؟ قشونش چگونه است؟ یا مثل آن احمقی که به شعبی رسید.

حکایت شعبی و شخص احمق

آن احمق به شعبی - که از علمای مشهور زمانش بود - گفت: من مسأله مشکلی دارم برایم حل کنید. فرمود: چه می گویی؟

پاسخ داد شیطان زن است یا نه؟

شعبی یادش افتاد به آیه قرآن: (... وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ⁽²⁹⁷⁾) که قرآن مجید برای او اولاد اثبات می فرماید؛ لذا گفت: بچه دارد و چه بسا ازدواج هم بکند و زن هم داشته باشد.

گفت: اسم زنش چیست؟

فرمود: من مجلس عقدش نبودم که اسم زنش را بدانم .

تو مواظب باش از راهی که می خواهد بر تو تسلط پیدا کند آن راه را ببند، راه دشمنی شیطان و تسلط او، بندگی خداست:

(أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) .

اگر در خط ایمان و توکل بر خدا افتادی بر تو تسلطی ندارد⁽²⁹⁸⁾؛ ولی اگر از خط بندگی خدا دور افتادی، گناه تو را در دام شیطان می افکند. در دام نیفت. دامش ترک واجبات حتی ترک سنتهای پیامبر ﷺ است. هرچه مبعوض خدا و رسول است، محبوب شیطان می باشد. هرچه محبوب خدا و رسول باشد، مبعوض شیطان است. شیطان از نماز و روزه و صدقه و تواضع و هرچه نیک و نیکی است بدش می آید. شیطان راضی نیست میان دو نفر که شکر آب شده

اصلاح شود (299). به طور کلی شیطان از هر عمل خیری ناراحت می شود؛ هرچه حرام است امر شیطان است، هر جا واجب است، نهی شیطان است. خدا می فرماید: انفاق کن؛ اما او وسوسه می کند که پیری داری، ضعف و فقر در پیش است (300).

هواهای نفسانی راهی برای غلبه شیطان بر انسان

اگر پرسیده شود دشمن پس از آن که آدمی را شناخت، چطور عاقل پیشنهادش را می پذیرد؟ مسلمانی که اهل قرآن است می داند قرآن کلام خداست، می فرماید شیطان تو را می بیند و تو او را نمی بینی؛ چنانچه گذشت. چگونه گول او را می خورد. معصیت می کند. سبب فریب خوردن از او چیست؟ با این که دشمن و دامش را شناخته است.

پاسخ آن است که دامهای شیطان موافق با خوشی نفس است. علت این که شیطان زورش به بشر می رسد کلاه سر بشر می گذارد، چون مطابق با هوای اوست، هرچه فرمان رسول خداست، مخالف میل نفس است.

می بیند برای تهیه بلیط سینما در صف در برابر آفتاب سوزان می ایستد و معطل می شود تا ساعتی مطابق میل نفسش بگذراند؛ اما اوقات نماز هرچه مؤذن فریاد بزند (حی علی الصلوة)؛ بشتابید به سوی نماز؛ به سوی مسجد، مهمانخانه خدا بیایید، به سوی خدا، کسی اهمیت نمی دهد.

آن جا چون مطابق با نفسش هست با این که می داند جای شیطان است، فطرتش می فهمد به ضررش تمام می شود، هلاکش در آن است، یک عمر حسرت و نکبت ممکن است به دنبال داشته باشد، چشمش به زنی یا دختر بیفتد چه دردسرها و نکبتها می افتد. عمده فسادها از مجالس لهو و لعب و شراب و قمار است؛ ولی از مجلس دعا و ذکر خدا هرچه دوستی و محبت است بر می

خیزد، این را می داند ولی چون مطابق نفس و هواست با یقین به هلاکت، باز هم می رود.

کیفیت هلاکت عبدالملک مروان

می گویند: عبدالملک مروان خلیفه اموی وقتی کوفه را گرفت، بلایی به جانش افتاد. مبتلا شد به داءالعطش (درد تشنگی). پناه بر خدا! آتشی در جانش افتاد. آب می خورد، تشنه تر می شد. دکتر مخصوص به او گفت باید تا 24 ساعت از آب خوردن خودداری کنی؛ ولی اگر آب خوردی می میری، خطرناک است. خلیفه هم خیلی ترسید. تصمیم گرفت تا 24 ساعت آب نخورد لیکن تا چند ساعت بیشتر تحمل نتوانست بکند. دستور داد آب برایم بیاورید، هر چند جانم هم در رود. گفت: (اسقونی ریاً و ان کان فیه نفسی). آب خورد و مرد. می داند هلاک می شود، ولی تحمل نمی کند.

می فهمد یک عمر در چه زحمتهای و دردسرها می افتد. امر شیطان است؛ چون میل نفس نیز همراه آن است دنبال می کند. هر گناهی که تصور کنید، شیطان کوچکتر از آن است که به زور انسان را به آن وادارد. شیطان وسوسه می کند. می خواند. و می دارد. نه این که مجبور می کند (301). خود شخص است که مطابق میلش رفتار می نماید. آدمی با یقین به هلاکت چطور گناه می کند؟ بودند اشخاصی که با یقین به عذاب خدا دست از مخالفت خدا برداشتند.

خداوندا! تو یار و یاور ما باش که بر نفس خود و شیطان غالب شویم.

راه تسلط بر شیطان

روایتی از رسول خدا ﷺ مروی است که حضرت چند مورد را ذکر می فرماید:

هرگاه مصیبتی بر تو وارد آمد، شیطان آتشت می کند؛ مثلاً او جوان بود، حیف بود، اگر مانده بود دکتر و مهندس می شد، عصاکش پدر می شد، اگر تاب و تحمل نیاوری به اعتراض به قضا و قدر وادارت می کند .

تا مصیبتی بر تو وارد آمد، فوراً بگو: (انا لله و انا اليه راجعون) .

همه ما مال خداییم و به او باز می گردیم .

راستش را بگو، چه کسی در دنیا می ماند که بچه تو بماند؟ همه می میرند؛ یکی زودتر، یکی دیرتر. زود جلو و سوسه شیطان را بگیر. اگر نگرفتی چه بسا افرادی که دیوانه شدند به واسطه مصیبتی که به آنها وارد آمد، گرفتار امراض روانی گردیدند، خیالاتی شدند.

دوم: فرمود: اگر چنانچه کسی به تو ستم کرد و شیطان اغوایت کرد می گوید: بین چه بر سرت آورد، آبرویت را برد، چرا تلافی نمی کنی، چیزی نمی گویی؟ می فرماید: بگو من خودم بیش از این به دیگران ظلم کرده ام. همه اش ظلم دیگران را به خودت نبین. کمی هم ظلم خودت را به دیگران متوجه باش. آرامشت را از دست نده. نگو چه بر سرم آوردند .

سوم: هرگاه مالی از کف رفت؛ مثلاً دزد برد، ضرر کردی، شیطان تو را ناراحت کرد، بگو شکر خدا را که سبکبار شدم. حق کم شد. تا پول زیاد شد، حقوق هم به همان نسبت زیاد می شود. مالدار اگر یک درهم خمس ندهد؛ خورنده مال یتیم و ایتام آل محمد است.

آری، کسانی که خمس ندهند، مورد لعن هستند، یا مثلاً رحمت. قوم و خویشت گرفتار است، همسایه ات در زحمت است و تو می توانی او را دستگیری کنی و نکنی، مسؤولی؛ اما اگر مال از کف رفت، از این جهت راحت هستی، دیگر مسؤولیتی نداری.

دیگر این که به شیطان این طور پاسخ بده بگو: شیطان! خود من هم از بین می روم. من که باید در گور بروم خانه از کف رفت، خود من هم از بین می روم. خانه شخصی نبود، به خانه اجاره ای هم می شود دو روز عمر را گذرانند. حتماً باید در مقام وسوسه شیطان با او به مقابله پرداخت و گرنه وضع روحی شخص را خراب می کند.

در همین شیراز، تاجری بود ورشکست شد و خانه نشین گردید. هرچه داشت می فروخت و امرار معیشت می کرد. روزی در خانه نشسته حساب می کند از امروز که من چیز فروشی کنم. تا چه وقت می توانم بگذرانم؟ دید تا سه سال می تواند چیز فروشی کند. توی سر خودش زد و گفت پس از سه سال من چه کنم؟ آیا سر کوچه بنشینم گدایی کنم؛ تریاک خورد و خودش را کشت. شیطان این طور سر آدمی می آورد. آیا تو تا سه سال دیگر زنده هستی؟ اگر زنده باشی رزقت هم با خداست. چقدر کم و زیادهای در ظرف این مدت خواهد شد. تا شیطان کافرش نکند او را رها نمی کند؛ لذا برای هرکس پیش می آید باید نصیحت پیغمبر را بپذیرد. جواب این خیالات شیطانی را بدهد و آن را دنبال نکند.

فرمود: هرگاه پس از عمل خیرت شیطان گفت: از کف رفت، ضرر کردی چه بسا کسانی که از تو مالدارترند و از این کارها نمی کنند، فوراً به خودت بگو: آنچه بخل کردی بیشتر از آنچه دادی هست، آن کسی که تمام دارائیش را داده به نظر بیاور .

اگر عبادت کردی، خواست عجب، تو را بگیرد، فوراً بگو: گناهانم زیادتر است؛ هر وقت زیارت عاشورا خواندی و خواست برایت جلوه کند، یادت بیاید

که با این زبان، چقدر حرام از تو سر زده است، دروغ، غیبت، تهمت، نامی، آبروریزی و....

این همه لغو گویی، مقابل چقدر قرآن خواندن می شود؟
گاه می شود شیطان کلاه سر آدمی می گذارد به قسمی که نمی فهمد مگر وقتی کار از کار بگذرد. از راه مقدسی تو را به مباح و می دارد تا به حرام بکشاند و سپس به کفر، لذا باید مرتباً به خدا پناه برد. حدیثی که هم داستان است هم متضمن نشان دادن راه کید شیطان و همچنین لطف و رحمت خداوند آن را نقل می کنم.

فریب خوردن عابد از حيله های شیطانی

در جلد 14 بحار الأنوار مروی است:

در بنی اسرائیل عابدی بوده است سرگرم عبادت، روزها و شبها بیدار و سرگرم عبادت و اطاعت خداوند بود، هرچه شیطان می کوشید او را از عبادت باز دارد، ایمانش کم شود، نمی توانست. ناله ای کرد، چند نفر از شیطانک ها دورش جمع شدند پرسیدند: چه شده؟

گفت: از دست این عابد عاجز شده ام، هرچه می کنم او را از عبادت باز دارم نمی توانم.

یکی از بچه شیطانها گفت: من حاضرم او را از راه زن، فریب بدهم.

گفت: اشتباه می کنی، او اهل این حرفها نیست. او مرد است.

دیگری گفت: از راه مال.

گفت: تو هم اشتباه می کنی.

سومی گفت: از راه مقدسی، کلاه بر سرش می گذارم.

گفت: آری اگر راهی باشد همین است (از راه مسجد و محراب و منبر و مدرسه). بعد کم کم به چیزهای مباح و حرام، اولش از راه مقدسی بعد به کفر می کشاند.

گفت: آری تو از عهده اش بر می آیی.

آمد سجاده ای انداخت نزد عابد و سرگرم عبادت شد! نه خوراک و نه آب و نه خواب. همین طور شبانه روز سرگرم نماز شد. عابد متحیر شد و آمد نزدیک، خواست صحبت کند، اشاره کرد مزاحم من نشو.

التماس کرد گفت: چیست حاجتت؟

گفت: چطور شده به این مقام رسیدی، نه خوراک می خوری، نه می خوابی، نه خسته می شوی؟!!

شیطانک گفت: من گناهی کردم پس از آن گناه، توبه که کردم، نیروی عبادتم زیادتگر دید.

گفت: یاد من بدبخت هم بده.

گفت: بسیار خوب! بدبخت عابد پول هم نداشت. شیطان گفت: این سه درهم را بگیر به شهر برو و در فلان کوچه، فلان خانه می روی پول را می دهی و با زن فاحشه جمع می گردی، سپس توبه می کنی و مثل من قرب پیدا می نمایی. عابد بی شعور که مسأله نمی دانست، نمی فهمد که به گناه کسی قرب به خدا پیدا نمی کند. نه خودش عالم است و نه نزد عالمی می رود که بپرسد. از کوه پایین آمده رو به شهر می آید. از مردم احوال خانه فلان فاحشه را می پرسید. مردم متحیر می شوند عابد را چکار با زن فاحشه؛ ولی با خود می گفتند حتماً می خواهد او را نصیحت کند و به توبه وادارد.

عابد به در خانه رسید، زن دید عجیب است عابد کذایی به سراغش آمده است متحیر شد.

معلوم می شود این زن ایمانی داشته است. گفت: چه شده این جا آمدی، این جا جای تو نیست.

عابد گفت: تو را چکار، پول را بگیر و کارت را بکن.

گفت: نمی شود باید بگویی. چون اصرار کرد، جریان خودش را گفت که عابدی برتر از من پیدا شده و این طور مرا راهنمایی کرده است.

زن گفت: ای عابد! نمی دانی گناه نکردن بهتر است از گناه کردن و توبه کردن. آیا پاره کردن و دوختن بهتر است یا اصلاً پاره نکردن. از کجا می دانی پس از این گناه موفق به توبه شوی؟ و بر فرض که موفق به توبه شوی، از کجا که مورد قبول واقع گردد و بر فرض هم که قبول شود، از کجا که آبروی اول را پیدا کنی و به درجه قبل برسی؟ این شیطان بوده می خواهد تو را بدبخت کند؛ تنزل مقامت دهد. عابد باور نمی کرد!

زن گفت: من این جا هستم تو برو ببین آیا همان جا هست، اگر باقی مانده برگرد و من حاضرم. ضمناً شیطان هر وقت رسوا گردد، نمی ماند و فرار می کند.

عابد برگشت رو به صومعه دید از آن عابد خبری نیست .

بقیه روایت هم جالب است: زن شب آخر عمرش بود. فردایش مرد. به پیغمبر آن زمان وحی رسید به تشییع جنازه این زن باید بروی. پیغمبر تعجب کرد. ندا رسید: او را آمرزیدیم چون بنده گریخته ما را باز گرداند و نگذارد بنده ما به گناه آلوده شود (302) .

(الراحمون یرحمهم (303) .

این زن به عابد رحم کرد. دید اگر آلوده به گناه شود، بدبخت می شود. خدا
ارحم الراحمین است. به او رحم فرموده است. او را آمرزید. خدا دوست دارد
بندگانش به در خانه اش بیایند و از شیطان دور شوند.
تا می توانید بین خلق و خدا را آشتی دهید. نگذارید حکومت دست شیطان
بیفتد، خدا، هم خودت و آنها را رحمت فرماید.

جلسه بیست و سوم: حضرت نوح علیه السلام و شنیدن پندهای شیطان

(الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ⁽³⁰⁴⁾)

در خصال صدوق روایتی ذکر کرده مضمونش آن است که:

پس از آن که نوح نفرین کرد و همه قوم جز آنان که به او ایمان آورده بودند غرق شدند، شیطان مقابلش آمد و گفت: جناب نوح تو به ما خدمت کردی، زحمت ما را کم کردی، همه را هلاک و به جهنم فرستادی، در مقابل این خدمت، من می خواهم به شما اندرزی بدهم.

جناب نوح او را نهیب کرد و از خود راند. ندا رسید حرف او را بشنو که او در این گفتار صادق است؛ یعنی حالا قصد خیانت و اغفال ندارد. نوح فرمود: بگو.

شیطان گفت: در سه مورد من تا آدمی را در گناه نیندازم او را رها نمی کنم. یکی: خلوت با اجنبیه است. در خانه یا اتاق دربسته که دیگری نتواند در آید، مرد و زن بیگانه (نه زن و شوهر و محارم) نباید با هم باشند. سومی آنها شیطان است تا آنها را به حرام و اندارد رها نمی سازد. دوم: حالت خشم که محل شاهد ماست.

سوم: حالت قضاوت و حکم است. قاضی بدبخت اگر به یک طرف میل کرد، کار خراب است. در محکمه اسلامی، عدل را دقیقاً باید رعایت کرد، کدام دادگستری⁽³⁰⁵⁾؟ .

رعایت تساوی بین مدعیان در محکمه

در حالات آقا امیرالمؤمنین رسیده در زمان عمر بن خطاب یک نفر ادعایی با علی علیه السلام داشت، بنا شد نزد قاضی بروند. امیرالمؤمنین با مدعی بر عمر وارد شدند. عمر اسم مدعی را آورد؛ مثلاً گفت: یا زید! اجلس؛ بنشین و به آقا عرض

کرد: یا ابوالحسن! حضرت نظر تندی به او فرمود. عمر متوجه شد، پرسید چه شده؟

فرمود: چرا فرق گذاشتی؟ به من احترام بیشتری گذاشتی، کنیه مرا ذکر کردی ولی نام طرف را بردی، یا نام هر دو، یا کنیه هر دو را ذکر کن .

در محکمه، قاضی حق ندارد یکی از دو طرف را ترجیح دهد هرچند در تشریفات، یا پیش پای هر دو بلند شود یا هیچ کدام.

تازگیها خانمهای حقوق خوان اعتراض کرده اند که ما زحمت کشیدیم درس خواندیم، حقوق می دانیم، چرا ما را از منصب قضاوت محروم کرده اید.

چه حقی بر ملت دارید که بخواهید بر ملت حکم کنید. در اسلام قضاوت زن حرام است، از شرایط قطعی قاضی ذکوریت است. زن عاطفه ای و احساساتی است؛ ادراکاتش در زیبایی و جلوه دادن خود و دلربایی است ⁽³⁰⁶⁾. اهلیت برای قضاوت ندارد؛ یعنی نمی تواند به عدالت و بدون غرض ورزی؛ خواهی نخواهی حکم کند؛ چنانچه حکومت و ولایت نیز بر زن حرام است. از عهده نمی آید. فقه ما غنی است، نیازی نداریم از احکام شرق و غرب بگیریم و شرق یا غرب زده باشیم.

پرهیز از وسوسه های شیطانی

اگر کسی بگوید من که شیطان را نمی بینم که فریبش را نخورم، پیرویش نکنم. درست است او را نمی بینی؛ ولی کارش را که می فهمی. وسوسه، کار عمده ابلیس است. هرگاه دیدی خیال شر و گناه در تو پیدا شد، بدان وسوسه ابلیس است. دارد کار می کند. گاهی نیز به زبان دیگری در دل آدمی می اندازد مثل رفیق نامناسب. بیا به فلان محل برویم؛ جایی که افراد ضدانقلاب هستند،

باطیل و مزخرفات بی دینی و کمونیستی کار می کند. عمل شیطان را ملاحظه کن. آنچه به دلت می اندازد یا به زبان دیگری می اندازد.

از کجا بفهمی وسوسه شیطان است؛ هرچه خلاف شرع است، نهی رسیده است؛ چه کسی مقابل خدا دستور می دهد؟ شیطان. پس در این مواقع باید حواست جمع باشد.

می گویند: اگر شیطان دشمن آدمی است، چگونه آدمی از دشمنش اطاعت می کند؟ .

بلی این دشمن دامهایی دارد. شهوات و خوشبیهای نفس، دام شیطان است. از هرچه حرام است، نفس خوشش می آید؛ شیطان هم به آن وا می دارد. پس میزان دیگری نیز برای درک این مطلب است که آیا این خیال شیطانی است یا نه؟ ببین با نفست سازگار است یا نه.

از کلمات علی عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه: ان الجنة حفت بالمكاره، و ان النار حفت بالشهوات ⁽³⁰⁷⁾ .

در روایت هم دارد که: پس از آفریدن بهشت، جبرئیل گفت: پروردگارا! کدام بشر است که به چنین مهمانخانه ای نیاید؟ ندا رسید: نگاه راهش بکن. دید در راهش گودالها و خار و خاشاکها و گولها و...؛ یعنی چه محرومیتهایی. باید پانزده ساعت شکمش را بگیرد. روزه بگیرد. زبانش را کنترل کند. شب کوتاه بین الطلوعین خوابش لذیذ و برخاستنش طاقت فرساست؛ ولی باید نماز صبح را بخواند، راه بهشت است. باید پول از دلش کنده شود، یک پنجم منافعش را بدهد. خلاصه گفت: اگر این راه بهشت است، مشتری کم است. همت می خواهد. ترک نفس می خواهد.

دوزخ را که آفرید گفت: خدایا! کدام بشر است که خودش را به چنین شکنجه گاهی بیفکند؟ ندا رسید به راهش نگاه کن. دید راهی صاف و قشنگ، مطابق میل، صورتش قمار و زنا و شکم خواری و... همه شهوات و مطابق میل؛ دلربا و فریبنده. گفت: خدایا! مشتریش فراوان است .

به خدا نمی ارزد یک عمر خوشی با سختی جان کندنش، آن ساعتی که از همه علایق او را جدا می کنند، در گور و برزخ و قیامت دیگر چه عرض کنم.

معامله ای با خداوند

مثلی در فارسی مشهور شده خیلی غلط است که می گویند: آب که از سر گذشت چه یک وجب، چه صد وجب؛ چون ضرر هر جا جلویش گرفته شود، نفع است. اگر دستت آتش گرفت، پایت آتش نگیرد؛ اگر بدنت آتش گرفت، سرت آتش نگیرد. یک شعله هم کمتر بهتر است، چطور فرق نمی کند؟ یک درجه حرارت با صد درجه حرارت البته فرق می کند؛ هرچه گناه کمتر به همان نسبت بهتر. در دعای توبه زین العابدین علیه السلام می خوانی:

و شرطی ان لا اعود فی مکروهک... اللهم و أنه لا وفاء لی بالتوبة الا

بعصمتک (308)

پروردگارا! شرطی با تو می کنم، تو هم معامله ای با من بکن؛ گذشته های مرا پاک کن، من هم شرط می کنم از امروز رو به گناه نیاورم. در راه جهنم نیفتم. رو به شیطان و پشت به رحمان نکنم. خدایا! من این شرط را می کنم؛ ولی وفای به آن جز به کمک تو میسر نیست. دلم می خواهد به شرطم وفا کنم؛ ولی چکنم زورم به خودم نمی رسد، یادم می رود عهد کردم، مگر تو مرا نگهداری .

وقتی از امام می پرسد: مؤمن که عهد کرده گناه نکند ولی عهدش را می شکند، چه کند؟ .

امام می فرماید: برگردد توبه کند .

گفت: دوباره بر می گردد .

امام فرمود: بازگردد .

تعجب کنان گفت: آقا چند مرتبه توبه شکست ⁽³⁰⁹⁾؟ .

فرمود: صد دفعه هم اگر توبه شکست، باز بیاید. روی صدق توبه کند، خدا

می آمرزد. مگر می شود رحمت خدا را محدود کرد؟ سوءظن به خداست.

گمانت را به خدای خودت نیک گردان. صد بار اگر توبه شکستی بازآ.

جلسه بیست و چهارم: انسان بر سر دو راهی

(الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ⁽³¹⁰⁾)

انسان بر حسب تکوین و خلقت، آمادگی عبودیت دارد. بنده فرمانبردار است. خاضع شدن در ذات بشر افتاده است؛ ولی سر دو راهی است؛ یا عبدالرحمان و یا عبدالشیطان، ثالثی ندارد. نمی تواند بگوید نه بنده خدا و نه بنده شیطان. یا آخرت یا دنیا، ثالثی ندارد. یا عبدالدنیا و الهوی و الشیطان است، یا طالب العقبی و طالب جوار الله.

روایت در وافی است در ضمن خطبه رسول خداست، در خطبه نماز جمعه یا عید، پیغمبر ﷺ فرمود:

ای مردم! اگر کسی در ولایت خدا و ولایت آل محمد ﷺ در آمد، مرگ برابر چشمانش قرار می گیرد، آمال و آرزوها را پشت سر می اندازد. اگر کسی در ولایت شیطان رفت، مرگ یادش می رود و همه اش آمال و آرزوها مقابل چشمانش قرار می گیرد. (اهل ولایت خدا) می گوید: شاید ماه رمضان آخر عمرم باشد. مرگ را نزدیک می بیند⁽³¹¹⁾.

خلاصه، یا خدا، یا شیطان، یا آنچه مربوط به خداست، یا آنچه مربوط به شیطان است، راه سومی وجود ندارد. اگر سجده به خدا نکردی، برای خدا خاضع نشدی، برای غیر خدا خاضع هستی؛ خواه پول باشد، یا شهوت و زن، یا ریاست و شهرت. هرکس بنده خدا نشد، بنده شهوات است. در اخبار آخرالزمان چنین رسیده است: (... نساؤهم قبلتهم...); زنانشان قبله شان است.

بندگی خدا که راه (راست) است (وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ⁽³¹²⁾) فعل واجبات و ترک محرمات است، راه شیطان ضد آن است: ترک واجبات و فعل محرمات. یا باید مطیع خدا یا شیطان و یا عبادت یا معصیت؛ آن وقتی که

عبادت می کنی، بنده رحمانی، آن وقتی که گناه می کنی، بنده شیطانی. اول مغرب اگر در مسجد آمدی، بنده خدایی، اگر رو به سینما رفتی، در طاعت شیطانی.

به یک صغیر پیروانش را می کشاند⁽³¹³⁾. صغیرش چیست؟ همان عکسهای سکسی و زننده ای که بر سر در سینماها زده است پیروانش را به داخل سینما می کشاند.

شیخ انصاری (رحمة الله) و پاره کردن ریسمان ابلیس

در حالات شیخ انصاری نوشته اند:

روزی یکی از فضلا در مجلس بحث شیخ گفت: خوابی برای شما دیدم ولی خجالت می کشم نقل کنم.
شیخ فرمود: بگو.

عرض کرد: دیشب در خواب شیطان را دیدم طنابهای مختلف نازک و ضخیم داشت. پرسیدم این طناب ضخیم برای کیست؟ گفت: برای استاد شیخ انصاری است. خیلی زور می خواهد تا شیخ را بکشانم. دیروز به هر زحمتی بود او را به دام انداختم تا بازار کشاندمش ولی طناب را پاره کرد و فرار نمود. این خواب نمی دانم حقیقت دارد یا اضغاث احلام است.

شیخ تبسم کرد و فرمود: ملعون راست گفته است. دیروز در منزل چند مهمان زن به ما وارد شدند. به من پیشنهاد کردند مقداری میوه برای مهمانان بگیرم. پولی که به این مصرف برسد نداشتم. فقط از بابت صوم و صلوات یک قران عجمی به عنوان قرض برداشتم که به بازار بروم میوه بخرم بعداً که پول رسید جایش بگذارم، تا در دکان آمدم ناگهان به خود آمدم گفتم مرتضی شاید مردی،

از کجا زنده بمانی و دینت را ادا کنی. برگشتم و پول را به جای خودش گذاشتم، این است پاره کردن طناب ضخیم .

جالب، قسمت آخر این رؤیاست. آن فاضل محترم گفت: از شیطان پرسیدم طناب من کدام است؟ نگاهی به من افکند و گفت: تو نیاز به طناب نداری؛ به قول من با یک عکس بالای سر در سینما یا با شنیدن ترانه ای می آیی. قوتی نداری که بتوانی مقاومت کنی.

در سینما اجتماع حیوانی ابدان است. گله گوسفند پهلوی هم اجتماعشان چه فایده؟ اما اگر در مسجد بیایی همه به وجهه واحد به یاد خدا و آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. از این اجتماع چقدر برکات بر می خیزد. خوشی دل به یاد خداست، با اهل دل ساعتی بنشین تا معنی خوشی را بفهمی. از صبح که بر می خیزی تا شب که می خوابی اگر توانستی همه اش در راه خدا باش.

اما کیست که چنین باشد! دائماً در صراط مستقیم باشد و بندگی خدا را رها نکند و از شیطان بگریزد؛ از دشمن داخلی که نفس هرکس هست دوری کند!؟ راه شیطان پر از اضطراب و دلهره است؛ چنانچه برعکس، راه خدا امن است.

از صبح در بازار و ادارات مراجعه کن، می بینی همه می روند برای پول و مقام با چهره دلهره و اضطرابی. یک نفر نمی بینی که در دل قانع باشد؛ به خواست خدا راضی باشد، حرص نزند، خدا را رازق بداند. همه اش تکیه به خود و اضطراب. سری به بیمارستانها بزن تا بهتر بفهمی، این اضطرابها از شیطانست؛ راه بندگی خدا را رها کردی، گرفتار اضطرابها شدی.

تو باید بنده باشی در هر حالی. مریض شدی شفا از اوست. اگر از بستگان مرد، بگو هرچه خدایش صلاح دانسته. به من چه (یحیی و یمیت) اعتراض به

خدا برخلاف بندگی است؛ هرکس جانش داده حالا خودش هم پس گرفته است.

در هر حال، تکیه دلت خدا باشد. بدان خدا با تو است. رزقت با خداست. مشکلات را باید خدا حل کند. از خانه که بیرون می آیی به اسم خدا و با تکیه به خواست او باشد. هرچه خدا خواست و هرچه خدا کرد.

این امن، نتیجه راه خداست؛ چنانچه اضطراب از راه شیطان است. اگر به وسوسه های شیطان گوش گرفتی، مبتلا به راه شیطان می شوی. در خانه تنها نباش؛ چون وقتی تنها شدی، وسوسه های شیطان تو را رها نمی کند. پشت سر هم می بافی، با زنها زیاد نشستن، موجب فساد می شود؛ زیرا (دلایلی هست که ذیلاً ذکر می شود).

زن نوعاً فکرش در زیبایی است. اصلاً در زیبایی و دنبال زیبایی رفتن پرورش پیدا کرده است؛ بنابراین، حد فکرش در این امور خلاصه می شود؛ اما مرد آن است که زن را بالا بیاورد. مثل خودش بنده خدا کند. از بندگی نفس و شیطان بیرونش بیاورد.

مروی است که: خداوند مباحات می فرماید به مردی که برای نماز شب برخیزد و همسرش را هم با خودش رو به خدا بیاورد .

خلاصه، استمرار بر خداپرستی خیلی مشکل است که شخص 24 ساعت به دام شیطان نیفتد؛ چون دامهای شیطان شیرین است؛ لذا نیازی به قوه الهی دارد.

یاری گرفتن از نماز در دفع شیطان

قرآن مجید می فرماید: با نماز و روزه طلب یاری کنید⁽³¹⁴⁾. خداوند منت بر ما گذاشت با این که (ما للتراب و رب الأرباب) بشر خاکی را چه نسبتی با رب العالمین. مع الوصف اذن فرمود شبانه روزی پنج مرتبه رو به خدا بیاوری.

نیرویی کسب کنی که این دامها دیگر تو را نرباید. در محضر رب العالمین کسب نیرو کنی. نماز بخوان تا اضطرابهایت کم شود.

جز نمازگزاران همه بدبختند. جزع و فزع دارند، نیرو ندارند خودشان را بگیرند⁽³¹⁵⁾. از خوف فقر، به حرص می افتد. گرفتار چه حرامها که می شود: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)؛ تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم. در نماز، مکرر می خوانیم ای خدای من! یار و مددکار من! در برابر هر مشکلی، تو یار من باش. در هر پیش آمد ناگواری، اگر دو رکعت نماز بخوانی، برایت آسان می شود.

صبوری کردن بانوی چپ نشین در مرگ فرزند

در کتاب مستطرف، داستان آن زن بیابانی را نقل کرده است که: قافله ای از حجاج در صحرا به خیمه ای رسیدند. خواستند استراحت نمایند. اجازه گرفتند در خیمه اش وارد شدند. زن گفت: ای زائران خانه خدا! خوش آمدید. شتران من به چرا رفته اند وقتی برگشتند از شما پذیرایی می کنم. زن بیرون شد. از دور چوپان مویه کنان آمد. به زن گفت: شترها نزدیک چاه آب که رسیدند هجمه کردند پسرت را به چاه افکندند. بدیهی است چاه های کذایی که عمق زیاد و آب فراوان دارد، افتادن و مردن است، امید نجاتی نیست. زن جلو رفت تا چوپان را آرام کند. گفت: ما میهمان داریم. صدا نده مبادا میهمانها ناراحت شوند. میهمان نوازی، لازمه مسلمانی است. فوراً دستور داد گوسفندی کشتند و آماده پذیرایی شد. وقتی زن وارد خیمه شد حاجیها به او گفتند ما خیلی متأسفیم که چنین جریانهای رخ داده و در چنین موقعی مزاحم شدیم.

زن گفت: آقایان حجاج، من نمی خواستم شما بفهمید و متأثر شوید؛ ولی حالا که دانستید پس اذن بدهید من دو رکعت نماز بخوانم، چرا؟ چون خدا در قرآن فرموده: (... **اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...** (316)). به نماز طلب یاری کنید. من هم برای بردباری در این مصیبت نماز بخوانم.

من و شما اسمی از اهل قرآن داریم، زن بیابانی به یک آیه قرآن درباره نماز عمل می کند.

بعد گفت: کدامتان قرآن می توانید بخوانید؟ یکی از حاجیها شروع به خواندن آیات استرجاع کرد: (**وَلَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ...** (317)).

زن گفت: خدایا! اگر بنا بود کسی در این دنیا بماند، باید حبیب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می ماند. پروردگارا! در قرآن مجیدت امر به صبر فرمودی و وعده اجر دادی، من در مصیبت جوانم صبر می کنم، تو هم در عوض پاداشت را شامل حال من گردان، این جوانم را بیمارز. آن وقت مثل این که خبری نشده است، سرگرم کارهای معمولی خود شد، این قدرت است! (که خدا می دهد).

لزوم تشویق کودکان برای نماز

ای بی نماز! تو در هر پیش آمدی از پا در می آیی. آتش می گیری. جزوع هستی. اگر کسی به تو اذیتی کرد، چه می کنی؟ طاقت نداری خودت را بگیری: (**وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً** (318)). این قدر ضعیفی که از مالی که خدا به تو داده است خرج نمی کنی. قدرتش را نداری، چون می ترسی کم شود. این قدر ضعیف هستی، بیا نماز بخوان تا قدرت پیدا کنی (**إِلَّا الْمَصْلِينَ**).

بیا بید فرزندانتان را به هر اندازه ای که بتوانید به نماز وادارید. دختر از هفت سالگی، پسر از دوازده سالگی، با تشویق و ترغیب، آنان را به نماز وادارید تا

وقتی مکلف شد نمازخوان گردد وگرنه اگر کوتاهی کردید وقتی مکلف شد معلوم نیست به آسانی نمازخوان گردد. مسائل مورد ابتلا را به تدریج یادشان بدهید.

جلسه بیست و پنجم: تقاضای هدایت به سوی راه راست از خداوند
(وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا اَفَلَمْ تَكُونُوا
تَعْقِلُونَ (319) .

صراط مستقیم که در شبانه روز اقلأ ده مرتبه باید بخوانیم: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ
المُسْتَقِيمَ) خدایا! راه راست را به ما راهنمایی بفرما آن راهی که با قصرالطرق
یعنی کوتاهترین راه مرا به جوار محمد ﷺ می رساند، به من نشان بده، نه
راههای کج و انحرافی. در راه دور و دراز مخالف مقصد نیفتیم. آن قدر پیچ و خم
که اصلاً نمی رسد یا اگر برسد، پس از هزاران سال معطلی در برزخ و قیامت، به
در بهشت برسد.

راه راست چیست؟ خودش صریحاً بیان می فرماید: (وَأَنْ اَعْبُدُونِي)؛
یکتاپرستی خدا بدون شیطان پرستی و هواپرستی، راه مستقیم این است.
البته نکته در یکتاپرستی است؛ یعنی از هر جهت خداپرست باشد نه گاهی
خدا و گاهی غیر خدا. تا امروز ماه رمضان و جاده بندگی خدا ولی از فردا در
جاده شیطان آن وقتی که در نماز مسامحه کردی حرف شیطان را شنیدی؛ از
صراط مستقیم سقوط کرده ای (320) .

آن وقتی که گناه کردی، راه خدا را رها کردی، در صراط شیطان افتادی.

ریاء و عجب، عوامل سقوط از طریق بندگی

البته صراط امری است معنوی، قابل لمس و حس نیست. آی مؤمن روزه
دار! نمازگزار! اگر خدای نکرده اخلاص نداشتی، یکتاپرستی نشد، ریاکار،
مشرك و منافق است کاری به خدا ندارد. یا کسی که عجب او را می گیرد به
خیالش کار فوق العاده ای کرده است؛ مثلاً روزه گرفته مگر چه شده؟ چند
ساعت ناهار را تأخیر انداخته است، این چیزی نیست، متنی ندارد بلکه خدا

عنایت می فرماید و می پذیرد در برابر این کار جزئی، اجری عظیم عنایت می فرماید. من و تو چيستيم و کيستيم تا کارمان چه باشد ران ملخی نزد سلیمان بردن را میلیونها برابر کن.

پس صراط مستقیم، بندگی خداست، ترک گناه و انجام واجبات است. بعد برای تأکید می فرماید: (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ). به بشر عقل داده شده است تا عبرت بگیرد. متنبه شود. حیوان عقل ندارد از او هم تکلیفی نخواستند. آدم است که باید عبرت بگیرد: (لَقَدْ أَضَلَّ...); چقدر اشخاص از شما که شیطان آنان را گمراه کرد و عاقبت آنها را هلاک کرد، آیا تعقل نمی کنید؟

فرو رفتن قارون و ثروت او در زمین

امروزه عجیب است همه دنبال ثروت هستند. عزت را در مال می دانند. آی ثروت پرستهایی که در راه شیطان هستید، بزرگتر شما قارون است. هیچ ثروتمندی به درجه قارون نمی رسد. در اثر علم کیمیا که به برکت موسی به او رسید، آن قدر طلا و گنج جمع آوری کرد که در قرآن مجید در بیان ثروتمندی او چنین می فرماید:

به مقداری ثروتمند شد که کلیدهای گنجهایش را پهلوانان به زحمت بر می داشتند (321).

جایی که کلید خزینه هایش چنین است، خود اموالش چقدر است؟ آی آقای پولدار! هر قدر هم که میلیونر بشوی به اندازه قارون ثروت نخواهی داشت. عاقبت او را بنگر. مطابق آیه، اول جلو چشمش اموالش به زمین فرو رفت و سپس خودش را زمین فرو برد (322).

چه مالدارهایی را در مدت عمرتان سراغ دارید. چه اشخاصی که وقتی مردند مالیات بر ارشان میلیونها تومان شد. چطور شد. خودش با دست خالی رفت. عبرت بگیرید. آن بدبختی که در رباخواری افتاد، مال جمع کرد، حالا نگاه به گورش کن.

ای جوان! چشمت به زنی افتاد و گرفتار شدی، نگاه کن کسانی را که شهوات را پیروی کردند به کجا رسیدند و چه شدند.
تمام دامهای شیطان را باید عاقل متوجه باشد. کسانی که مبتلا شدند به کجا رسیدند.

آقای عالم و طلبه! بلعم باعور را نگاه کن، بین چه بر سر او آمد (323).
آیا عبرت نمی گیرید؟ متنبه نمی شوید؟

عبرتی نیکو برای انسانهای حریص و فرصت طلب

صاحب منتخب التواریخ می نویسد:

در کربلا عطاری که مشهور به قدس و تقوا بود، مریض می شود و مرضش نیز طولانی می گردد. یک نفر از دوستان به عیادتش می رود می بیند از وسایل زندگی و خانه چیزی برایش نمانده. حصیری زیر پایش و متکایی زیر سرش هست. این آقای تاجر به چنین روزی افتاده است! پسرش وارد شد گفت: پدر برای نسخه امروز پول نیست تا دوا بخریم. متکای زیر سرش را به او داد گفت: این را هم ببر و بفروش ببینم راحت می شوم یا نه؟

دوست عیادت کننده پرسید مطلب چیست؟

گفت: من در کربلا نمایندگی فروش آبلیموی شیراز داشتم، آبلیمو وارد می کردم به مبلغ گزاف می فروختم. ناگهان در کربلا تب حصبه عمومی شد و طبیها مداوای عام کردند که آبلیمو نافع است. روز اول کاری نکردم. از فردا به خودم

گفتم چرا آبلیمو را ارزان بفروشم حالا که خریدار فراوان دارد دو برابر و بعد چند برابر کردم! مردم بیچاره هم ناچار می خریدند. بعد دیدم آبلیمو دارد کم می شود و هرچه گران می کنم باز مردم می خرند؛ ولی تمام می شود، شروع کردم آب در آبلیمو کردن و سپس آبلیموی مصنوعی و تقلبی درست کردم! مال فراوانی به دست آوردم لیکن چندی بعد بستری شدم. در اثر این بیماری آنچه پول آبلیمو به دست آوردم دادم تا امروز که دیدی همین متکا باقی مانده بود. این را نیز دادم ببینم راحت می شوم یا نه؟ .

(فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ⁽³²⁴⁾) نه این که این جزای او است. گاهی گوشمالی ها داده می شود تا برای دیگران نیز عبرت گردد و گرنه جزا برای پس از مرگ است. تعقل کنید چه اشخاصی که در راه شهوت هلاک شدند. جوان عزیز! تو نظرت را از همان اول کنترل کن⁽³²⁵⁾ .

اگر با چشمت نگاه زن اجنبیه کنی در صراط شیطان افتادی؛ چه بسا پس از نگاه، تکرار نظر و مبتلا شدن تا به کجا؟ (و كم من نظرة اورثت حسرة طوبلة⁽³²⁶⁾)

سر چشمه شاید گرفتن به بیل ولیکن چو پر شد نشاید به پیل⁽³²⁷⁾ تو چرا نگاه می کنی یا اگر به چشمت خورد چرا تکرار نظر بکنی؟ صفحه حوادث روزنامه ها را ملاحظه کنید، نتیجه پیروی شیطان در همین دنیاست! آیه بعد: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ⁽³²⁸⁾) .

امروز روزی است که دهانها را می بندیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه انجام دادند، گواهی دهند .

کلمه حکمتی عرض کنم. هر بشری در این دنیا هر طور ملکه ای پیدا کرد، این عادت برای او همیشگی است؛ یعنی در برزخ و قیامت هم همین است

برطرف شدنی نیست؛ اگر کسی عادتش فحش دادن شد، به همه بد دهان است. ساعت مرگ تا چشمش به ملک الموت افتاد، فحش می دهد. به ملکین بد می گوید. فردا در جهنم هم همین است. اگر عادت کردی هر کاری خواستی بکنی، بسم الله بگویی، فردای قیامت هم نامه عملت را که به دستت دادند تا بخوانی، بسم الله می گویی، به همان عادت در دنیا. می بینی گناهانت پاک شده است، می پرسی چه شد؟ ندا می رسد: بنده ما! تو ما را به رحمان و رحیم خواندی، ما هم با تو به همین رحمت معامله کردیم، همان طوری که مضمون روایت رسیده است.

پس اگر کسی خلقش انکار حق است، ادعای تنها است، این عادت هم او را رها نمی کند. در این جا مدعی بود پاکدامن و راستگو است، ادعای خالی. یا مثلا اگر کسی حقی بر او داشته ادا زیر بار طرف نمی رود، منکر می شود. آدم دروغگو که عادتش دروغگویی شده، در برزخ و قیامت هم همین است. نامه عملش را تا به دستش می دهند، فوراً می گوید: اشتباه شده، کی من این کارها را کردم؟ لذا خداوند پیشگیری فرموده، دهانها را مهر می کند. زبان مدعی و کاذب را، نه مؤمن که خودش معترف است (329).

او دیگر مهر زدن به دهانش لازم نیست. او خودش اذعان دارد سر به زیر است. وای از قلدری! آن هم با خدا جل و علا.

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ) امروز دهانها را مهر می کنیم. کسی نمی تواند انکار حقی نماید. آنگاه دستها و پاهایش (یعنی سایر اعضا که برای نمونه دست و پا را ذکر می فرماید) اعضا و جوارح، گواهی می دهند به آنچه انجام داده اند چند جای از قرآن این معنی را ذکر فرموده است (330).

وقتی که اعضا و جوارح شهادت می دهند، بیچاره آدمی چه کند؟

بعضی گفته اند: این شهادت طوری است که گناهایی که انجام داده اند آشکار می شود. حالا به چه نحو است، خودش بهتر می داند. به اعضا و جوارح می گویند چرا بر علیه ما گواهی دادید؟ گویند: ما اختیاری از خودمان نداریم، خدا ما را گویا کرد .

خوش به حال کسی که همین جا با خدای خودش بسازد، پیش از اقامه شهود برای خدایش خاضع و خاشع شود. اقرار به گناه کند. خودش اعتراف کند: خدایا! بد بنده ای بودم. به زبان اعتذار عذری بیاورد:

کنونت که چشم است اشکی بیار زبان در دهانت عذری بیار
نه پیوسته باشد زبان در دهان نه همواره باشد روان در بدن
کنون بایدت عذر تقصیر گفت نه چون نفس ناطق زگفتن بخت ⁽³³¹⁾
اگر غلامی به پای خودش بیاید، سر به زمین گذارد، عذر گریز پائیش را بخواهد، مولا با او چه می کند؟ آن بنده گریز پایی که مأمور دنبالش فت با زور احضارش کرد، مستحق عقوبت است، مولا با او چه می کند؟ اینها اموری است وجدانی.

همیشه در خانه خدا باز است لیکن بعضی اوقات است که توسعه ای داده شده است غیر این ماه، شرایط دارد باید با نیت پاک و اخلاص بیاید؛ ولی در ماه رمضان شرایط کم است، همه را می پذیرند. بار عام است. قدر این ماه را بدانید در حال تمام شدن است. شهرالمغفرة است. هر چند مغفرت خدا همیشگی است لیکن در این مهمانخانه هرکس، هرچه باشد، هرچند واقعا سزاوار هم باشد، ولی به حرمت ماه رمضان او را می پذیرند. خدا به حرمت ماه رمضان مستحقین آتش را می آمرزد؛ چنانچه در خطبه شعبانیه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است ⁽³³²⁾ .

جلسه بیست و ششم: لزوم عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان

(هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ افْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ⁽³³³⁾)

آی انسان! آیا از شما عهد نگرفتیم که شیطان را نپرستید؟ یا مراد عهد عالم ذر هست یا عهد عالم فطرت و عقل است، یا مراد عهدی است که به لسان پیغمبران و کتابهای آسمانی خصوصاً خاتم انبیا محمد ﷺ توسط قرآن عهد گرفته شده است. هرکس قرآن را می پذیرد، شرطش این است که یکتاپرست باشد⁽³³⁴⁾.

مسلمان یعنی کسی که تعهد کرده تنها خدا را پرستد. شیطان و هوای نفس را نپرستد. اطاعت نکند مگر امر خدای را.

این است راه راست. صراط مستقیم یعنی توحید و یکتاپرستی: (وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا...). برای این که شنونده متنفر شود از شیطان پرستی، می فرماید: هر آینه گمراه کرده است گروه کثیری پیش از شما را، آیا عبرت نمی گیرید، تعقل نمی کنید، نگاه جلوتان نمی کنید که چه خلق کثیری را این شیطان گمراه کرده است. پیش از اسلام قوم عاد و ثمود و لوط و فرعون و نوح را یادآوری کنید.

هرکس در مدت عمرش چه اشخاصی را سراغ داشته و دارد که در دام شیطان افتادند و بی ایمان مردند، عمرشان را صرف هوا و هوس کردند، (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ⁽³³⁵⁾) شدند. یک عمر حمالی و مال روی هم گذاشتن و سپس خفه شدن. عوض این که عمرش را در بندگی خدا صرف کند، ملکات فاضله ای کسب کند، از مالش استفاده کند، تو عبرت بگیر ای عاقل!

(هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) .

این همان دوزخی است که وعده داده شده بودید .

مهار دوزخ در دستان ملائک

مطابق روایتی که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیده است:

جهنم یکصد هزار مهار دارد. هر مهاری به دست هزار ملک است ⁽³³⁶⁾ یک صد هزار ملک جهنم را رو به صحرای محشر می کشانند؛ چه منظره هول انگیزی است؟! شعله هایی که بلند می شود مانند قطعات کوه است که همه از ترس به زانو می افتند؛ ⁽³³⁷⁾ حتی خوبان جز خاتم انبیاء محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همه وانفسا دارند. اگرچه در روایات و آیات دیگر بشارتهایی داده شده که بعضی هستند از این هول و فزع در امانند ⁽³³⁸⁾ .

ولایت آل محمد امنیت از فزع قیامت

کسی که ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پذیرفته باشد، اگر مأمنی در مدت عمرش کسب کرده باشد، تحت حکومت مولاهایش بود، حالا در امان است. منادی ندا می کند این دوزخی است که وعده داده شده بودید. می گفتند بترسید حالا رسیدید:

(اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)

اصلو از صلوة به معنی دخول یا به معنی چشیدن است؛ داخل شوید یا بچشید عذاب قهر خدا را به آنچه کافر شدید.

بعضی از بزرگان در کلمه اصلوها (که در قرآن زیاد است، مثل آیه: (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى) نکته ای بیان کرده است: فرق است بین اصلوها و ادخلوها چنین برمی آید که اصلوها یعنی داخل شدن خاصی که در آن چسبیدگی است؛ یعنی خروج ندارد.

به جهنم رفتن دو جور است؛ دخولی که آخرش خروجی و نجاتی دارد. اصلوها یعنی بچسبید در جهنم که بیرون شدن ندارد. هرکس کافر بمیرد برای او اصلوهاست: (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى) (339) نمی چسبد به جهنم به قسمی که بیرون شدن برایش نباشد، جز کسی که تکذیب کرده است خدا را و پشت کرده است.

نجات یافتن مؤمن گنهکار

اما دیگران که منکر نیستند و تکذیب ندارند؛ ولی در راه و روششان غلط کاری هم دارند، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیده در کتاب عیون اخبار الرضا می فرماید:

گنهکاران اهل توحید؛ یعنی کسانی که با ایمان هستند؛ اما گناهانی هم دارند، انکار ندارند، ایمان هم دارد ولی لاابالی است، اینها در جهنم می روند ولی ماندنی نیستند، عاقبت بیرون می آیند به برکت شفاعت (340).

خدا قادر است به فضل و کرمش، با ایمان ما را از دنیا ببرد.

(اصْلَوْهَا الْيَوْمَ)؛ بمانید در آتش که دیگر بیرون آمدنی نیست به سبب کفری که داشتید .

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

امروز که قیامت کبری است، شما ای کافران! دهانتان را مهر می کنیم و دستهایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان به آنچه که انجام داده اند گواهی می دهد .

بسته شدن دهان دروغگو

در آیه شریفه نکاتی است. یکی راجع به (نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ) است. امام صادق علیه السلام می فرماید: راجع به کفار است. کسانی که با کفر مرده اند زبانشان

بند است؛ چون هرکس کافر است زبانش راست نیست. نه در دنیا و نه در آخرت. زبانش رهاست. دروغ می گوید. منکر می شود. مدعی می گردد. هیچ چیز زبان بشر را درست نمی کند جز ایمان قلبی و گرنه خودش را تزکیه می کند. ادعاها دارد. طبع بشر چنین است، ضرب المثل فارسی: کس نگوید که دوغ من ترش است. زبان کسی درست است که ایمان قلبی پیدا کرده باشد.

مروی است از خاتم انبیا محمد مصطفی ﷺ .

سوگند به حق آن کس که جان من به دست اوست! ایمان کسی از شما درست نمی شود تا وقتی که زبانش درست شود و زبانش درست نمی شود مگر وقتی که دلش درست گردد (341) .

مادامی که دل بیمار است، کبر دارد، خشوع ندارد، نادرست است، با دل نادرست زبان هم صحیح نیست. غیر از ادعا و تزکیه خود، پاک جلوه دادن خود، هنری ندارد: (... وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ... (342)) کسی که این جا کج است، در قیامت هم کج است، تا نامه عملش را نشانش می دهند، می گوید: این مال من نیست.

در قیامت کشف حق است: (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (343)) است. روزی که باطنها آشکار می گردد. الحاقه است. حقیقت محض است؛ لذا زبانی که باطل و کج است، مهرش می کنند و برای اقامه عدل و آشکار شدن حق، اعضا و جوارحش را گویا می کنند؛ دست و پا بگوید چه کردم و کجا رفتم؛ چشم به چه چیزها نگریسته؛ دل چه چیزها را جا داده است (344) . به قدری کشف می شود و آشکار می گردد که به هیچ وجه نمی تواند تکذیب کند؛ پای خودش می گوید من چنین جاهایی رفتم؛ حتی زبان خودش نیز بر علیه خودش گواهی می دهد.

گواهان متعدد در محکمه عدل الهی

روز ظهور عدل، تام و اتم الهی است، کوچکترین عمل خیرش محو نمی گردد: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ⁽³⁴⁵⁾).
اعضا برای ظهور عدل و اتمام حجت، گویا می شود.

در اسلام امر پروردگار است که اثبات هر موضوعی به دو شاهد عادل می شود؛ بینه حجت شرعی است؛ یا اقرار خودش یا دو گواه عادل بی غرض با شرایطش؛ اما فردای قیامت با این که خود این بشر آگاه است⁽³⁴⁶⁾، اقرار نمی کند لیکن این قدر گواه از در و دیوار می بارد که تسلیم می شود، چاره ای ندارد. نخستین گواهِش اعضا و جوارحش هست، آیا می تواند تکذیب اعضا و جوارحش کند؟ دومین گواه زمین است؛ هر گوشه ای از زمین گناه کردی، گواهی می دهد؛ چنانچه اگر عبادت کردی، شهادت می دهد⁽³⁴⁷⁾.

زمان نیز گواهی می دهد، عالم قیامت که عالم جمع است، عدد ایام عمر، مرحله ای از هستی پیدا می کند و گواهی می دهد چطور است. در دعای روزهای هفته از حضرت سجاد علیه السلام می خوانید:

ای روز! تو تمام شدی و گواه من خواهی شد به آنچه انجام داده ام .
از آن جمله کرام الکاتبین هم شاهدند؛ چنانچه امام هر زمانی، گواه است به اعمال اهل آن زمان؛ قرآن مجید هم می فرماید⁽³⁴⁸⁾ و در زیارت جامعه هم می خوانید و شهداء دارالفناء گواهان دنیایند. ائمه نسبت به اهل زمان خود گواهند بر اعمال اهل آن زمان، گواه محکمه عدل الهی باید حجة بن الحسن (عج) باشد. زمین و زمان، ملک باید باشد. از همه گذشته، اعضا و جوارح خود گنهکار باید باشد. وای اگر در این محکمه بنا شد من و تو بلند شویم.

عدم گواهی گواهان برای تائب از گناه

بشارتی از امام صادق علیه السلام رسیده. در اصول کافی در باب توبه می فرماید: هرگاه بنده ای گناهی کرد و سپس توبه کرد (توبه خاص از این گناه؛ چنانچه بعضی فرموده اند) امر می شود به کرام الکاتبین که دیگر فردای قیامت درباره اش گواهی ندهید؛ چون توبه کرده است. به زمین که در آن این گناه را کرده است امر می شود دیگر گواهی به گناهِش ندهد. شهود به امر پروردگار مأمور می شوند به ترک گواهی ⁽³⁴⁹⁾.

اگر سعی در انابه کرد، مأمور به گواهی بر پاکی او می شوند، گواهی می دهند پروردگار! این شخص العفوها داشت، استغفارها داشت، اعضا همه گواهی به خیر او می دهند ⁽³⁵⁰⁾.

اما اهل ایمان دهانشان باز است. بستن دهانها مال کسی بود که زبانش از گفتن یا الله گنگ بود؛ اما کسی که یک عمر می گفت: **(یاالله، لا اله الا الله حقا حقا تعبدا ورفا ایمانا و تصدیقا)**، این جا هم دهانش باز است. فوق همه شهدا، ذات بی زوال احدیت جل و علاست.

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) یکی از وجوهش این است که اثبات و انکاری که مورد اختیار باشد، گواهی اختیار نیست، هر چیزی را که دلش بخواهد اثبات کند یا انکار کند، دهانها مهر می شود، جز گواهی حق مطابق واقع، غیر از صدق، چیزی در کار نیست و صدق از اعضا و جوارحش آشکار می شود، از خود زبان هم صدق آشکار می شود، مهر از دروغ به آن می خورد.

کیفیت گواهی اعضا و جوارح

برخی تأویل برده اند و گفته اند: مراد، گواهی حال است، هر فردی، فردای قیامت که وارد محشر می شود و جنات و حالات وضعش گواهی می دهد

⁽³⁵¹⁾ که چکاره بوده است؛ مثلاً از زبانش آتش بیرون می آید، یا زبانش را بیرون آورده است با دندانش، زبانش را می جود و چرک و خون از آن بیرون می آید، می فهمد که او واعظ غیر متعظ و عالم بی عمل بوده است. و همچنین این وضع گواه شاهد دروغ است. یا یک نفر شکمش به قدری بزرگ است که نمی تواند از سنگینی تکان بخورد، این شخص، رباخوار است ⁽³⁵²⁾.

قیافه ها گواهی دهنده است به این که چه گناهی داشته است؛ چنانچه اگر پیشانی نورانی بود، می فهمند جای سجده است: (الغَرَّ الْمَحْجَلِينَ)؛ سفید پیشانیان در اثر سجده برای خدا، یا نامه عمل به دست راست، گواه است بر این که خیرش غالب بوده است.

خلاصه، عده ای معنی: (تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ) را به گواهی حال گرفته اند، به گواهی آیه: (يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ)

ولی تحقیق همان است که بیشتر مفسرین فرموده اند که علاوه بر گواهی حال، ظاهر آیه شریفه این است که سخن می گویند اعضا: (و تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ). از این واضح تر، آیه شریفه: (وَقَالُوا لِيَجْزُوهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ... ⁽³⁵³⁾) است.

پس از گواهی دادن اعضا و جوارح، آدم بیچاره به اعضایش اعتراض می کند چرا بر علیه من گواهی دادید؟ گویند: خدا ما را گویا کرد (که برهان مطلب همین قسمت از آیه است که خداوندی که همه چیز را گویا فرموده است، ما را گویا فرمود)

نطق، امتیازی برای بشر

علت این که برخی از آقایان مفسرین تأویل بردند، صرف استعجاب است. خیال کرده اند نطق، علت تامه اش زبان است که نطق دارد؛ اما دست و پا چگونه حرف می زنند؛ لذا تأویل برده اند به گواهی حال.

پاسخ این است که: نطق زبان نه به واسطه علت بودن زبان است بلکه خداوند به قدرت قاهره اش چنین قرار داده است که با خوردن زبان به مخارج حروف با کمک هوا، حروفی صادر گردد. صرف قرارداد خدا و صنع اوست نه این که علت و معلولی در کار باشد. اگر این است، که زبان الاغ و گاو خیلی بزرگتر است، پس معلوم می شود که نطق، قرارداد خدایی برای زبان انسان است، امتیازی برای بشر است (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... (354)).

از جمله گرامی داشتنهای خداست که عظمت خدا را که با عقلش درک کرده، زبان ترجمان فهمش شود. گویا شود به مدرکاتش (الله اکبر و سبحان الله) بگوید، حیوان که این ادراکات را ندارد تا بخواهد آشکارش کند.

هر عاقلی می فهمد که اصل نطق، اختصاص به زبان ندارد بلکه بگو عطای خداست نسبت به بشر. همین رب العالمین که این طور قدرت نمایی کرده، فردای قیامت به انگشت تو نیز همین کار را می تواند بکند. چه فرقی است میان این تکه از بدن با قطعه دیگر؟ یادت بیاید با همین انگشت، اشاره به فلان می کردی و مسخره می نمودی. یا با قلمت چه می کردی؟! مشتت را پر کردی بر سر مؤمنی زدی. مروی است: موهای بدن نیز گویا می شوند و گواهی می دهند. برهان دیگری در قرآن مجید ذکر فرموده است، همان آیه ای که اشاره کردیم، به اعضا و جوارحشان اعتراض می کنند چرا بر علیه ما گواهی می دهید؟ گویند: خدایی که همه موجودات را گویا فرموده ما را نیز گویا کرده است (355).

نطق، ملکوتی جمیع کاینات است؛ ملک یعنی ظاهر ملکوت یعنی سر و نهان. تمام اجزای عالم هستی که به نظر ما ساکت و صامتند از نظر ملکوت، گویا هستند (356).

بعد از مرگ، شخص به ملکوت می رود. اگر حالا می فهمید، غلغله ای در عالم هستی مشاهده می کرد. در و دیوار سبحان الله گویانند. اعضای بدن خودت هم تسبیح گویانند؛ البته مال عالم حس نیست؛ لذا بشر نمی فهمد (357)؛ چون در عالم ماده هستید، ادراک نمی کنید:

(يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... (358))

فردای قیامت، همان خدایی که تمام اجزای عالم را در ملکوت گویا قرار داده است، اعضای بدن را نیز به حسب ظاهر گویا می فرماید که هرچه انجام داده است بگوید.

کوچکترین عمل، محو نخواهد شد و در مقام گواهی هم گواهان تخلف نخواهند نمود. شهادت خود را درست و کامل ادا می کنند مگر نسبت به گناهیانی که از آنها توبه شده باشد، به حسب روایات گواهی ندارند.

سخنی از رسول خدا ﷺ پیرامون تسبیح خداوند

روایتی در تفسیر روح البیان نقل کرده است. خلاصه اش این است که:

رسول خدا ﷺ به زنها فرمود: علیکن بالتسبیح (359)؛ زیاد سبحان الله بگویید.

و در روایت دیگر فرمود:

در لیلۃ المعراج دیدم ملکی مشغول ساختن (ساختمان) است. خشتی از طلا و خشتی از نقره می گذارد، گاهی توقف می کند. پرسیدم چرا واقف می شوی؟

عرض کرد: هرگاه مؤمن سرگرم تسبیح است، این جا برایش ساختمان می کنیم، هر وقت ساکت می شود، ما هم می ایستیم (360).

لذا فرمود: در هنگام شماره تسبیح. در صدر اسلام که تسبیح معمولی امروزه نبوده بلکه با انگشت می شمردند. هر انگشت، سه بند دارد؛ لذا سی عدد تسبیح را می شود با بندهای انگشتان شمرد.

می فرماید: با بند انگشتان دستتان بشمارید. فردای قیامت از همین سر انگشتها می خواهند که گواهی دهند. بند انگشت هم گواهی می دهد: پروردگارا! با من می شمرد تسبیح و تحمید و تهلیل تو را .

تسبیح خاص خاک کربلا، پاره ای از بهشت

راجع به تسبیح، نخستین کسی که تسبیح درست کرد، صدیقه کبرا (علیهاالسلام) است. از احد، خاک قبر جناب حمزه سیدالشهدا را گل کرد و دانه تسبیح درست کرد و با آن ذکر خدا می نمود.

در زمان حضرت صادق علیه السلام آقا سفارش فرمود از خاک کربلا برای تسبیح بردارید، تسبیح از تربت حسین علیه السلام وقتی به دست گردانده می شود، هر چند ذکر هم نخواند، خودش اجر و ثواب دارد (361).

چون خاک کربلای حسین علیه السلام خودش تسبیح می کند، هر چند شخص خاموش باشد. شیخ شوشتری علیه الرحمه می فرماید: نه تسبیح عمومی که همه اشیا دارند بلکه تسبیح فوق العاده ای و خاصی دارد؛ چون قطعه ای از بهشت است: یا جابر! زر قبر الحسین علیه السلام بکربلا فانها قطعة من الجنة

ای جابر! به کربلا به زیارت قبر حسین علیه السلام برو، به درستی که کربلا پاره ای از بهشت است .

جلسه بیست و هفتم: آفت نابینایی و مسخ شدن مردم به اراده خداوند
 (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ * وَلَوْ نَشَاءُ
 لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ⁽³⁶²⁾).
 ظاهر آیه شریفه: (لَوْ نَشَاءُ...); اگر ما می خواستیم هر آینه محو می کردیم
 چشمهایتان را .

طمس به معنی محو است به طوری که آثارش نیز از بین برود. گاهی بینایی
 چشم از بین می رود گویند کور شده است. طمس؛ یعنی صاف شود نه حدقه و
 نه چیزی از چشم باقی نماند.

(فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ)؛ پس پیشی می گرفتند به راه راستی که هیچ کجی ندارد
 و لیکن نمی بیند: (فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ) کسی را که چشمش را گرفتند کی می تواند
 راه راست را طی کند.

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ)؛ اگر می خواستیم مسخ می کردیم ایشان را، مسخ؛
 یعنی تغییر دادن خلقت، به شکل زشت یا به حسب اصطلاح، صورت زیبای
 آدمیتشان را می گرفتیم و صورت زشت حیوان را به آنها می دادیم: (عَلَىٰ
 مَكَانَتِهِمْ)؛ بر سر جایشان؛ یعنی بدون معطلی فوراً این کار را می کردیم: (فَمَا
 اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ)؛ راه پس و پیش بر آنها بسته شده، نه می توانستند
 جلو بروند و نه برگردند.

تهدید کفار به عذاب قوم لوط

این دو آیه، بزرگترین تهدید از طرف خداوند است برای عموم کفار. هر چند
 به حسب ظاهر، موقع نزولش اهل مکه بودند؛ ولی مورد، مخصص نیست، عموم
 کفار هستند. هرکس خدا و آخرت را نپذیرفت، مسخره کرد و گفت: (... أَسَاطِيرُ
 الْأَوَّلِينَ⁽³⁶³⁾)؛ خرافات پیشینیان و کهنه پرستی است، هرکس خدا و آخرت را

نپذیرفت، خدا اگر بخواهد کورشان می کند، به قسمی که جایش هم صاف شود؛ چنان که نسبت به قوم لوط چنین فرمود:

وقتی که ملائکه های عذاب آمدند و بر لوط وارد شدند، قوم به خانه لوط می ریزند که این میهمانها را تحویل بده، لوط هم هرچه نصیحت کرد. فایده نکرد؛ لوط ناله کرد و گفت:

(... لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ⁽³⁶⁴⁾)

ای کاش! نیرویی داشتم می توانستم از خودم دفاع کنم .
یکی از ملائکه ها اشاره کرد، همه آنها کور شدند؛ کور منظمس؛ یعنی چشمهایشان صاف شد، جای چشم باقی نماند؛ (لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ) .
ای کسی که بی باک در گناه کردن هستی! چشم چرانی می کنی؟ خدا می تواند چشمت را طوری محو کند که اثری از آن نماند.

کور باد چشمی که تو را نبیند

نکته ای در این جاست؛ چرا در میان انواع بلاها طمس را ذکر فرموده است؟ شاید سرش این باشد که بلا، مناسب گناه است. کسی که حق را با این ظهور و آشکاریش، ندیده قرار می دهد، باید کور شود. می بینی قدرت خدا را، حیات و موت را، چطور منکر قیامت می شوی؟

روایتی در اصول کافی است، می فرماید از حکمتهای لقمان این است که می فرماید تعجب می کنم از کسی که منکر بعث و نشور قیامت است و حال آن که هر شبانه روز می میرد و زنده می شود (النوم أخو الموت⁽³⁶⁵⁾)؛

خواب، برادر مرگ است، وقتی می خوابی مرگ کوچک است و وقتی بیدار می شوی مثل این است که دوباره زنده شدی. تو هر شبانه روز، مرگ و حیات را می بینی و ندیده قرار می دهی. می گویی آیا پس از این که مردیم دوباره

زنده می شویم⁽³⁶⁶⁾ آن وقت پس از طمس، راه را نتواند تشخیص دهد: (فَأَنَّى
يُبْصِرُونَ)؛ چگونه می بینید؟

تا این نعمت از تو گرفته نشده، آیات قدرت خدا را بین بهره ببر. خدای
خودت را بهتر بشناس. برای حساب قیامت کاری کن.

دیگر اشاره به تعجیل در عقوبت است. کسی که در دنیا چشم دلش کور
است، فردای قیامت چشم او کور است⁽³⁶⁷⁾. بعضی ها را اگر بخواهیم همین جا
کور می کنیم مثل چشم دلش.

شکر نعمت چشم، عبرت است. آدمی که می بیند، غیر خر و گاو است، باید
عبرت بگیرد.

مسخ شدن برخی از انسانها به صورت خوک و میمون

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ...) . مسخ که تغییر شکل و خلقت به صورت زشت و
مهیب است و در اصطلاح، تبدیل صورت آدمی به حیوانی است؛ ولی در لغت
همان تغییر هیأت است به زشتی. روایت می فرماید:

(يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَىٰ صُورِ تَحْسِنِ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ) .

صورت خوک و میمون و موش و مار یا بدتر از اینها به قدری زشت است
که در روایت می فرماید: بوزینه و خنزیر نزد آن صورت، زیبا است. اگر
بخواهیم سرجایشان آنها را مسخ کنیم. ای کسی که راه انسانیت و تربیت دینی را
رها کردی، راه حیوانیت نفس و هوا را پیش گرفتی، پیش از قیامت همین جا در
جایی که قرار گرفته اند آنها را مانند صورت باطن شان کنیم، مسخ نماییم.

خوک، در شکم پرستی نمونه است. هرچه به دست آورد، در هر نجاستی سر
می کند و در شهوت رانی نظیر ندارد. گاه می شود با ماده اش فرسخها در حال
جمع شدن حرکت می کند. کسی که راه خوک را در جهت شکم و فرج دنبال

می کند، باک ندارد حرام باشد، باطنش خوک است، صورتش هم فردای قیامت خوک است. اگر خدا بخواهد همین جا هم تعجیل در مسخ او می شود.
مروری است از خاتم انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آیه شریفه: و نفرستادیم تو را مگر برای رحمت عالمیان (368).

یکی از جهات رحمت این پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که در امم سالفه، زشتیهای باطن، زود آشکار می شد. چه بسا اشخاصی که شکلشان عوض می شد؛ اما در این امت به برکت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خدا پرده روی کار انداخته است.

مسخ شدن عالم مال پرست

روایت دارد: عالمی اهل تورات و مدرس آن، همراه موسی بود. مدتی او را ندید. از جبرئیل احوالش را پرسید. عرض کرد: دم در نگاه کنید. سگی را می بینید، عجیب است چه شده باطن این طور آشکار شده است؟ جبرئیل گفت: این کسی بود که طالب مال بود.

آدم پول پرست باطنش حیوان است، مورچه حریص به جمع کردن آذوقه است. هرکس همتش جمع مال باشد، صورت ملکوتی اش هم حیوانی است. حدیثی عرض کنم.

در کتاب (رسائل، بخش) اسرار الصلوة شهید ثانی - اعلی الله مقامی - از خاتم انبیا نقل می کند:

(اما يخاف الذي يحول وجهه في الصلوة ان يحول الله وجهه وجه حمار)
(369)

کسی که در نماز نگاه این طرف و آن طرف می کند، رویش را به این طرف و آن طرف می کند، آیا نمی ترسد که صورتش را خداوند مانند صورت الاغ کند؟ شهید می فرماید: مراد، وجه قلب است. صورت ملکوتی اش مانند الاغی می گردد. نمی فهمد روبه روی چه کسی ایستاده است! چکار می خواهد بکند.

اقلا شباهتی با ائمه پیدا کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام، حسن مجتبی علیه السلام موقع نماز بدنشان می لرزید. اقلا بی ادب نباش. کسی که هیچ رعایت حضور نمی کند، با حیوان چه فرق می کند.

اگر بخواهیم می توانیم صورت ملکوتی اش را همین جا ظاهر کنیم؛ ولی در این امت به پس از مرگ افتاده است.

(یا من اظهر الجمیل وستر القبیح)

ای خدایی که خوبی و جمال را آشکار می فرمایی و زشتی و بدی را می پوشانی! .

خدایا! باطنم را مثل ظاهرم نیکو گردان. نکند یک عمر در دنیا مثل آدم بودم پس از مرگ، جزء جانوران باشم.

در روایت می فرماید: بعضی صورتشان آدمی است، ولی دلشان دل شیطان است .

جلسه بیست و هشتم: مهلت دادن خداوند به تبه‌کاران

(وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ * وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (370))

کلام در این دو آیه شریفه رسید به این جا که پروردگار، برای بیان استحقاق کفار و کسانی که منکر مبدأ و معادند، مستحق این دو نوع عقوبت اند. تعبیر (وَلَوْ نَشَاءُ)؛ اگر بخواهیم، می فرماید: ای کسانی که خدا به شما چشم داد تا آیات خدا را ببینید و عبرت بگیرید، از نباتات و رویدنیهای زمین، قدرت نمایی خدا را ببینید و چنانچه آخر سوره ذکر می فرماید، برهان برای معاد باشد؛ اما چه حیف که معمولاً در خود نعمت فرو می روند و نعمت ده را نمی بینند. بشری که خدا چشم به او داده ولی آیه (و نشانه های خدا را) نمی بیند حقیقت این است که کورش کنند؛ لذا می فرماید: (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا) .

اگر بخواهیم اینها سزاوارند که چشمشان صاف شود، آنگاه چطور می توانند راه را بیمایند، چگونه می بینند؟ ولی رحمت الهی مقتضی مهلت دادن است هر چند سزاوارند (که در عذاب آنان تعجیل شود. امام) زین العابدین علیه السلام در دعای روز جمعه عرض می کند: خدایا! نسبت به کفار و فساق، تعجیل در عقوبتشان نمی فرمایی، شاید برگردند (371) .

غرض، مهلت دادن خداست. کسی در عقوبت عجله می کند که محکوم از جکمش بیرون رود: (انما يعجل من يخاف الفوت (372)؛ اما خدایی که همه محکوم اویند، در عقوبت شتاب نمی فرماید. عذاب دوم: عذاب مسخ است:

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ)

سیر قهقرا برای کفار

کسی که از خدا دور است، صورت ملکوت و باطن او زشت ترین صورتهاست. اگر در شهوت فرو رفته باشد، از خوک زشت تر و مهیب تر است. اگر در جهات تقلید باشد، باطنش از میمون زشت تر است. متکبر، باطنش از مور کوچکتر و ضعیف تر است.

خداوند می فرماید: اگر بخواهیم باطنشان را آشکار کنیم می توانیم؛

(عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ) در هر جایی که هستند، در هر حالی که می باشند می توانیم زشتی شان را آشکار کنیم؛ ولی مهلت می دهیم تا عبرت بگیرند، برگردند. در دنیا اگر نگرفت، در آخرت آشکار می شود، چنان مسخشان می کنیم که نتوانند پیش و پس بروند.

وجهی درباره مسخ ذکر شده، مراد تحجر است که او را به پست ترین مراحلش برگردانیم. حالت جمادی مثل سنگ که نتواند حرکتی کند. روزی که کافر آرزو می کند ای کاش! همان خاک نخستین بود ⁽³⁷³⁾ و بشر نشده بود. وجه دیگر همان زشتی باطن است، آن را آشکار می کنیم به طوری که نتواند با آن وضع مضمی؛ بگذرند، دنبال کاری بروند: (لَا يَرْجِعُونَ إِلَىٰ حَالَةِ الْأُولَىٰ)؛ نتوانند به خودی خود این حال را از خود دور کنند.

عمر طولانی و بازگشت به حال نخستین

آنگاه برای استدلال قدرت که اگر بخواهیم این کار را می توانیم بکنیم، می

فرماید:

(وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ)

خدایی که به تدریج تو را به حالت زشتی نخستین برگرداند، می تواند یک باره این کار را بکند.

انسان از اول تولد، قوایش رو به نیرومندی و قوت است. اکثر تا سن چهل، بعضی تا 33. از چهل به بعد رو به نکس و تنزل است تا اردل العمر آخر کار که دیگر، قوا از کار می افتد؛ چشم از کار افتاده، گوشش نمی شنود، دست و پا نیرو ندارد. خداوند برای نمونه بعضیها را نگه می دارد تا همه بدانند اگر بمانند چگونه به حال نخستین بر می گردند (374).

بچه یک روزه هنگام تولد نه چشمش می ببند، نه گوشش می شنود، نه فهمی دارد، مثل کرم خاکی تنها حس ذائقه و لامسه ای دارد. حواس دیگر به تدریج نصیبش می گردد، آخر کار می شود مثل بچه هنگام تولد اگر عمر طولانی پیدا کرد، بینایی چشم و شنوایی گوش نیز از بین می رود و حافظه کار نمی کند.

آن خدایی که این کار را به تدریج می کند، هنگام پیری، قوا را می گیرد، می تواند این کار را بکند؛ چشم و گوش و حافظه و غیر ذلک را بگیرد، دلیل این که: (لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا... وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ...) این است که هنگام پیری این کارها را می کنیم.

علاوه بر این که این آیه برهان برای قبل است، موعظه ای برای مسلمانان است.

بهره بردن از نعمت جوانی

ای جوان ها! تا هنوز به نکس نرسیده از عمرتان، از نعمت جوانی، بهره ببرید. بدنتان صحیح و قوا سالم است، تا گوش کار می کند، معارف و مواظ رابشنوید، تا هنوز چشمت کار می کند، آیات خدا را نگاه کن عبرت بگیر. حدیث و قرآن بخوان. تا هنوز پا حرکت می کند به مجالس علم و حضور عالم

و مساجد و مشاهد مشرفه، مشرف بشو، در هر حالی از حالات رکوع و سجود و قیام همین است، از قوا استفاده کنید.

مروی است: امام صادق علیه السلام در سجده (پانصد مرتبه راوی شمرده) پانصد مرتبه سبحان الله و بحمده و استغفرالله می فرمود ⁽³⁷⁵⁾.
در کشف الغمه می نویسد:

حضرت سجاد علیه السلام هزار مرتبه غلامش می شمرد که خواند: لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله تعبدا و رقا ⁽³⁷⁶⁾.

اما عمر که رو به بالا رفت، دیگر این قوا نیست. نمی تواند در سرما نصف شب بلند شود، وضو بگیرد، ساعتی در سجده بماند.

غنیمت شمردن پنج چیز قبل از پنج چیز

در عین الحیوة مجلسی منقول است از خاتم انبیا محمد صلی الله علیه و آله:

یا اباذر! اغتنم خمسا قبل خمس: شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک ⁽³⁷⁷⁾

پنج چیز را قبل از این که ضدش برسد، غنیمت شمار، جوانی را پیش از پیری. از اول تکلیف شروع می شود تا حداکثر سی و سه تا چهل، از چهل به آن طرف در سن شیخوخیت می افتد. ای کسانی که هنوز چهل ساله نشدید، قدر بدانید. جوانیتان را در باطل نگذرانید. در کودکی پستی، در جوانی مستی، در پیری سستی، پس خدای را کی پرستی؟

بی نیازی را قبل از نیازمندی دریاب، پیش از آنکه نتوانی. هر خیری که بتوانی زود انجام بده.

آدمی که سالم است باید از سلامتی بهره ببرد پیش از آنکه از او گرفته شود، بیمار شود.

یکی از اهل علم، حادثه ای برایش پیش آمده بود، نمی توانست حرف بزند، حالت سکنه ای عارضش شده بود. ای زبانهای گویا که به آسانی زبانتان می جنبد! وقتی می آید که آرزو می کنی کلمه ای با این زبان بگویی نمی توانی، پس حالا غنیمت شمار.

آدمی در زندگی در معرض آفات است. هر فردی برایش پیشآمدهایی می شود. اسباب اشتغال فکر می گردد. کسی که فارغ البال است زود با یاد خدا و آخرت بار سفر می بندد پیش از آنکه سرگرمیها نگذارد. از همه مهمتر زندگی پیش از مرگ را غنیمت شمار.

هر نفس زانفاس عمرت گوهریست آن نفس سوی خدایت رهبریست ⁽³⁷⁸⁾
(و استعملنی بما تسئلنی غذا عنه و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له ⁽³⁷⁹⁾).

دعای زین العابدین علیه السلام است. جدا آن را از خدا بخواه. خدایا! آنچه فردای قیامت از ما پرسش می شود، ما را موفق بدار. انجام واجبات و ترک محرمات. چند روزی از عمر که باقی مانده، فراغتی ده که همه اش به بندگی تو بگذرد.

قوت و ضعف انسان

از اول قرار گرفتن نطفه در رحم، از اول تکوین لحظه به لحظه رو به اشتداد و پیدایش قوای بدنی است تا خلقتش در چهار ماهگی کامل گردد. پس از دمیده شدن روح در بدن، آماده پیدا شدن قوای حیوانی می گردد ⁽³⁸⁰⁾.

آخرین سنی که منتهای شدت قواست به حسب روایتی که از امام صادق علیه السلام رسیده است، سن 33 سالگی است. و شاید ناظر به اکثر خلق باشد که می فرماید کسی که سنش 33 سال باشد (بلغ **أشده**) است، به سن کمال رسیده است. از 33 تا چهل، سن وقوف است. قوا نه زیاد می شود نه کم. آن حدی که پیدا شده از چهل به بعد قوس نزول است، اول نکس است ⁽³⁸¹⁾.

نکس، به معنی برگشتن و عقبگرد است. اینک از قوه به ضعف می رود. همین طور که از اول کم کم زیاد شد تا سن سی سالگی، با کمال قوه ای که داشت از چهل به بعد به تدریج کم می شود. آنچه به او داده شده از او پس گرفته می شود (382). از بچگی چقدر طول کشید تا دندان درآورد، حالا به تدریج دندانها را پس می گیرند. نکس در خلق، یعنی در اعضا و جوارح، نقصان پیدا می شود تا به حدی می رسد که سن خرافت است و دیگر چیزی نمی فهمد (383).

بروز ضعف در انسان

بعضی این طور بیان کرده اند:

از سن چهل، اول تنزل و گرفته شدن قواست؛ اما ظهورش در خارج که آدمی خودش بفهمد، سال به سال می فهمد؛ مثلاً عکسی از خودش در رأس 41 سالگی بگیرد و خصوصیات قوای بدنی خود را یادداشت کند، سال بعد در همان وقت عکس دیگر و معاینه دیگر بکند، آن وقت متوجه می شود چقدر ضعف و فتور پیدا کرده است. از سن پنجاه تا شصت، ماه به ماه آشکار می گردد؛ هر ماه که می گذرد، می فهمد که سرنگون می شود. از شصت تا هفتاد، هفته به هفته آشکار می گردد. از هفتاد تا هشتاد، روز به روز ضعف خود را متوجه می شود. از هشتاد تا نود، ساعت به ساعت. از نود تا صد، نفس نفس نکس و عقبگرد واضح می گردد.

اگر بماند و طول بکشد، عاقبتش مثل همین حالات نخستین در گهواره اش می شود ادراکات از بین رفته و هیچ نمی فهمد؛ البته اکثر مردم چنین هستند؛ ولی بعضی زودتر از چهل، اول ضعیف می شود. یا برخی از معمرین نکس آنها خیلی دیرتر از مردم معمولی می شود؛ ولی مطابق روایت مروی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله : عمر امت من میان شصت سال و هفتاد سال است (384).

روایت شریف دیگر:

بین الستین و السبعین معترک المنایا (385)

شصت ساله ها در میدان مرگ هستند، معرکه موت .

در جلد دوم بحارالأنوار است (386) که راوی می گوید:

همواره امام صادق علیه السلام بیرون مدینه در خدمت حضرت بودیم. آقا نگاهی به کوه احد افکند، به راوی فرمود: شکاف کوه را می بینی؟ گفت: بلی. فرمود: اما من دیگر نمی بینم! گفت: چه شده؟ فرمود: پیر شده ام. ضعف بصر، نشانه پیری است. نشانه دومی، خمیدگی پشت و سوم سستی ساق پاست .

(أَفَلَا يَعْقِلُونَ) نخستین تعقلی که بر بشر واجب است آن است که از این موضوع نکس، یقین کند که مخلوق است، مقهور است (387). جلو چشمت می بینی از گهواره تو را به کجا آورد و بعدش هم دوباره رو به ضعف آورد، پس بدان، تحت تربیت دیگری هستی، جوان می کند، پیر می کند، قوه می دهد و می گیرد، دست من و تو نیست.

سه درخواست شاهزاده از اسکندر

داستانی راجع به اسکندر ذکر می کنند که به یکی از شاهزادگان ممالکی که تسخیر کرده بود، گفت:

ملازم و همراه من باش و آنچه بخواهی به تو می دهم. گفت: تنها سه حاجت

دارم برای من تأمین کن:

اول: این که جوانی مرا نگهدار.

گفت: من مال خودم را نمی توانم نگهدارم.

دوم: عافیت مرا نگهدار.

سوم: بقای مرا تضمین کن.

گفت: این چیزهایی که تو می گویی از من نمی آید، از هیچ کس هم نمی آید.

این کارها از مبدأ قدرت ساخته است. همه طبیبها با همه وسایل از مرگ نمی توانند جلوگیری کنند، پس بدانند بنده مقهورند، مملوکنند (388).

لزوم تعقل از گذر عمر

از نکس عمرتان تعقل نمی کنید تا بدانید آورنده و برنده، نگاهدارنده، قوه دهنده و گیرنده همه اش اوست. من من را کنار بگذار. همان طور که واقعا بنده ای، راه و روش هم بنده وار باشد.

نکته دیگر، از این نکس تعقل نمی کنید که منتهی به فنا می شود؛ بنابراین، تا هنوز به نکس نرسیده، سرمایه ای پیدا کنی. عمر باقی بیابی. چراغی که می خواهد خاموش شود، زود لامپ یا چراغ نفتی دیگر یا نفت پیدا کن تا وقتی خاموش شد، چیزی داشته باشی. عمر تا هنوز فنا نشده کاری برای خودت بکن؛ لذا گفته اند: تا سن به چهل نرسیده سعی کنید ملکات پسندیده پیدا کنید بلکه عبودیت و معارفی نصیبش گردد. از چهل به بعد زیاد شدن آنچه دارد می باشد.

جلسه بیست و نهم: کیفر کفار و مشرکین در سرپیچی از فرامین الهی
 (وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ * وَمَنْ
 نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (389))

فرمود: (لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا) اشاره به استحقاق کفار و مشرکین است که این قدر آیات بینات بر آنها خوانده می شود، سرپیچی می کنند؛ چشم دلشان را کور کرده اند، جا دارد ما نیز آنها را کور کنیم به قسمی که مسیرشان را تشخیص ندهند؛ چنانچه سزاوارند آنها را مسخ کنیم، سرجایشان خشکشان کنیم؛ مثل سنگ که راه پیش و پس نداشته باشند، نه به جلو بتوانند بروند نه برگردند. حقشان است. کسی که از این همه موعظه و نصیحت، تکان نمی خورد، صورتشان هم مثل دلشان گردد.

یا این که باطنشان که خوی حیوانی و زشت است، یا سبع و درنده هستند و بهتر این است که ظاهرشان را مثل باطنشان سازیم، مثل اصحاب سبت که صبح کردند در حالی که به صورت میمون و خنزیر شدند. اگر بخواهیم می توانیم؛ اما حکمت الهی بر این است که مهلتشان داده شود، شاید برگردند (390).

اگر بنا شود هر بشری تا گناه می کند، او را به عقوبت بگیرند، زندگی در زمین میسر نمی شود (391) بلکه باید مهلتش داد، شاید پشیمان شود، بر فرض پشیمان هم نشود، مگر از ملک خدا می شود فرار کند؟ گنهکار کجا برود که از ملک و حکومت خدا بیرون باشد، در هر آنی خدا قادر است از او انتقام بگیرد. لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

حسین علیه السلام دستهای چسبیده را باز می کند

یک نفر بی باک بود که از نظر و لمس اجنبیه پرهیز نمی کرده تا جایی که در مسجد الحرام نیز مرتکب این گناه می شد. در حجر اسماعیل؛ جایی که مردم

استغفار و دعا می کنند، زنی به پرده کعبه چسبیده دستهای خود را به پرده گرفته بود، این مرد دستش را روی دست آن زن گذاشت؛ ناگهان دستها به هم چسبید، رسوایی به بار آمد. بنابر آنچه در مناقب نقل کرده است، نزد قاضی در مسجد می برند. قاضی گفت: جز این که با کارد این دو دست را از هم جدا کنیم چاره ای نیست، همه حیران هستند.

اوقاتی بود که حسین علیه السلام به مکه آمده و در این هنگام به مسجد تشریف آورد. این دو نفر را خدمت ابی عبدالله علیه السلام آوردند. حضرت، اول از مرد عهد گرفت که دیگر این گناه را ترک نماید؛ آنگاه حضرت دعا فرمود، دست مبارکش را به میان آورد و آن دو دست را جدا فرمود.

فرجام بی احترامی به نماز

در جلد 48 بحار مروی است که:

زنی، ضره یعنی هوو داشته. شوهرش زن دیگری داشته. نوعا در کمین رقیبش بود. روزی شوهرش وارد منزل شد در حالی که این زن مشغول نماز بود، رفت رو به سمت زن دیگرش. زن در حال نماز رویش را برگرداند ببیند شوهرش چه می کند، صورتش به همان حال ماند.

شهید ثانی هم این روایت را نقل کرده است:

کسی که در نماز صورتش را برمی گرداند، به این طرف و آن طرف می کند، آیا نمی ترسد که خداوند صورتش را به شکل الاغ بگرداند ⁽³⁹²⁾؟! شهید می فرماید: شاید اشاره به وضع باطن باشد که صورت باطنی اش به شکل الاغ گردد.

زن بیچاره دست به دامن شوهرش شد بلکه طبیبی بیاورد. هر جا اهل اطلاع بود گفت. اگر کسی بخواهد صورتش را به فشار برگرداند، با خرد شدن استخوان گردنش همراه است.

او را خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آوردند. امام علیه السلام امر به توبه فرمود. پس از این که توبه صادقانه کرد، دست مبارکش را پیش آورد و صورتش را برگرداند (393).

و جوب نهی کردن از روزه خواری

آی گنهکاران و بی باکان! شنیده شده روزی خوری آشکار، عادی شده است. آیا دکاندارها مسلمانند؟ روزه خوری آشکار را می بینند و ساکت می نشینند؟ به قول علی علیه السلام که می فرماید: میت الاحیاء؛ ای مرده متحرک؛ یعنی ای کسی که گناه علنی را می بینی و نهی نمی کنی! باک نداری؟ باید نهی کنید؛ حتی اگر طرف، مسافر هم باشد، حق ندارد علنی چیز بخورد.

دلیل بر این که می توانیم تغییر خلقتشان دهیم، همین تغییر (انسانها به جوانها و پیرهاست): (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ) .

پاداش احترام کردن به کهنسالان

اسلام سفارش پیرها را زیاد فرموده است. بر هر مسلمانی واجب است رعایت پدر و مادر پیر را بکند. اگر اسباب ناراحتی آنان را فراهم کردی اولاً: از آثارش در همین دنیا خودت نیز ممکن است مبتلا بشوی، از این گذشته، خطر عاقبت به شری است.

به علاوه، بر هر مسلمانی اکرام پیرها واجب است. هرکس مویی در اسلام سفید کرد بر همه اکرامش لازم است. نمی تواند راه برود، زیر بغلش را بگیرد، احتیاجی دارد، برایش فراهم کرده رفع نیازش بکنید. از چیزهایی که موجب امن

از فزع اکبر در قیامت می شود: (اکرام ذی شیبۃ فی الاسلام)؛ گرامی داشتن مویی که در اسلام سپید شده، است.

(أَفَلَا يَعْقِلُونَ) کسی که مسخ تدریجی را می بیند آیا پی به قدرت خدا بر طمس و مسخ نمی برد؟ نگاه عکس جوانی ات بکن و سپس نگاهی هم در آینه بنما، می توانیم او را به صورتهایی برگردانیم که بوزینه ها و خنزیرها نزد او زیبا باشند.

نیرومندتر شدن ملکات در کهنسالی

آدمی دارای دو جنبه است خلق و امر: (... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ⁽³⁹⁴⁾) بدنی دارد و روحی. موضوع نکس به واسطه پیری راجع به خلق است. قوای جسمانی رو به ضعف می رود تا پست ترین مراتب که سن خرافت است که مثل بچگی او می شود.

اما روح آدمی، اگر کسی از اول جوانی اش جهت روحش را تقویت و تکمیل و تزکیه و تصفیه کرد تا سن چهل سالگی، خودش را اصلاح کرد، آدم شد؛ یعنی از پول پرستی، زن پرستی، ماده پرستی خلاص و مستقل شده، موحد و یکتاشناس گردیده، غیر خدا را مؤثر نمی داند، حرص و حسد و بخل و نفاق و کینه ندارد، دیگر اذیت نمی کند. سگ، پای آدم را می گیرد نه آدم. بعضی هستند با زبانشان کار دندان سگ را انجام می دهند، با این تفاوت که سگ، بدن را متأثر می کند؛ اما این آدم دل را جریحه دار می کند.

خلاصه، اگر کسی در جوانی اش اصلاح شد، به تدریج پاک می شود تا ملکه اش گردید، ملکاتش از چهل سالگی به بعد کامل تر و بیشتر و بهتر می گردد.

وای اگر در جوانی اش بی بند و بار شد! به هر حرامی روی آور شده خودخواه و خودپرست و راحت طلب شده است. به چهل سالگی که رسید، این ملکات قوی می شود.

مروی است: کسی که چهل سالش شد و اصلاح نشد، شیطان پیشانی اش را می بوسد، می گوید به قربان کسی که دیگر امید خیری به او نیست ⁽³⁹⁵⁾.

بالآخره: (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ) - (لا في الأمر) هرچه بدنش رو به زوال و سستی است؛ ولی روحش در پیری، قوی تر می شود در آنچه در جوانی اش بوده است. اگر در جوانی اش کمالات آدمی را تحصیل کرده باشد؛ سخاوت، کرم، عفو، در سن پیری سخاوتش بیشتر می شود. حاضر است جانش را در راه خدا بدهد. هنگام ملاقات ملک الموت با شوق تمام، جان می دهد. این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بیینم و تسلیم وی کنم وای به آن بدبختی که مال را پنهان می کرد! خرج نمی کرد. در پیری بخل و حسدش قوی تر می گردد.

مؤمن که نود ساله شد، ندا می رسد:

(يا أسير الله في الأرض قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر ⁽³⁹⁶⁾) .

ای اسیر خدا در زمین! خدا گناهان گذشته و آینده ات را بخشید .

خلاصه، در سن پیری، عجز از سر تا پا می ریزد؛ لذا در شرع سفارش شده:

ای مسلمانان! به پیرها احترام کنید، ترحم کنید، اکرام نمایید ⁽³⁹⁷⁾ .

ثبت عبادات جوانی در سنین کهنسالی

پیرهایی که منحنی شده اند، خدا به برکت آنان بلا را از شهر و آبادی دور می کند؛ چون مورد رحم خدایند. اگر در جوانی قدردانی کرده باشد، در سن پیری که افتاده است، همان اعمال جوانی اش را برایش ثبت می نمایند.

مروی است: هرکس در سن پیری عباداتی که در جوانی می کرد و حالا نمی تواند بکند، برایش مرتب ثبت می نمایند. در جوانی دو ساعت تهجد داشت، حالا پیر است و ضعیف، نمی تواند، برایش ثبت می گردد .
ای کسانی که سنتان به چهل هنوز نرسیده! دست و پایی بزنید که بعدها نتیجه اش را خودتان می برید.

دو رشته تعقل را یادآوری کردیم؟ خداوند توفیق تعقل عنایت فرماید. زین العابدین علیه السلام عرض می کند:

خدایا! مادامی که عمرم در بندگی تو صرف می شود، عمرم ده و هنگامی که عمرم چراگاه شیطان می شود، در معصیت تو می خواهد صرف شود، از راه بندگی ات جدا گردم، زود مرگم بده پیش از آنکه غضب تو شامل حالم گردد و مستحق عقوبت گردم ⁽³⁹⁸⁾ .

جلسه سی ام: تهمت‌های ناجوانمردانه به پیامبر خدا ﷺ

(وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (399))

پس از آنکه نسبت به منکرین خدا و انبیا و معاد، تهدیدهایی را بیان فرمود، اگر بخواهیم آنان را کور یا مسخ می‌کنیم، آنگاه تهمتی که مشرکین به محمد ﷺ می‌زدند، رد می‌فرماید. هر باطلی در برابر حق، چون حربه ای ندارد، به تهمت می‌چسبد، برای این که وارونه جلوه دهد؛ خودش را حق و طرف را باطل نشان دهد، تهمت می‌زند تا بخواهد ثابت شود در میان بشر، عده ای گمراه شده اند؛ چون همه اهل تحقیق نیستند، چه بسا با یک حرف می‌پذیرند. تهمت اثر ندارد.

مشرکین مکه در برابر خاتم الأنبياء و پیشرفت اسلام و توجه دلها به قرآن، جوانها بت پرستی را مسخره می‌کردند. از پدر و مادرها کناره می‌گرفتند. دور هم جمع شدند چه کنیم در برابر محمد ﷺ. ولید - که بزرگترشان است - در مجلس گفت کاری نمی‌توانیم در برابر محمد ﷺ و قرآن کنیم جز این که بگوییم سحر است. این حرف را شایع کنیم که محمد ساحر و سحرش هم قرآن است. اگر کسی پرسد اولاً مردم که نوعاً اهل تحقیق نیستند، بر فرض اگر کسی پیدا شد و پرسید کجایش سحر است؟ باید بگویند چون تفرقه می‌اندازد. همان طوری که ساحرها جدایی می‌اندازند، محمد هم بین پدرها و مادرها با جوانها جدایی انداخته است؟ جوانهای ما را از بتکده جدا کرده است.

مدتی گذشت و این تهمت کهنه شد. تهمت دیگری بستند، گفتند: او شاعر است. در این آیه شریفه این افترا را رد می‌فرماید؛ لذا بحث ما راجع به موضوع شعر و شاعری است. اصلاً شعر یعنی چه؟ شعر، قضیه؛ یعنی موضوع و محمولی است که واقعیت ندارد و از قضایای تخیلی است. صرف توهم است بدون این که

در خارج واقعیتی داشته باشد. آن را در وزنهای مقرر که در فن آن ذکر شده با سجع و قافیه بیاورند. وزن هم برای شدت تأثیر است برای این که بیشتر اثر کند، زرق و برقش می دهند که همان رعایت وزن مصرع و قافیه است؛ مثلاً یکی به دیگری می گوید: اینها همه اش شعر است؛ یعنی مطالبی است که حقیقت ندارد. در ضمن الفاظ زرق و برق دار ذکر شده است به طوری که مشهور شده از احسن اوست اکذب او؛ مثلاً فردوسی در شاهنامه اش درباره جنگ رستم و اسفندیار در آن وقتی که رستم به میدان آمد، در اثر جنگ زیر سم اسبها می گوید:

ز جور مخالف در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت
یک طبقه زمین رفت آسمان و شد شش و آسمانهای هفتگانه هم شد هشت!
هرچه دروغ تر باشد، جالب تر است؛ لذا در مدح و ذم وضع عجیبی شعرا داشتند، با قصیده ای ظالمی را عادل درجه یک، یا بیچاره عادل را آدم ظالم معرفی می کردند.

به هر حال، به پیغمبر می گفتند شاعر هستی. شما یک آیه ای در این قرآن پیدا کنید که واقعیت نداشته و تخمین باشد:

(وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ)

ما نه به او شعر دادیم و نه او سزاوار شاعری است .

پیغمبر، معلم آسمانی بشر است؛ آموزنده، شاعر به خیال اندازه است، کدام شاعر، علم و کمالی به اجتماع می دهد.

در قرآن، شعر و شاعری مذمت شده است ⁽⁴⁰⁰⁾ و شاعران، پیروی می کنند ایشان را گمراهان. آیا نمی بینی که ایشان در هر وادی سرگشته می روند و می

گویند آنچه انجام نمی دهند، مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته بجای آورند....

پس معلوم گردید مقصود از شاعر و شعر مذموم چیست؟ یعنی کسی که قضیه دروغ و تخیلی را در الفاظ مسجع و مقفی بگوید و اما اگر کسی قضیه حقی را که الفاظ مسجع و مقفی داشته باشد بگوید، مانعی ندارد. موعظه یا مدح اهل بیت یا مراثی ایشان به شعر گفتن چون اثرش به مراتب بیشتر است، مطلوب است؛ لذا در قرآن مجید بلافاصله استثنا فرموده است:

(**الا الذین ءامنوا**) از شعرای مذموم استثنا شده اند اهل ایمان و کار نیک.

شاعری که زبانش را از دروغ و مدح کسی که سزاوار مدح نیست یا مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست، بسته است.

قصیده ای می گفتند در مدح ظالمی سراسر دروغ و مدح بی جا و مبلغ هنگفتی از بیت المال مردم بیچاره می گرفتند. اگر کم می داد، قصیده ای در مذمتش می گفتند؛ نظیر بعضی از روزنامه نویسیها در زمان ما. شاه مخلوع در سال، میلیونها دلار به خارج می فرستاد برای روزنامه ها و مجلات خارجی تا این که حقایق را ننویسند بلکه وارونه جلوه دهند، تعریفش کنند.

به هر حال، روزنامه نویسیها هم مانند شعرا می توانند با این قلمشان تأیید حق کنند. به عالم اسلام و مسلمین خدمت کنند؛ چنانچه می توانند با قلمشان حق را بکوبند، اسرائیل را تأیید کنند.

انحراف حسان پس از رحلت پیامبر ﷺ

اشعار سعدی مخصوصاً در مواعظش، نه آن شعری است که مذموم باشد و در اسلام مذمت شده باشد. می فرماید: شکمی که از چرک و خون پر شود، بهتر از شکمی است که از راه شعر و شاعری پر شود. شعری که در مسجد و ایام جمعه

مکروه است نه آن حقایق و فضایل اهل بیت و مراثی و مواعظ است، قبایح دشمنان اهل بیت و مشرکین را ذکر کنند. در صدر اسلام مشرکین، شعرا بی داشتند که به رسول خدا ﷺ و اسلام بد می گفتند. چند نفر از شعرا که مسلمان شده بودند، اشعاری در برابر آنها می گفتند که آتششان می زدند. هرچه خلاف اسلام بود، می کوبیدند.

در تفسیر مجمع نقل کرده پیغمبر در مسجد النبی ﷺ امر می فرمود حسان به منبر برود و اشعارش را در هجو مشرکین بخواند. یک بار پس از آن که اشعارش را خواند، فرمود: این شعر تو از تیرهای زهرآلود، اثرش بر مشرکین بیشتر است. و همین طور هم بوده است. در غدیر خم هم اشعاری در قضیه خلافت و وصایت علی علیه السلام گفته اند. در همین مورد است که به حسان فرمود: مادامی که کمک ما می کنی، مؤید به روح القدس هستی .

و اشاره به انحراف حسان پس از پیغمبر است که به سمت معاویه کشیده شد و راستی از معجزات پیغمبر است که به طور مطلق دعایش نفرمود. حسان در آخر عمر، طرف معاویه رفت و اشعاری در مدح معاویه و مذمت علی علیه السلام نیز سرود!! عاقبت به شر شد؛ لذا پیغمبر فرمود: مادامی که در جاده حق هستی، کمک حق می کنی، مؤید به روح القدس هستی .

اگر کسی حق بگوید، راستی موعظه کند، بسیار ممدوح و مورد لطف است.

حکایت جالب سید مرتضی و حسین بن حجاج (شاعر اهل بیت)

به مناسبت روز نوزدهم از علی علیه السلام بگویم. در سنه 300 هجری، مسعود بن آل بویه به نجف اشرف آمد. عضدالدوله، گنجی پیدا کرده بود می خواست قبر علی علیه السلام را بسازد؛ لذا مسعود را به نجف فرستاد و سرگرم بنا و تعمیرات و

تأسیسات شد. در همان اوقات، شاعر روزگار جناب حسین بن حجاج از شعرای فصیح عرب که فضایل علی علیه السلام را آشکار می کرد، اشعاری به مناسبت تعمیر قبر گفته بود. در مجلس رسمی با حضور آل بویه و سید مرتضی تقیب سادات قصیده اش را خواند:

یا صاحب القبة البيضاء فی النجف ⁽⁴⁰¹⁾

راستی شعرش هم عجیب است. فضایل علی علیه السلام را در این اشعار جمع کرده بود. هر شعرش اسباب روشنایی چشم دوستان و کوری چشم دشمنان علی علیه السلام بود. همین طور که می خواند، رسید به جایی که طعن بر خلفا ابی حنیفه و خلاف تقیه بود؛ لذا سید مرتضی به ملاحظه تقیه، نهیب کرد و گفت: کافیت . حسین شاعر با ناراحتی مجلس را ترک کرد. به جای احسنت و آفرین وصله و خلعت، او را نهیب دادند. محزون و غمگین به خانه رفت. شب در عالم رؤیا علی علیه السلام را دید، فرمود:

یا بن الحجاج! ناراحت نباش، من برای جبرانش دستور دادم فردا سید نزد تو بیاید و سرجایت بنشین تا احترامت نگهداشته شود .

سید مرتضی خیلی جلیل القدر است. به حسب ظاهر هم تقیب سادات و بزرگ علویهاست. شب در خواب، جدش علی علیه السلام را دید در حالی که بر او خشمناک است. گفت: یا مولای! من فرزند و مخلص شمایم، چه شده مورد غضب شما شده ام؟

فرمود: چرا دل شاعر ما را شکستی؟ (شاعرهای اهل بیت جانسان را به کف دستشان گرفته بودند. راستی جانسان در خطر بود؛ لذا سخت مورد علاقه اهل بیت بودند) فردا می روی از او عذر می خواهی و به علاوه سفارش او را به ابن بویه می کنی (تا جایزه فراوانی به او بدهد .)

سید هم با آن جلالت قدرش، خودش برخاست به در خانه ابن حجاج رفت. ابن حجاج از داخل خانه صدا زد: آن آقایی که شما را فرستاده است به من هم امر فرموده است از جایم برنخیزم. سید هم پاسخ داد سمعا و طاعة. بر او وارد شد و معذرت خواست و او را با خود نزد آل بویه برد و معرفی اش کرد که مورد نظر آقا علی علیه السلام است، خلعت و انعام مستمر برایش مقرر داشت. برگردیم. غالباً شعر، دروغگویی و دروغ پردازی است. قرآن صدق محض است؛ جدا کننده باطل از حق است ⁽⁴⁰²⁾.

قرآن یادآور خدا و آخرت

شعر جز غفلت از خدا و آخرت چیزی نیست، در حالی که قرآن یادآور خدا و صفات و افعال خدا و آخرت است.

شعر، شهوات را تحریک می کند؛ اما قرآن شخص را رو به خدا می برد. معلم آسمانی کجا و شعر و شاعری کجا؟ **(وَمَا يَنْبَغِي لَهُ)** قرآنش متذکر است. ذکر مبین است. یادآور است. حیات بخش است. دستوراتش زنده کننده فرد و اجتماع است. هر اجتماعی که آن را مقتدا ساخت، زنده است ان شاء الله. جامعه ما به برکت قرآن از دست استعمارگران و طاغوتیان خلاص شده، سربلند گردیده. از این به بعد مستقل و در پناه قرآن حیات بخش، جامعه زنده ای خواهد شد: **(لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا)**؛ تا بترساند کسی را که زنده است. اگر حیات داشته باشید، قرآن را وسیله برای عمل قرار دهید. دیگر فریب نمی خورید. قرآن تکان دهنده است. آدم جاندار را به حرکت وا می دارد.

بهره مندی انسان از قرآن

(من کان حیا) کسی که زنده باشد، چه جور حیاتی؟ البته مقصود حیات نباتی و حیوانی نیست، حیات نباتی که همان رشد و نمو باشد و حیات حیوانی

اثرش حرکت به اراده و شعور نسبی است بلکه مقصود جان آدمی است. آثارش امید به خداست. غیر آدمی این اثر را ندارد. آدمی است که می تواند بفهمد کارها همه به دست خداست؛ لذا بر خدا توکل می کند و تنها امیدش به خدا و ترسش نیز از اوست. قرآن به کار چنین زنده هایی می خورد.

(... وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ⁽⁴⁰³⁾) .

و محقق و پا برجاست و ثابت گردید قول بر کافرها. مقصود از قول، شاید همان باشد که در همین سوره شریف بیان گردید: (لقد حق القول على أكثرهم) و آن وعده دوزخ بود. راستی کافران سزاوار وعده جهنم می باشند؛ کسانی که جان آدمیت در آنها مرده است، دلی برای آنان نمانده، چشم و گوشی ندارند تا ببینند و بشوند و بفهمند⁽⁴⁰⁴⁾ .

جلسه سی و یکم: خلقت حیوانات برای خدمت به انسانها

(أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ * وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ * وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ * وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ * لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ * فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يَسِرُّونَ وَمَا يعلِنُونَ (405))

در این آیات شریف تدبر کنید: (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا...)) آیا ندیدند این بشر که خدا به او عقل داده؟ آیا نمی بیند که ما آفریدیم برایش از آنچه دستهای قدرتمان، ملائکه هایی که در جمیع اجزا عالم منتشرند، ایادی رحمت پروردگار، چه آفریدیم چهار پایانی که ایشان مالک آنند، اولاً چگونه آفریدیم و بعد چگونه بشر را بر آن مالک گردانیدیم، مال او کردیم. خدا چنین قرار داده است وگرنه مگر کسی خالق حیوانات است. مالک حقیقی همان خالق اوست و خدا اگر آن را ملک بشر قرار نمی داد، نمی توانست از آن استفاده نماید. خدا گوسفند را آفرید تا بشر از جهات مختلف از آن استفاده نماید؛ از گوشت لطیفش بخورد، از شیر و پشمش استفاده نماید. عضوی از این حیوان نیست مگر استفاده ای برای بشر دارد؛ حتی استخوانها و حتی سم پایش را در معجونی که سریشم از آن درست می کنند، به کار می برد.

(وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ). چه شرابی لطیف تر از شیر این چهارپایان؟ چه منافعی برتر از سواری گرفتن و استفاده از گوشت و پشم آنان؟!)

(أَفَلَا يَشْكُرُونَ)؛ آیا نباید سپاسگزاری کنند؟ تا وقتی که بشر نعمت و منعم شناس نگردد، با حیوان چه فرقی دارد؟ در جهات حیوانی، خورد و خواب و دفع شهوت و غضب، مشترکند. در صنعتگری و غیره هم برخی از حیوانات واردند. هرچه به مرگ از بین رفتنی است، ارزش باقی ندارد، مگر راستی غرض

خدایی و آخرتی داشته باشد؛ مثلاً زحمت می کشد طیب شود تا به مردم خدمت کند، اگر غرض مادی شد، اجرش همین است. به هر حال آنچه مربوط به انسانیت است و ارزش باقی به تمام معنی دارد، نعمت شناسی، منعم شناسی و سپاسگزاری از منعم است.

اغفال مردم توسط طاغوتها

(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ) .

بشری که ما این نعمتها را به او دادیم، شتر و گاو و گوسفند را در اختیارش گذاشتیم، مرکبش هم باشد. شتر چه مرکبی است؟ کشتی صحرا. به جای این که بشر، خداشناس تر و سپاسگزارتر باشد، خدا را فراموش نکند، به جای خدای عالم، خداهای موهوم برای خودش می تراشد. در رأس خدایان باطل، طاغوتهای زمانند. تا گفته می شود بت پرستی، ذهنها به بت سنگی و چوبی متوجه می شود. حقیقت این است که این بتها سیر برای طاغوتها هستند، طاغوتها پشت سر بتها خدایی می کردند و بت و بتکده بهانه بود.

در زمان فرعون، بت و بت پرستی فراوان بود و فرعون به عنوان خدای خدایان مردم را اغفال می نمود.

تمام دیکتاتورها چنین اند. تمام شرک در برابر خداست. آنچه خدا از مردم می خواهد، طاغوتها از مردمان می خواهند، خدا از بشر خواسته فرمائش را ببرد، هرچه خدا فرمود بپذیرد. سلاطین هم همین هستند؛ فرمان ملوکانه در برابر فرمان خدا.

(لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ)؛ به امید این که یاری کرده شوند .

در هم شکستن قدرتها در برابر اراده خداوند

(لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ)

کسانی که به جای خدا دیگران را به امید یاری کردن گرفتند، توانایی یاریشان را ندارند. قشون حاضران هستند ولی کاری هم از آنها نمی آید. نظیر انقلاب اسلامی ایران که چند هزار مستشار آمریکایی با این همه اسلحه های مدرن، قشون نیم میلیونی مجهز برای حفظ سلطنت محمدرضا برای نگهداری منافع آمریکا؛ ولی وقتی که خدا اراده بفرماید هیچ کدام برایش نافع واقع نگردید. با این که قشون آماده خدمت است، پشتیبان، امپریالیست است؛ اما توانایی یاری پهلوی را ندارد.

(فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يَسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ) .

اندوهناک نکند گفته آنان تو را، ما می دانیم آنچه نهان می کنند و آنچه آشکار می سازند .

اگر کفار نیشی می زنند، حزنی به شما راه نیابد، نسبت به وحدت، کفار طعنه ها می زنند؛ ولی مؤمن باید به خدای خودش دلخوش باشد، قوی باشد.

در همین انقلاب برای این که روحیه ملت ایران را ضعیف کنند، تهدیدها و شایعه پردازیها می کنند. هر روز در گوشه ای سر و صدایی راه می اندازند؛ اما مؤمنین دلشان به خدای خودشان قوی است همان خدایی که تا این جا رسانیده اگر مصلحت بداند آن را به اتمام خواهد رسانید.

پیروی انقلاب اسلامی ایران کار افراد نبود، کار خدا بود. کاملاً از مسیر اسباب بیرون بود؛ لذا همان طور که ابتدایش امید و نظر به خدا بود، حالا و بعد هم باید چنین باشد.

(اللهم انصر الاسلام و المسلمین و اخذل الکفار و المنافقین و اشغل الظالمین بالظالمین و اجعلنا بینهم سالمین غانمین) .

جلسه سی و دوم: لزوم توجه انسان به اصل آفرینش خویش

(أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ⁽⁴⁰⁶⁾)

دهها جا از قرآن، آدمی را متذکر فرمود به مبدأ آفرینش و تکوین او که نطفه باشد و امر شده که حتما آدمی این معنی را در نظر داشته باشد. می فرماید واجب است که آدمی تدبیر کند. مراد به نظر فکر و دقت است. ببیند از چه آفریده شده است. از آب جستن کننده که از میان پشت پدر و سینه های مادران بیرون می آید⁽⁴⁰⁷⁾.

و در جای دیگر می فرماید:

آیا انسان به یاد نمی آورد ما او را از پیش آفریدیم. نباید انسان فراموش کند از چه آفریده شده است⁽⁴⁰⁸⁾.

از تدبیر در اصل آفرینش، یکی برای استدلال به مبدأ تعالی و دیگر، استدلال برای معاد است. سومین بهره، اصلاح حال خودش می باشد. آدمی را وا می دارد که صفات حیوانیت و جهالت و غرور و کبر و خودخواهیها را از بین ببرد.

لزوم تدبیر در آفرینش انسان

اما جهت استدلال برای مبدأ تعالی، وقتی که عاقل تدبیر کرد دید نطفه، قطره گندیده بسته شده است، آن وقت خدای تصویر کننده (المصور) چه نقشی فرموده از قلب و کبد، مخ و سایر اجزای اصلی بدن و سپس استخوان بندی و غیره، در چه ماده ای؟ در مایع و جای تاریک و در غیر سطح، به تعبیر قرآن (... فی ظلمت ثلاث...); در تاریکیهای سه گانه: رحم، مشیمه و شکم.

آیا می شود خود به خود بدون قدرت فوقی چنین شود؟ حادث بدون محدث، پدیده بدون پدید آورنده قابل قبول عقل و فهم نیست، آن هم چنین

پدیده عجیبی، هرچه آدمی در اصل آفرینش خود، بیشتر تدبیر کند، به علم و قدرت خدا بیشتر پی می برد.

لزوم معاد

پس از آن که آدمی متوجه شد که نطفه در اول پخش بود. نطفه ای که از مجرا خارج می گردد عبارت است از مجموعه رطوبات که در بدن آدمی پخش است، به قدرت الهی این ذرات رطوبت جمع می گردد در اوعیه منی و لذا وقتی نطفه خارج می گردد، سستی عارض همه بدن می گردد.

در روایتی از امام علیه السلام می پرسد:

چرا برای بول، همان تطهیر محل و وضو کفایتی است ولی برای خروج منی

باید همه بدن را شست؟

می فرماید: چون ذرات منی از همه بدن گرفته می شود (409).

مرتبه دیگر هم پخش و متفرق بود؛ زیرا نطفه حاصل از تغذیه است. خوراکی که آدم می خورد، مقداری از آن نیز به صورت ماده منوی از او دفع می گردد. خوراک چه بود؟ برنج و گندم و سبزی در زمین پخش بود. ذرات پراکنده جمع شد به صورت برنج و گندم درآمد. وارد بدن پدر شد. باز پخش شد و سپس به صورت منی در مجرا جمع شد؛ بنابراین، دو مرتبه پخش و جمع شدن را در وجود خود طی کردی. پس از مرگ نیز بدن دوباره پخش می شود، آیا تعجب می کنی برای سومین مرتبه خدا تو را جمع کند.

(أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ) .

در آیه بعد نیز می فرماید: (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ) خلقت خودش را

فراموش کرده است؛ لذا با تعجب می گوید: چگونه خدا استخوان پوسیده را

جمع می فرماید .

اسباب از بین بردن تکبر

سومین فایده برای تذکر مبدأ خلقت، اصلاح حال خود شخص است. پس از توجه به این که از قطره گندیده ای آفریده شده که همه از آن متنفرند. کثیف متعفن. اول همه، ماء (آب) است، آخر همه لاشه مردار و هم اکنون هم حامل قاذورات و کثافات، پس دیگر کبر برای چه؟

از اصلاحات آدمی به برکت تذکر، تسلیم بودن برای پروردگار و هر حقی است. وقتی فکر کرد من در ابتدا قطره گندیده ای بودم، خدای من این قطره را چه کرد، چشم و گوش⁽⁴¹⁰⁾ و زبان و دست و پا داد تا نعمتهای بزرگ خدا را یاد آورد و شکرگزار منعمش باشد، تا کر نشوی، نمی فهمی شنوایی چه نعمتی است و همچنین سایر نعمتها.

خدایی که این همه نعمتها را به تو عنایت کرده، چقدر باید در برابرش تسلیم باشی؟ کسی که غافل از این حقیقت است، نخستین خصومتش با خدای خودش هست. اصلاً منکر خدا می شود: (فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ)؛ دشمن آشکار است. ای غافل از اصل اولت. می گوید من هستم خدا نیست. چقدر بی شعور می شود. مخاصمه و مجادله می کند؛ چون تفکر نمی کند و گرنه شکور می شد نه خصم؛ باید همیشه عجز نخستینی را فراموش نکند تا چنین حالی به او دست ندهد. قلدری نتیجه جهل و غفلت است. از امثال عرب در تفسیر روح البیان ذکر نموده است:

اعلمه الرماية كل يوم فلما اشدت ساعده رمانی
اعلمه القوافي كل حين فلما قال قافية هجانی⁽⁴¹¹⁾

یک نفری که هیچ تیراندازی نمی دانست. او را هر روز تمرین دادم، وقتی که توانست تیر بیندازد، نخست مرا هدف قرار داد و به من تیر انداخت .

کسی که هیچ شعر نمی دانست، قافیه و علم عروض و وزن را یادش دادم،
نخستین شعری که گفت هجو خودم کرد .

مثال سومی هم می زند:

لقد ربیت جرّوا طول عمری فلما صار کلبا عض رجلی
توله سگی را دیدم، او را به خانه آوردم. تربیت کردم تا رشد کرد. وقتی به
حد رشد رسید، نخست پای خودم را گاز گرفت .

حال بشر چنین است. بشری که هیچ نداشت، خدا همه چیز به او داد، حالا
منکر خدا می شود. منعم را قبول ندارد. خودش را باور دارد و نفی مسؤولیت از
خودش قایل است. کاری به خالق و منعم ندارد. مسؤولیت برای خودش قایل
نیست. وابستگی خود را به خدا یعنی قیومیت خدا را فراموش می کند. استقلال
برای خودش قایل می شود که خود کفر است. تسلیم حق نمی شود.

جلسه سی و سوم: لزوم بهره مندی از چشم عقل

(أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (412) .

آیا ندید انسان که ما او را از نطفه آفریدیم؟ بری از رؤیت است. هرچند ظاهرش به معنی دیدن به چشم است لیکن این جا مراد دیدن به چشم عقل است که از دیدن به چشم ظاهر نیز مهمتر و قوی تر است. ادراک به حس ممکن است اشتباه گردد. خطاهای باصره زیاد اتفاق می افتد؛ ولی مهم علم است. اگر چیزی به چشم بخورد و موجب علم شود آن درست است. مکرر شده آدمی جلو چشمش اشیائی است ولی ادراک نمی کند. تجربه کرده اید التفات پیدا نمی کنید در اثر این که حواس جای دیگر است. پس دیدن به چشم وقتی ارزش دارد که موجب ادراک و علم شود. مع الوصف بسیار اتفاق می افتد که اشتباه می کند. در حرکت آتشگردان دایره می بیند در حالی که در خارج جز آن دواره چیزی نیست و در اثر سرعت، دایره مشاهده می گردد.

پس مهم ادراک به فهم است: (أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ)؛ یعنی (اولم يعلم) آیا ندانست و علم قطعی پیدا نکرد که از ادراک حسی بالاتر است که ما او را از نطفه آفریدیم، آنگاه با ما مجادله و مخاصمه می کند؛ مثل برای ما می زند، استخوان پوسیده را پخش می کند و می گوید: چه کسی این استخوان پوسیده را دوباره زنده می گرداند .

آفرینش مجدد آسان تر از خلقت نخستین

(قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) .

بگو همان کسی که نخست آن را ایجاد کرد، از عدم به وجودش آورد، دوباره آن را می آفریند، آیا دومی سخت تر است؟ بار اول که ذرات استخوانی نیز نبود. اگر گفته شود این ذرات در جاهای متعدد پراکنده شده، جوابش را می دهد:

(وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) .

او به هر آفریننده ای بسیار داناست .

در علم پروردگار همه اش محفوظ است. در آیه بعد برای سعه قدرت، بیان لطیفی می فرماید. در هر موردی که استعجاب می شود اگر متذکر قدرت بی نهایت حق شود، آسان می گردد؛ چون از روی کوچکی خودش و علم و قدرت خودش می خواهد وضع خدا را بسنجد و این غلط است. خاک پوسیده را دوباره آفریدن به قدرتهای جزئی می سنجی، می گویی محال است؛ اما نسبت به قدرت خدا بسنجی چیزی نیست؛ همان کسی که نخست آن را آفریده دوباره می آفریند.

قدرت خداوند در تولید آتش از درخت سبز

خدا برای شما از درخت سبز و تر، آتش ایجاد می فرماید. آب و آتش ضد یکدیگرند ولی دست قدرت، آب و آتش را با هم جمع فرموده بدون این که آب، آتش را از بین ببرد یا آتش آب را:

(الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا)

مفسیرین عموماً گفته اند اشاره است به دو درختی که در عربستان است؛ درخت نرخی و دیگر عفا. این خصوصیت در آنهاست که قطعه ای از هر دو را به هم فشار دهند، از آن دو آتش بیرون می آید. از این دو درخت سبز خرم، کار کبریت را انجام می دادند، با ساییدن آن دو به هم آتش تهیه می کردند: (فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ)؛ آتشگیره شما می شود. قبلاً که کبریت نبود، سنگ چخماق و

این دو درخت، کبریت آن زمان بوده است. به طور کلی تمام درختها با کم و زیادش، آب و آتش همراه دارند. مواد آتش زا در همه موجود است؛ البته ظهور آتش پس از مغلوب شدن رطوبت آن است یا خشک شود یا به توسط آفتاب یا مجاورت شعله آتش آب آن مغلوب گردد، پس آنچه مفسرین تفسیر به درخت نرخی و عفا نموده اند، ظاهرا به اعتبار ظهور و وسیله کبریت بودن در آن زمان است و گرنه در همه نباتات این خاصیت موجود است. بعد به طور کلی دستگاه آسمانها و زمین را متذکر می گردد.

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ⁽⁴¹³⁾)

آیا کسی که دستگاه عظیم آفرینش را، کرات بی شمار را آفرید، نمی تواند مثل آنها را (از افراد بشر) بیافریند؟ هزاران کهکشان که در هر کدام هزاران کرات که فاصله آنها باید به سال نوری تعیین گردد.

عظمت خداوند در آسمانها

در روایتی از حضرت رضا علیه السلام مروی است می فرماید:

آنچه خداوند در زمین آفرید، قطره ای است نسبت به آسمان اول و آنچه در آسمان اول است نسبت به آسمان دوم چون قطره ای است نسبت به دریا در جنب آسمان سوم، همچنین تا آسمان هفتم در برابر عرش و... آیا بشر می تواند تعداد مورچه های یک محله را معین کند .

نسبت به بیت المعمور دارد که: خداوند هر روز هفتاد هزار ملک می آفریند، وارد بیت المعمور شده و خارج می شوند، دیگر نوبت آنها نمی شود وارد شوند تا روز قیامت. خدا به مخلوقات خودش داناست .

در نهج البلاغه می فرماید:

فوجی از ملک همیشه در حال قیام و رکوع و سجودند⁽⁴¹⁴⁾ و گروهی از خوف خدا در گریه اند: (وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ)؛ کثیرالخلقه است. مخلوقات او را خودش می داند و اولیای کبارش و گرنه برای دیگران قابل احصا نیست.

جلسه سی و چهارم: قضاوت کوتاه بینانه بشر

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا
الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى
أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (415))

کلام در پاسخ منکرین معاد و روز جزا بود. بشر دستگاه خلقت را به نظر
کوتاه خودش نگاه کرده و حکم می کند.

می گوید: بشر که مرد و خاک شد و سپس پراکنده و تبدیل به چیزهای دیگر
شد، چطور می شود این خاکها جمع گردد؟ بدن درست شود، حیات پیدا کند،
آنگاه جزا ببیند از بزرگی بهشت تعجب می کند. امروز چهار میلیارد (416) بشر
است، از اول خلقت تا آخر، این همه افراد در بهشت و جهنم چگونه جا می
گیرند؟ .

این خیالات واهی، آنها را به انکار واهی می دارد. گفتیم ابن ابی خلف یا
ابوجهل استخوان پوسیده را در دست سایید و پخش کرد و گفت: چه کسی اینها
را زنده می کند در حالی که پوسیده شده است؟!

پاسخ آنها یک جمله است و آن توجه به قدرت مطلق و بی نهایت خداوند
است. برای این که آدمی قدرت خدا را تا حدی بفهمد و این گونه استعجاب
نکند، سه بیان در این آیات ذکر شد: یکی التفات به اصل بدن انسان: (يُحْيِيهَا
الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ)؛ همان کسی که در نخست او را آفرید، مگر ابتدا چنین
بود؟ استخوان و گوشت و رگ و پوست که نبود. همان کس که از اول درست
کرد، بعد هم درست می کند و پراکنده بودن ذرات، موجب این نمی شود که از

علم خدا بیرون باشد. نسبت به شبهه آکل و مأكول نیز گفته شده که اجزای اصلی هر کدام محفوظ است: (بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) .

بیان دوم: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً)؛ همان کسی که درخت سبز و تر عفاء که اگر آن را بفشارند از آن آب می چکد، با درخت نرخی که با یکدیگر فشار دهند، برق و آتش از آنها بیرون می آید، کسی که از چوب سبز و تر، آتش بیرون می آورد، آیا نمی تواند مرده ها را دوباره زنده کند؟ از خاکهای پراکنده بشر را دوباره ترکیب کند؟

آفرینش آسمانها مهمتر از آفرینش انسانها

بیان سوم: (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ...).

همزه برای استفهام انکاری است؛ آیا آن کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی تواند مرده ها را دوباره بیافریند؟ دستگاه آسمانها خیلی بزرگتر از آفرینش بشر و زمین و موجودات آن است ⁽⁴¹⁷⁾ .

کرات بی شماری که بعضی میلیونها برابر زمین است، خدا داند موجوداتی که در آنهاست با آن نظم و حرکت مرتب و فاصله معینی که بین آنهاست؛ میلیونها مجره و کهکشان که هر کهکشان میلیونها کره که برخی چندین برابر آفتاب ماست که یک میلیون و سیصد هزار برابر کره زمین است، در مجره های دیگر، آفتاب هایی است که میلیونها برابر آفتاب ماست.

نور در یک ثانیه، سیصد هزار کیلومتر حرکت می کند و هر شصت ثانیه یک دقیقه می شود. نور آفتاب، هشت دقیقه و هجده ثانیه طول می کشد تا به زمین برسد. چقدر مسافت است که این قدر طول می کشد؟ آن وقت کراتی هستند که یک سال نوری تا برسد به یک صد سال و بعضی از کرات هزار سال و برخی به

یک میلیون و برخی از هنگام آفرینش آنها هنوز نورشان در راه است و به ما نرسیده است.

می نویسند: قطاری اگر از کره زمین حرکت کند بخواهد مثلا به کره آفتاب برسد، 350 سال در راه است. اگر تویی به آفتاب بفرستند، دوازده سال در راه است .

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ...) .

آیا کسی که آفریننده چنین کراتی است، نمی تواند مثل آنها را بیافریند؟ .
مثلهم به معنی انفسهم است. گاهی در تعبیر گفته می شود مثلا (مثلک غنی)؛ مثل تو آدمی، بی نیاز است، نباید مثلا سؤال کند مثل تو یعنی تو، پس این جا مثل بشر؛ یعنی خود بشر.

مراتب انسان

وجه دیگر برای مثلهم که بعضی اهل تحقیق گفته اند، نیاز به مقدمه کوتاهی دارد و آن بر این است که آدمی مراتبی دارد؛ مرتبه اولش بدن مادی است؛ گوشت و پوست و استخوان.

مرتبه دوم، بدن مثالی است که مجرد از ماده است.

مرتبه سوم، نفس و چهارم روح و عقل است. از این چند مرتبه فقط همان مرتبه اولش دائما در دگرگونی است؛ آن که ثابت است سایر مراتبش می باشد. از اولی که آدمی آفریده می گردد؛ خوراکی که می خورد بدل ما يتحلل است. بدن تحلیل می رود، خوراکی که می خورد جای آن را می گیرد. موقعی که شخص مریض می شود نمی تواند خوراک بخورد، لاغر می شود، بدن تحلیل می رود و بدلش نمی آید. خلاصه، خوراک، خون می شود و مواد غذایی به هر جزئی از اجزای بدن می رسد.

به تعبیر دیگر: بدن مرتبا عوض می شود؛ تحلیل می رود و بدلش جایش را می گیرد. پس این بدن، گوشت و پوستی در تغییر و دگرگونی است، چیزی که به آن وحدت می دهد و خلاصه بدن همان بدن می شود، روح آدمی است؛ نفس و عقل و بدن مثالی است که تحول ندارد بلکه رو به استکمال است. بدن ما فعلا مثل سی - چهل سال قبل است نه همان بدن.

محشور شدن انسان با بدن مثالی

آدمی که می میرد، بدن گوشتی و پوستی خاک می شود؛ اما بدن مثالی و نفس و روحش به حال خودش هست. در قیامت، بدن گوشتی و پوستی، با تغییراتی محشور می شود. بدن قیامتی بدنی است که این لوازم و کثافات را نداشته باشد. این بدن اگر دو سه هفته حمام نرود موهای بدن برطرف نشود، خواب نباشد، مدفوع خارج نشود، اسباب زحمت و بیماری است. آن جا دیگر بدن این کثافات را ندارد، تلطیف می شود.

بیان تلطیف بدن در قیامت؛ از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است که می فرماید:

بدن روحانیه مثل طلایی که مختلط است با خاک، برای بعثش باران می آید و آن ذرات طلایی بدن مؤمن، ترکیب و سپس محشور می شود .

بدن آخرتی مثل بدن دنیوی است نه عین آن؛ چنانچه بدن امروز من و شما مثل بدن سی - چهل سال قبل است نه عین آن به شرحی که ذکر شد. پس این که می فرماید: **(بِقَادِرِ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ)**؛ خداوند تواناست بر این که بیافریند مثل آنها را؛ چون بدنها مثل بدن دنیوی است، هرچند روح و عقل همان است.

خالق و علیم بودن خداوند
(بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) .

بلی چنین است خداوند می تواند و اوست بسیار آفریننده. بسیار دانا . خلاق بودن خدا به اعتبار بسیار آفریدن و فعل زیاد اوست. بی نهایت است. دستگاه خلقت حد ندارد. داناست. از دانایی اوست. نظام این دستگاه به ساعتی نگاه می کنی می فهمی سازنده اش دانا بوده است، بدن من و تو سازنده اش دانا بوده یا نه؟ اگر چشم در سینه آدم بود، علاوه بر جهت زشتی، غرضی که از چشم مورد نظر بود، حاصل نمی شد.

اگر همه عقلا جمع شوند و بخواهند وضعی بهتر از وضع موجود بیابند محال است. همه حکما قایلند که نقصی در ساختمان بدن نیست. چیزی هم زاید در بدن نیست؛ حتی زایده اعور که در سابق می پنداشتند، بعدها فهمیدند که شیپور خطر است، برای جلوگیری از آیانندیس، وجودش ضروری است، نه تنها زایده نیست بلکه از اعضای بافایده است. آیا خدایی که چنین است نمونه علم او، نمی تواند دوباره بیافریند؟!

جلسه سی و پنجم: محدود بودن قدرت انسان

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (418) .

در آیاتی که گذشت، پروردگار عالم برای رفع استبعاد منکرین معاد که می گفتند بدنی که خاک و پوسیده و متفرق شده چگونه می شود که دوباره زنده شود، می فرماید:

خدایی که آسمانها و زمین را آفرید چطور نمی تواند شما را دوباره بیافریند؟ در این آیه، کیفیت قدرت خودش را بیان می فرماید تا آدمی قدرت خدای را فوق هر چیزی بداند. هر فردی در هر حدی که خودش هست، عالم خارج را هم در همان حد تصور می کند. نمی تواند سر از قدرت فوق در آورد مگر عنایتی شود از آب و خاک رد شود تا بتواند تصور قدرت مطلق را بکند. بشر در تولیدات زراعتی مثلا محتاج است به آلات و ادوات بذر و آب و شخم و مواظبت کردن هر صنعتی را هم ملاحظه کنید با این که ایجاد نیست ترکیب است؛ توانایش محدود است. برای ساختن یک تخت، مقدمات متعدد و وسایل گوناگون لازم دارد تا توانایش نسبت به یک تخت تحقق پیدا کند. پس توانایی انسان کاملا محدود است، اولاً: نبود را نمی تواند بود کند بلکه ترکیب می کند آن هم در تحت شرایطی.

وجود اشیاء با اراده خداوند

اما قدرت خدا از عدم به وجود آوردن است. نبود را بود کردن است:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) .

شأن خدا این است چیزی را که خواست هست شود به او می فرماید: باش و فوراً محقق می گردد. کن در چند جای قرآن ذکر شده، امر به بودن است. فاء

برای اتصال است تا فرمود: باش، می باشد: (كُنْ فَيَكُونُ)؛ البته شکی نیست که منظور (كُون) لفظی نیست که بفرماید باش، به لفظ نیست؛ زیرا مخاطب لازم دارد، مخاطب هم که معدوم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: و کون به معنی فعله، تا چیزی را اراده فرمود آن واقع می شود ⁽⁴¹⁹⁾ تا فرمود یعنی تا اراده کرد. در معاد چنین است، به مجردی که اراده شود، بشر دوباره زنده گردد، فوراً بدون نیاز به فاصله زمانی بدون نیاز به اسباب تحقق پیدا می کند، مثل قدرت بشر که نیست.

عدم تدریج در کار خداوند

این جا باید تذکر داد که فعل الهی در تکوین، دو قسم است؛ در عالم ماده و عالم ماورای ماده. آنچه در عالم طبیعت و ماده و ملک است، تدریج در آن افتاده است. تدریج در مفعول است نه در فعل. کار خدا تدریج ندارد بلکه در عالم جسم، بنای خداوند بر این قرار گرفته که دانه ای که مثلاً کاشته می شود، چندی بگذرد تا رشد نموده نیمی از آن پایین و ریشه شود، نیمی بالا بیاید و ساقه گردد و مدتی طول بکشد تا میوه دهد؛ چنانچه نطفه تا به صورت بدن در آید چند ماه طول می کشد، نه از باب تخلف در اراده است بلکه اراده به همین نحو تعلق گرفته است، نه این که خداوند خواست فوراً موجود شود و پس از چهار ماه مثلاً موجود شد بلکه از همان اول سنت و اراده خدا بر این قرار گرفته است که موجودات طبیعی به تدریج ایجاد شود ⁽⁴²⁰⁾؛ چنانچه اصل خلقت آفرینش آسمان و زمین در شش دوران بوده است ⁽⁴²¹⁾. اراده الهی چنین تعلق گرفته که اشیاء به تدریج حاصل گردند؛ ولی نسبت به عالم امر، موجود ابداعی است. فوری حاصل می گردد؛ قصری در بهشت برای مؤمن است. فوری حاصل می گردد. نیاز به ساختمان ندارد. ملائکه به صرف اراده خداوند ایجاد می

گردند. ارواح نیز چنین هستند. اراده خدا درباره موجودات ماورای طبیعت چنین است (422).

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). قیامت هم چنین است تا اراده کرد، همه مبعوث می شوند. بدنها برپا می خیزند. سلطنت بر هر موجودی، ویژه خداست.

(فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ)

پاک و منزّه است آن خدایی که ملکوت هر چیزی به دست قدرت اوست .
(بیده) یعنی بقدرته. تعبیر از قدرت، به ید شده؛ چون در اصطلاح ظهور قدرت در دست می شود. کنایه از قدرت استعمال می شود. حکومت هر ذره از ذرات برای خداست. ملک که وت به آن اضافه شود ملکوت می شود. سلطنت و حکومت الهی بر تمام اجزای عالم ثابت است:

(... مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا... (423))

خداوند پیشانی و زمام امور همه موجودات را گرفته است .
بعضی هم فرموده اند ملکوت، عبارت از باطن است و ملک ظاهر؛ یعنی حقیقت و جان هر موجودی به دست توانای خداوند است تا ملکوتش باقی باشد. حیات حقیقی اگر باشد که همان ملکوت و غیب آن چیز است که تحت نفوذ و معیت قیومیت خداست: (یا من کل شیء قائم به (424)) قیام هر موجودی به خداست. تا خدا می خواهد ملکوت باقی است. آن وقتی که اراده کرد نباشد، همه نیست می گردند.

بهترین مژده برای مؤمن

(و إليه ترجعون...); مرجع و بازگشت به سوی خداست (... وَإِلَيْهِ يَرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ (425)) (... وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (426)) در جاهای متعدد در قرآن مجید ذکر

شده است. برای مؤمن این حقیقت، بهترین مژده هاست؛ چنانچه برای کافر، بدترین و موحش ترین خبرهاست.

ای مؤمن! بازگشت تو، به خدای شکور و رحیم است. ای ظالم! بازگشت تو هم به خدای قهار و منتقم است.

پس ای مؤمنین! به شوق بیایید. کارهایتان را برای خدا انجام دهید که به سوی او بازگشتتان است. ای ظالمها و فاسقها! شما هم متوجه شوید، از کرده خود پشیمان گردید. جبران گذشته ها کنید؛ زیرا بازگشت شما هم به خداست، مبادا خدا را فراموش کنید لیکن نوعا این تذکرات به گوش آدمی مغرور، فرو نمی رود. غرور هلاکش کرده است و از هیچ چیز پاک ندارد.

پایان

پی نوشت ها:

- 1 - تفسیر برهان: 2/4 ح 1.
- 2 - و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ذاریات: 56.
- 3 - هو الذى خلق لكم ما فى الأرض جميعا... بقره: 29.
- 4 - نزل به الروح الأمين * على قلبك لتكون من المنذرين * بلسان عربى مبين شعراء: 193 - 195.
- 5 - بحار الأنوار: 16 / 406 / ح 15.
- 6 - يس: 22.
- 7 - يس 33 - 35
- 8 - يس: 36 - 40
- 9 - يونس: 5.
- 10 - يس: 41 - 44
- 11 - يس: 71 - 73
- 12 - يس: 78 - 82
- 13 - يس 48 - 56
- 14 - يس 26 - 27
- 15 - يس: 29
- 16 - يس: 12
- 17 - زمر: 69
- 18 - يس: 12
- 19 - يس 83
- 20 -... الا له الخلق و الأمر... اعراف: 54
- 21 -... ما من دآبه الا هو ء اخذ بناصيتها... هود: 56
- 22 - من كان يرجوا لقاء الله فان أجل الله لات... عنكبوت: 5
- 23 - الله يتوفى الأ نفس حين موتها... زمر: 42
- 24 - ان شر الدوآب عند الله... انفال: 55... اولئك كالأنعم بل هم أضل... اعراف: 179.

- 25 - يس: 1 - 2
- 26 - يس: 3.
- 27 - لا يأتيه البطل من بين يديه و لا من خلفه ي... فصلت: 42
- 28 - انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحفظون حجر: 9
- 29 - لاخذنا منه باليمين * ثم لقطعنا منه الوتين حاقه: 45 - 46
- 30 - واذا قرى القرآن فاستمعوا له و أنصتوا... اعراف: 204
- 31 - بحار الأنوار: 37 / 114.
- 32 - يس 1 - 4
- 33 - احزاب: 40.
- 34 - صف: 6.
- 35 - جن: 19.
- 36 - وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ عَنْ كِبُوتٍ: 48.
- 37 - حافظ
- 38 - قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً اسراء: 88.
- 39 - اصول كافي: 1 / 176 / ح 1.
- 40 - سفينة البحار: 2 / 565 (ماده نبأ)
- 41 - يس: 61.
- 42 - ... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ... بقره: 286.
- 43 - فاتحه: 6
- 44 - ... وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً... كهف: 104.
- 45 - والناس يتهافتون في النار كالفراس فيها (تفسير قمى: 2 / 421).
- 46 - زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ آل عمران: 14.
- 47 - الله ولى الذين ءامنوا يخرجهم من الظلمت الى النور يعنى ظلمات الذنوب الى نور التوبه (تفسير برهان: 1 / 244 / ح 13)
- 48 - واسئله ان يبلغنى المقام المحمود لكم عندالله (مفاتيح الجنان / زيارت عاشورا).
- 49 - بحار الأنوار 7: 337 / ح 23.

50 - سعدى / مواظ

51 - فما خلق الله عبدا من عباده ملكا و لانبييا الا ينادى رب نفسى نفسى و انت يا نبى الله
تنادى امتى (سفينة البحار: 2 / 28).

52 - يس: 5

53 - و ما أرسلنك الا رحمة للعلمين انبياء: 107

54 - يس: 6

55 - نساء: 165

56 - بقره: 119.

57 - وَيَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا كَهْف: 2.

58 - تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ فصلت:

30.

59 - للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء الله عزوجل (خصال: 1 / 44 / ح 41؛

سفينة البحار: 2 / 64)

60 - من نظر الى امرئة فرفع بصره الى السماء او غمض بصره لم يرتد اليه بصره حتى يزوجه

الله من الحور العين و يعقبه الله ايمانا يجد طعمه (عوالى اللثالى: 3 / 291)

61 - حديث شريف و شرح آن در جلد دوم گناهان كبيره، در گناه ترك نماز به طور مشروح

بيان شده، به آن جا مراجعه شود.

62 - إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا نساء:

10

63 - بحار الأنوار: 7 / 268 / ح 35.

64 - و ما أرسلنك الا كافة للناس ... سبأ: 28.

65 - ... والمستغفرين بالأسحار آل عمران: 17. و بالأسحار هم يستغفرون ذاريات: 18.

66 - فصلت: 13

67 - وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ قمر: 32.

68 - إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا مزمل: 12 - 13.

69 - عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ تحريم: 6.

70 - و كان الذى نرى من الاموات سفر عما قليل الينا راجعون (نهج البلاغه صبحى صالح:

قصار 122)

- 71 - ... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ سَجْدَةً: 5.
- 72 - بحار الأنوار: 7 / 258 / ح 2.
- 73 - مزمل: 17.
- 74 - كفاية الموحدين: 4 / 292.
- 75 - ص: 85.
- 76 - گلستان / سعدی
- 77 - يس: 10 - 11
- 78 - يس: 8 - 9
- 79 - أمواتٌ غيرُ أحياءٍ وما يشعرونَ أيانَ يبعثونَ نحل: 21.
- 80 - حجر: 43 - 44
- 81 - بحار الأنوار: 8 / 303.
- 82 - يس: 70.
- 83 - انك لا تسمع الموتى ... نمل: 80.
- 84 - اصول کافی: 2 / 232 / ح 6
- 85 - يس: 11 - 12
- 86 - يس: 10
- 87 - نمل: 80.
- 88 - ... أَنِّي لَأُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى ... آل عمران: 195.
- 89 - كلوا و اشربوا هنيئاً بما أسلفتم في الأيام الخالية حاقه: 24.
- 90 - ربا رويأ هنيئاً سائغاً لاظماً بعده (بحار الأنوار: 102 / 110).
- 91 - أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ
ص: 28.
- 92 - جاثية: 21
- 93 - سفينة البحار: 2 / 538.
- 94 - وسائل الشيعة: 19 / 171
- 95 - دارالسلام: 2 / 233.
- 96 - این صحبتها مربوط به پنج سال قبل از پیروزی شکوهمند جمهوری اسلامی ایران بوده، امید است اکنون به موقوفات بر مبنای صحیح عمل شود.

- 97 - كهف: 46.
- 98 - يس: 13 - 15.
- 99 - وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ... انعام: 91.
- 100 - ... لَوْلَا أَرْسَلْنَا رِسُولًا فَمَتَّبَعُوا آيَاتِكَ... طه: 134.
- 101 - وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمَ مَا يَلْبِسُونَ انعام: 9.
- 102 - ... وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَّفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ انعام: 8.
- 103 - يس: 16.
- 104 - يس: 17.
- 105 - بقره: 286.
- 106 - يس: 18.
- 107 - تفسير روح البيان: 7 / 381.
- 108 - قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جمعه: 6.
- 109 - مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ لَأْتِ عَنكَبُوتٌ: 5.
- 110 - الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ نحل: 32.
- 111 - فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ محمد: 27.
- 112 - يس: 18 - 21
- 113 - سباق الأمم ثلاثة لم يكفروا بالله طرفة عين: على بن ابي طالب و صاحب ياسين و مؤمن آل فرعون فهم الصديقون و على افضلهم (تفسير نورالثقلين: 4 / 383)
- 114 - وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ... غافر: 28.
- 115 - يونس: 72
- 116 - ... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ... شورى: 23.
- 117 - قل ما سألتكم من أجر فهو لكم... سبأ: 47
- 118 - يس: 21.
- 119 - ... أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ يونس: 35.
- 120 - نهج البلاغه صبحي صالح: قصار 198.

- 121 - أنك نعم العبد لولا أنك تأكل من بيت المال... (من لا يحضره الفقيه: 3 / 162 / ح
(3594).
- 122 - ... و أُلنا له الحديد سبأ: 10.
- 123 - مكارم الأخلاق: 28 - 30 (با اندكى اختلاف)
- 124 - بحار الأنوار: 16 / 252 - 253 (با اندكى اختلاف)
- 125 - ناسخ التواريخ / جزء چهارم از جلد دوم / حضرت رسول ﷺ: 147
- 126 - همان.
- 127 - نهج البلاغه صبحى صالح / قصار 77.
- 128 - يس: 22 - 23
- 129 - هل أتى على الانسن حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً دهر: 1.
- 130 - أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ... نحل: 17.
- 131 - بقره: 156
- 132 - يس: 24
- 133 - لنالى الأخبار: 2 / 76 (با اندكى اختلاف)
- 134 - يس: 25.
- 135 - تفسير / قرطبي: 8 / 19 (با اندكى اختلاف)
- 136 - مريم: 87
- 137 - من لم يحسن وصيته عند الموت كان نقصاً فى مروته (فروع كافي: 7 / 2 / ح 1).
- 138 - عروة الوثقى: 1 / 265.
- 139 - مصباح المتهدج: 15 - 18
- 140 - يس 26 - 27
- 141 - يس: 22
- 142 - تفسير / قرطبي: 8 / 19
- 143 - وَمَن وَّرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ مؤمنون: 100.
- 144 - فوق كل ذى بربر حتى يقتل الرجل فى سبيل الله (سفينة البحار: 2 / 687)
- 145 - يا معاشر النساء! تصدقن و اطعن ازواجكن فان اكثر كن فى النار، فلما سمعن ذلك بكين، ثم قامت اليه امرأة منهن فقالت يا رسول الله: فى النار مع الكفار؟ والله ما نحن بكفار فنكون من اهل النار، فقال لها رسول الله ﷺ: ان كن كافرات بحق ازواجكن (سفينة البحار: 2 / 588).

- 146 - سعدى / گلستان
- 147 - لو تصدق هذا الرجل بيده تمرة واحدة لكان خيراً له مما تصدقته عنه (لثالى الأخبار: 3 / 101)
- 148 - يس: 26 - 29
- 149 - آخر يوم من الدنيا و أول يوم من الآخرة على كره منى لفراقك و فراق اخوتى ثم قال: استغفرالله على محبة منى للقاء رسول الله ﷺ و اميرالمؤمنين و فاطمة (عليهما السلام)... (امالى طوسى: 159؛ بحارالأنوار: 44 / 140 / ح 7).
- 150 - نساء: 69.
- 151 - زخرف: 67
- 152 - ... ألحقنا بهم ذريتهم... طور: 21
- 153 - تفسير / قرطبي: 8 / 20.
- 154 - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبياء: 107.
- 155 - يس: 30
- 156 - ... جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ... نوح: 7.
- 157 - ان الله يوماً يخسر فيه المبطلون (بحارالأنوار: 46 / 68 / ح 39).
- 158 - يس: 30 - 31.
- 159 - اذا الشمس كورت تكوير: 1.
- 160 - سعدى / مواظ
- 161 - السلام على نعمة الله على الأبرار و نقمته على الفجار (مفاتيح الجنان / زيارت ششم حضرت امير علي عليه السلام)
- 162 - لثالى الأخبار: 5 / 75.
- 163 - وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ صافات: 137 - 138.
- 164 - فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا... حجر: 74.
- 165 - فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا... عنكبوت: 40.
- 166 - يس: 32 - 35
- 167 - يس: 31.

- 168 - يا معشر الجن والإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات والأرض فانفذوا لا تنفذون إلا بسلطان الرحمن: 33.
- 169 - تفسير برهان: 4 / 267.
- 170 - وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد ق: 21.
- 171 - قل إن الأولين والآخريين * لمجموعون إلى ميقات يوم معلوم واقعه: 49 - 50.
- 172 - سعدى / گلستان.
- 173 - ولقد علمتم النشأة الأولى فلو لا تذكرون واقعه: 62.
- 174 - ونفخ في الصور فإذا هم من الأجدات إلى ربهم ينسلون يس: 51.
- 175 - قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين ملك: 30.
- 176 - وما بكم من نعمة فمن الله... نحل: 53.
- 177 - ... لئن شكرتم لأزيدنكم... ابراهيم: 7.
- 178 - بحار الأنوار: 6 / 221 / ح 16.
- 179 - يس: 33 - 35
- 180 - وإن من شيء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم حجر: 21.
- 181 - ... يأكلون كما تأكل الأنعام والنار ممنوى لهم محمد: 12.
- 182 - ... ومن كفر فإن الله غني عن العالمين آل عمران: 97.
- 183 - ... لئن شكرتم لأزيدنكم ولئن كفرتم إن عذابي لشديد ابراهيم: 7.
- 184 - ومن آياته أن خلق لكم من أنفسكم أزواجا لتسكنوا إليها... روم: 21.
- 185 - يس: 36 - 40.
- 186 - و أرسلنا الريح لواقع... حجر: 22.
- 187 - و من كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون ذاريات: 29.
- 188 - ... لتعلموا عدد السنين والحساب... يونس: 5.
- 189 - إن في خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار لآيات لأولي الألباب آل عمران: 190.
- 190 - ديوان امام على عليه السلام: 45.
- 191 - سعدى / مواظ
- 192 - ... اذا أخرج يده لم يكذب يريها... نور: 40.
- 193 - يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين أيديهم... الحديد: 12.

- 194 - يس: 41 - 44.
- 195 - يس: 34.
- 196 - بقره: 43.
- 197 - توبه: 71.
- 198 - مريم: 31.
- 199 - يس: 45.
- 200 - تفسير برهان: 4 / 11 / ح 1.
- 201 - انعام: 4.
- 202 - يس: 47.
- 203 - يس: 47.
- 204 - يس: 47.
- 205 - يس: 47.
- 206 - ... وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً... فرقان: 20.
- 207 - لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آل عمران: 92.
- 208 - ... وَلَسْتُمْ بِأَخِيذِهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ... بقره: 267.
- 209 - فقال على عليه السلام: ان للبيب لا يتأث في دار النقلة و لنا دار أمن نقلنا خير متاعنا اليه و
انا عن قليل اليها صائرون (لثالى الأخبار: 1 / 77).
- 210 - بلد: 11 - 14.
- 211 - يس 47 - 52.
- 212 - تفسير / قمى: 2 / 215.
- 213 - اوحدى مراغه اى.
- 214 - ... و ما كان الله ليضيع ايمنكم... بقره: 143.
- 215 - وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ... حج: 11.
- 216 - سعدى / مواعظ (با اندكى اختلاف)
- 217 - تفسير / قمى: 2 / 252.
- 218 - ... وَمِنَ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ مؤمنون: 100.
- 219 - الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا (بحار الأنوار: 70 / 39).
- 220 - وَوَجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ عَبَس: 40.

- 221 - وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً... جائيته: 28.
- 222 - وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ حَج: 2.
- 223 - يس: 53.
- 224 - نهج البلاغه صبحى صالح / خ 182.
- 225 - يس: 53 - 57.
- 226 - وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ... زمر: 68.
- 227 - غافر: 16.
- 228 - مؤمن: 16.
- 229 - ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا طه: 105 - 106.
- 230 - يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ... ابراهيم: 48.
- 231 - تفسير / قمى: 2 / 64.
- 232 - وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ق: 21.
- 233 - فالיום لا تظلم نفس شيئاً... يس: 54.
- 234 - و لا تزر وازرة وزر أخرى... فاطر: 18.
- 235 - و ما تجزون الا ما كنتم تعملون... صافات: 39.
- 236 - ... أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله... اعراف: 50.
- 237 - ... ان الله حرمهما على الكافرين اعراف: 50.
- 238 - حور مقصورات فى الحيام الرحمن: 72.
- 239 - كانهن الياقوت و المرجان الرحمن: 58.
- 240 - سفينة البحار: 2 / 328.
- 241 - عن الصادق عليه السلام قال: ان فى الجنة شجراً يأمر الله رياحها فتهب فتضرب تلك الشجرة بأصوات لم يسمع الخلائق بمثله حسناً. ثم قال هذا عوض لمن ترك السماع فى الدنيا من مخافة الله (سفينة البحار: 2 / 328).
- 242 - تفسير برهان: 1 / 43 / ح 30.
- 243 - همان.
- 244 - قال رسول الله ﷺ: له اى للمؤمن فى كل يوم مائة عذراء بكر لا يمل و لا تملى (لتالى الأخبار: 4 / 379).

- 245 - همان: 394.
- 246 - همان: 364.
- 247 - ... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ... يوسف: 31.
- 248 - سعدى / مواعظ.
- 249 - سعدى / گستان (با اندكى اختلاف).
- 250 - فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... انعام: 125.
- 251 - ... رب اشرح لى صدرى طه: 25.
- 252 - ... أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَىٰ نَجْم: 39 - 40.
- 253 - ... لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت... بقره: 286.
- 254 - يس: 58 - 59.
- 255 - تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ... احزاب: 44.
- 256 - ... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ
رعد: 23 - 24.
- 257 - نظامى گنجوى / خسرو و شيرين (با اندكى اختلاف)
- 258 - لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً واقعه: 25 - 26
- 259 - لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ... انعام: 127.
- 260 - و لولا الاجل الذى كتب الله عليهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم طرفه عين، شوقاً الى الثواب (نهج البلاغه صبحى صالح / خ 193).
- 261 - سمع موسى (بن جعفر) عليه السلام: رجلاً يتمنى الموت. فقال له هل بينك و بين الله قرابة يحاميك لها؟ قال: لا، قال: فهل لك حسنات قدمتها تزيد على سيئاتك؟ قال: لا، قال: فانت اذا
تتمنى هلاك الأبد (سفينة البحار: 2 / 555)
- 262 - وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ... يونس: 11.
- 263 - ... إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جمعه: 6.
- 264 - يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ طارق: 9.
- 265 - يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ الرحمن: 41.
- 266 - ما من رجل تكبر أو تجبر الا لذلة وجدها فى نفسه (أصول كافي: 2 / 312 / باب الكبير / ح 17).

- 267 - الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ... بقره:
275.
- 268 - فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ الرَّحْمَنِ: 39.
- 269 - يس: 65.
- 270 - ... وَمَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحَدَّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ... آل عمران:
30.
- 271 - يس: 52.
- 272 - ... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجِنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ
الْعَامِلِينَ زمر: 74.
- 273 - حديد: 13.
- 274 - ... وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ زمر: 75.
- 275 - بحار الأنوار: 41 / 52.
- 276 - و انك تحتجب عن خلقك الا ان تحجبهم الأعمال دونك (مفاتيح الجنان / دعای ابی حمزه ثمالی).
- 277 - ان أخوف ما أخاف عليكم اثنان: اتباع الهوى و طول الأمل (نهج البلاغه صبحی صالح /
خ 42).
- 278 - يس: 60 - 61.
- 279 - يس: 62.
- 280 - يس: 62.
- 281 - ... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ... اعراف: 27.
- 282 - ... خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ اعراف: 12.
- 283 - ... فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ اعراف: 13.
- 284 - سعدى / مواظ.
- 285 - سفينة البحار: 2 / 378).
- 286 - عبارت صحيفه سجاديه اين چنين است: و أنا بعد أقل الأقلين، و أذل الأذلين، و مثل
الذرة أو دونها (دعای چهل و هفتم در روز عرفه).
- 287 - إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا... فاطر: 6.
- 288 - يس: 61.

- 289 - مقرنين دعوا هنالك ثبوراُ فرقان: 13.
- 290 - الصوم يسود وجهه و الصدقة تكسر ظهره و الحب فى الله و الموازرة على العمل الصالح يقطعان دابره و الاستغفار يقطع و تينه (سفينة البحار: 2 / 64).
- 291 - سفينة البحار: 2 / 64.
- 292 - ... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا نساء: 69.
- 293 - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ... نور: 37.
- 294 - يس: 60 - 63.
- 295 - ... لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بقره: 168.
- 296 - فاطر: 6.
- 297 - آل عمران: 36.
- 298 - إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ نحل: 99.
- 299 - إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ... مائده: 91.
- 300 - الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ... بقره: 268.
- 301 - ... وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُم فَاسْتَجَبْتُمْ لِي... ابراهيم: 22.
- 302 - بحار الأنوار: 14 / 495 - 496.
- 303 - همان: 77 / 167.
- 304 - يس: 60.
- 305 - خصال: 132.
- 306 - أَوْ مَن يَنشَأُ فِي الْجِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ زخرف: 18.
- 307 - نهج البلاغه صبحى صالح / خ 176.
- 308 - ترجمه صحيفه سجاديه / دعای 31: 142.
- 309 - كلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبة عاد الله عليه بالمغفرة (اصول كافي / باب التوبه: 2 / 434/ ح 6).
- 310 - يس: 60.

- 311 - و اذا استنحت ولاية الله و السعادة جاء الأجل بين العينين و ذهب الأمل و راء الظهر، و اذا استنحت ولاية الشيطان و الشقاوة جاء الأمل بين العينين و ذهب الأجل و راء الظهر (وسائل الشيعة: 2 / 435 / ح 4).
- 312 - يس: 61.
- 313 - وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ... اسراء: 64.
- 314 - وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ بقره: 45.
- 315 - إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ معارج: 19 - 22.
- 316 - بقره: 153.
- 317 - بقره: 155.
- 318 - معارج: 21.
- 319 - يس: 61 - 62.
- 320 - وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ مؤمنون: 74.
- 321 - ... مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ... قصص: 76.
- 322 - فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ... قصص: 81.
- 323 - فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ... اعراف: 176.
- 324 - حشر: 2.
- 325 - قل للمؤمنين يغضوا من أبصرهم... نور: 30.
- 326 - وسائل الشيعة: 20 / 191.
- 327 - سعدى / گلستان (با اندكى اختلاف).
- 328 - يس: 65.
- 329 - و قد اتيتك يا الهى بعد تقصيرى و اسرافى على نفسى معتذرا نادما منكسرا مستقيلا... مقرا مدعنا معترفا (مفاتيح الجنان / دعای كميل).
- 330 - وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ... فصلت: 21.
- 331 - سعدى / بوستان (با اندكى اختلاف).
- 332 - بحار الأنوار: 96 / 356.
- 333 - يس: 63 - 65.
- 334 - وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ... اسراء: 23.

- 335 - حج: 11.
- 336 - أتى بجهنم تقاد بألف زمام (بحار الأنوار: 7 / 125).
- 337 - وترى كل أمة جاثية... جاثية: 28.
- 338 - وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ نمل: 89.
- 339 - ليل: 15 - 16.
- 340 - و مذنبوا أهل التوحيد يدخلون النار ثم يخرجون منها. والشفاعة جائزة لهم بالشفاعة (بحار الأنوار / 8 / 40 / ح 23 - با اندكى اختلاف)
- 341 - لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه (نهج البلاغه صبحى صالح / خ 176)
- 342 - محمد: 30.
- 343 - طارق:
- 344 - إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا اسراء: 36.
- 345 - زلزال: 7 - 8.
- 346 - ... كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا اسراء: 14.
- 347 - يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا زلزال: 4 - 5.
- 348 - وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ... بقره: 143.
- 349 - اصول كافي: 2 / 430 / ح 1.
- 350 - ... فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ... فرقان: 70.
- 351 - يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ الرحمن: 41.
- 352 - الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ... بقره: 275.
- 353 - فصلت: 21.
- 354 - اسراء: 70.
- 355 - فصلت: 21.
- 356 - ... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ ... اسراء: 44.
- 357 - ... وَلَكِنَّ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ... اسراء: 44.
- 358 - جمعه: 1.

- 359 - عليكن بالتسبيح و التهليل و التقديس واعقدن بالأنامل فانهن مسئولات مستنطقات
(تفسير روح البيان: 7 / 426).
- 360 - بحار الأنوار: 8 / 123.
- 361 - لئالي الأخبار: 3 / 411.
- 362 - يس: 66 - 67.
- 363 - انعام: 25.
- 364 - هود: 80.
- 365 - عوالي اللئالي: 4 / 73.
- 366 - إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ. سورة ق: 3.
- 367 - اسراء: 72.
- 368 - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ الانبياء: 107.
- 369 - رسائل: 121.
- 370 - يس: 66 - 68.
- 371 - و انما تأنيت بهم ليفيوا الى امرك (صحيفه سجاديه / دعای 46: 206)
- 372 - ترجمه صحيفه سجاديه / دعای 48: 240.
- 373 - ... يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا نَبَأً: 40.
- 374 - ... وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْضِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا... نحل: 70. -
- 375 - وسائل الشيعه: 6 / 380 / ح 6.
- 376 - بحار الأنوار: 85 / 166.
- 377 - بحار الأنوار: 77 / 75.
- 378 - عطار نيشابورى / منطق الطير (با اندكى اختلاف).
- 379 - ترجمه صحيفه سجاديه / دعای 20: 92.
- 380 - إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا انسان: 2.
- 381 - بحار الأنوار / 6 / 120 / ح 7.
- 382 - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا
وَشَيْبَةً... روم: 54.
- 383 - ... لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا... نحل: 70.
- 384 - أعمار امتى بين الستين الى السبعين (ارشاد القلوب: 40)

- 385 - بحار الأنوار: 6 / 119 / ح 2.
- 386 - بحار الأنوار: 6 / 119 / ح 1.
- 387 - وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... انعام: 61.
- 388 - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ... نحل: 75.
- 389 - يس: 67 - 68.
- 390 - و انما تأنيت بهم لفيقوا الى امرك (ترجمه صحيفه سجاديه / دعای 46: 206).
- 391 - وَلَوْ يَوَّاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ... نحل: 61.
- 392 - اما يخاف الذى يحول وجهه فى الصلوة ان يحول الله وجهه وجه حمار (اسرار الصلوة: 121).
- 393 - بحار الأنوار: 48 / 39 / ح 15.
- 394 - اعراف: 54.
- 395 - مستدرک سفينة البحار: 4 / 64 (يا اندكى تفاوت)
- 396 - خصال: 546 / ح 25 (يا اندكى اختلاف).
- 397 - بحار الأنوار: 96 / 357.
- 398 - و عمرنى ما كان عمرى بذلة فى طاعتك فاذا كان عمرى مرتعا للشيطان فاقبضنى اليك قبل ان يسبق مقتك الى او يستحكك غضبك على (ترجمه صحيفه سجاديه / دعای 20: 94).
- 399 - يس: 69.
- 400 - وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ شعراء: 224 - 226.
- 401 - مستدرک سفينة البحار: 5 / 238.
- 402 - إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ طارق: 13 - 14.
- 403 - يس: 70.
- 404 - ... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ الاعراف: 179
- 405 - يس: 71 - 76.
- 406 - يس: 77.
- 407 - فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ طارق:

- 408 - أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا شَيْئًا مَرِيماً: 67.
- 409 - علل الشرايع: 281 / باب 195 / ح 1.
- 410 - إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا دهر (انسان): 2.
- 411 - سعدى / گلستان.
- 412 - يس: 77 - 80.
- 413 - يس: 81.
- 414 - نهج البلاغه صبحی صالح / خ 1
- 415 - يس: 78 - 81
- 416 - در عصر حاضر، این رقم به بیش از شش میلیارد انسان بالغ می شود.
- 417 - لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ غافر: 57
- 418 - يس: 82 - 83.
- 419 - تفسير نورالثقلين: 4 / 397.
- 420 - إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ القمر: 49
- 421 - وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ق: 38
- 422 - وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ قمر: 50.
- 423 - هود: 56.
- 424 - بحار الأنوار: 94 / 389.
- 425 - هود: 123.
- 426 - مائده: 18.

فهرست مطالب

2	پیشگفتار.....
2	سوره یس؛ قلب قرآن.....
2	محمد ﷺ؛ قلب عالم وجود.....
3	مطالب قرآن در سوره یس.....
4	استدلال بر یکتاپرستی.....
4	خوراکیهای گوناگون؛ نشانه های خدا.....
5	آفرینش جفتها و روز و شب.....
6	کشتی و وسیله سواری، نشانه های خداوند.....
7	حیوانات، نشانه هایی برای انسانها.....
7	معاد، بخش دوم از عقاید اسلامی.....
8	برپایی قیامت، بهشت و دوزخ.....
9	فرجام خوش حبیب نجار.....
10	امامت؛ منصب والای الهی.....
11	ملکوت هر چیزی به دست قدرت خداست.....
12	بازگشت همه به سوی اوست.....
12	قلب قرآن بهترین نام برای این کتاب.....
14	جلسه اول: سخنی چند پیرامون سوره یس.....
14	یس یعنی ای سید پیغمبران.....
15	قرآن، حاکم به حق، استوار و حکمت آموز.....
16	سوگند برای تأکید مطلب حق.....

- 17..... مسخره بودن سوگند به مقدسات مشرکین
- 19..... جلسه دوم: نامهای پیامبر اسلام ﷺ در قرآن مجید
- 19..... به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد
- 20..... معجزه همیشگی برای آیین جاودانه
- 21..... صراط مستقیم در دنیا و آخرت
- 22..... یکتاپرستی، راه نزدیک شدن به خداوند
- 23..... گناه، سقوط از صراط بندگی است
- 24..... چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان
- 24..... حضرت علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ
- 27..... جلسه سوم: خداوند و عزت مطلق
- 28..... پیامبر و ترساندن مردم به وسیله قرآن
- 28..... مژده دادن و ترساندن، برنامه پیغمبران
- 30..... کثرت اسباب ترس و قلت انسان ترسناک
- 31..... به لرزه افتادن عتبه قرآن
- 32..... میزان برای مسلمانان
- 34..... جلسه چهارم: شناساندن راهها و ملکوت به پیامبر ﷺ
- 34..... جهنمی بودن مشرکین مکه
- 35..... غلها بر گردن و سد از پس و پیش
- 35..... توجیه سه گانه در آیه
- 36..... کور و کر شدن انسان توسط آمال و شهوات
- 37..... جاری شدن آب برای فرعون
- 37..... هیچ کس محروم از این درگاه نیست
- 39..... جلسه پنجم: غلهایی بر گردن انسان
- 41..... نشانه پایین ترین مرتبه ایمان

- 41..... پندی آموزنده
- 43..... جلسه ششم: حجاب و برزخ بودن دنیا و شهود بودن آخرت
- 43..... ترس حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ از خداوند در پنهانی
- 44..... نوشیدن از کوثر هنگام مرگ
- 45..... معاد، مژده ای برای نیکان و تهدیدی برای بدان
- 46..... لزوم باقی نهادن اولاد صالح و خیرات ماندگار
- 46..... وقف درآمد معدن نمک برای عزای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- 47..... ساعات عمر انسان پس از مرگ
- 49..... جلسه هفتم: مجادله و بهانه جویی با پیغمبران
- 50..... سخنی جالب از بوعلی سینا پیرامون نیاز بشر به پیامبر
- 51..... بیهوشی دباغ در بازار عطر فروشان!
- 53..... سه نعمت بهشت، برتر از خود بهشت
- 54..... جلسه هشتم: فال بد، به فال زنده می رسد
- 55..... پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فال نیک زدن
- 56..... به قتل رساندن طرفداران پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- 57..... پیشی گیرندگان در ایمان
- 58..... لزوم پیروی کردن از انسان دانا، بی طمع و راستگو
- 58..... پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و تبلیغ رایگان
- 60..... جلسه نهم: حکم عقل به عدم پیروی کردن از جاهل
- 60..... شیادان اصلاح طلب!
- 61..... شغل و درآمد حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ
- 62..... نکاتی جالب از زندگی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- 63..... خانه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رد امانت هنگام مرگ
- 63..... شرط مرجعیت نزد تشیع

- 64..... ابن زیاد و فریب دادن
- 65..... جلسه دهم: خداوند، سزاوار پرستش
- 65..... بازگشت همه به سوی اوست
- 66..... وجوب پرهیز از پرستش بتها
- 67..... سپردن دختران به خداوند
- 68..... شهادت حبیب نجار با شکنجه
- 68..... مطلوب بودن گواه گرفتن بر ایمان
- 69..... داستانی شگفت از گواهی بر ایمان
- 70..... مرگهای نکبت بار و ناگهانی در عصر حاضر
- 72..... جلسه یازدهم: فرجام خوش حبیب نجار
- 72..... مزده بهشت به حبیب نجار
- 73..... آرزوی حبیب نجار
- 74..... آن که مردن پیش چشمش تهلکه است
- 74..... فراهم کردن مقدمات بهشت در دنیا
- 76..... در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
- 77..... جلسه دوازدهم: دلسوزی مؤمن آل یاسین برای مردم
- 78..... همزمانی شهادت و ورود به بهشت
- 78..... سخن امام حسن علیه السلام هنگام شهادت
- 79..... هلاکت مردم با غرش آسمانی
- 80..... تأثیر وعظ و اعظ بر شخص گناهکار
- 80..... تأثیر شگرف رعد آسمانی بر عمر بن عبدالعزیز
- 81..... پاسخ امام سجاد علیه السلام به مزاحم بی ادب
- 83..... جلسه سیزدهم: ندامت و تأسف استهزاکنندگان پیامبران
- 84..... عبرت گرفتن سلطان آواره از آوارگی

- 87..... هلاکت برخی از پیشینیان
- 89..... جلسه چهاردهم: حضور اجباری مردم نزد خداوند
- 90..... زنده شدن زمین و نشانه قیامت
- 91..... قدرت نمایی خداوند در زمین
- 91..... رویانیدن دانه نشانه معاد
- 93..... نعمت پرستی یا منعم پرستی
- 95..... جلسه پانزدهم: وجوب سپاسگزاری نعمتهای الهی
- 95..... سپاسگزاری، وجه تمایز انسان با حیوان
- 96..... همسر، نعمت خداوند
- 96..... رفاقت سپاسگزار با حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَام در بهشت
- 97..... شکر مال، انفاق آن در راه خداست
- 99..... جلسه شانزدهم: قدرت خداوند در خلقت ازواج
- 100..... عظمت شب و منافع آن
- 101..... حرکت خورشید به سوی جایگاه خود (ستاره وکا)
- 102..... جاذبه عمومی سبب حفظ کاینات
- 102..... حکمت تغییر ماه
- 103..... پیچیده شدن عالم اکبر در وجود انسان
- 103..... روز روح، یاد خدا و شبش، غفلت است
- 104..... وجود حق و باطل در تمام انسانها
- 104..... لزوم پرهیز از شغل حرام
- 106..... جلسه هفدهم: مسخر شدن دریا برای انسانها
- 106..... شتر، کشتی صحرا و هواپیما هر دو مخلوق خداوند
- 107..... بندگی کردن با بدن و مال
- 107..... لزوم جبران گناهان حال و گذشته

- 108..... روی گرداندن برخی از مردم از نشانه های خداوند
- 109..... توجیه ناروا
- 109..... مشیت تکوینی و تشریعی
- 110..... آزمایش ثروتمندان توسط فقرا
- 111..... سخنی جاودانه از مولا علی علیه السلام
- 112..... نمونه ای از انفاق امام حسن و امام رضا علیهما السلام
- 113..... جلسه هجدهم: سخنان غیرمنطقی کفار
- 114..... صحیه آسمانی و گرفتن جانها
- 116..... لزوم راضی نمودن ذوی الحقوق
- 116..... زنده شدن مردگان با نفخه احیا
- 117..... نکته ای درباره مرقد و برزخ
- 118..... تفاوت قیامت با برزخ
- 119..... جلسه نوزدهم: برپا شدن قیامت پس از دو نفخه
- 120..... ظهور عدل خداوند در محشر
- 121..... سرگرمی به نعمتهای بهشت و بی خبری از دوزخ
- 121..... همسران بهشتی نعمتهای بزرگ الهی
- 122..... نکاح در بهشت و یادآوری نعمت خداوند
- 122..... ویژگی خوراکی بهشتی
- 123..... حور، مظهر رحمت رحمان و رحیم
- 124..... حسن صد یوسف جمال ذوالجلال
- 125..... شرح صدر برای درک جمال
- 126..... وصول به حوریان بهشتی پس از مرگ
- 126..... سایه لطف خدا بر سر بهشتیان
- 128..... جلسه بیستم: سلام خداوند بر مؤمنین

- 130..... زهی افتخار از سلام خداوند به مؤمن
- 131..... نامه ای از خداوند به سوی بنده مؤمن
- 132..... شادمانی حضرت فاطمه علیها السلام از شنیدن خبر مرگ خویش
- 132..... جدا شدن گناهکاران در قیامت
- 135..... حکایتی شگفت از علامه شیخ مهدی مازندرانی
- 136..... یاد مرگ و درمان غفلت
- 137..... جلسه بیست و یکم: عهد بزرگ الهی از بندگان
- 139..... من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
- 140..... علت عداوت شیطان با انسان
- 141..... پاسخ شیطان به ندای بندگان
- 142..... سلاح نبرد با شیطان
- 144..... جلسه بیست و دوم: عداوت دیرینه ابلیس با انسان
- 145..... حکایت شعبی و شخص احمق
- 146..... هواهای نفسانی راهی برای غلبه شیطان بر انسان
- 147..... کیفیت هلاکت عبدالملک مروان
- 147..... راه تسلط بر شیطان
- 150..... فریب خوردن عابد از حيله های شیطانی
- 154..... جلسه بیست و سوم: حضرت نوح علیه السلام و شنیدن پندهای شیطان
- 154..... رعایت تساوی بین مدعیان در محکمه
- 155..... پرهیز از وسوسه های شیطانی
- 157..... معامله ای با خداوند
- 159..... جلسه بیست و چهارم: انسان بر سر دو راهی
- 160..... شیخ انصاری (رحمة الله) و پاره کردن ریسمان ابلیس
- 162..... یاری گرفتن از نماز در دفع شیطان

- 163..... صبوری کردن بانوی چپر نشین در مرگ فرزند
- 164..... لزوم تشویق کودکان برای نماز
- 166..... جلسه بیست و پنجم: تقاضای هدایت به سوی راه راست از خداوند
- 166..... ریاء و عجب، عوامل سقوط از طریق بندگی
- 167..... فرو رفتن قارون و ثروت او در زمین
- 168..... عبرتی نیکو برای انسانهای حریص و فرصت طلب
- 172..... جلسه بیست و ششم: لزوم عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان
- 173..... مهار دوزخ در دستان ملائک
- 173..... ولایت آل محمد امنیت از فرع قیامت
- 174..... نجات یافتن مؤمن گنهکار
- 174..... بسته شدن دهان دروغگو
- 176..... گواهان متعدد در محکمه عدل الهی
- 177..... عدم گواهی گواهان برای تائب از گناه
- 177..... کیفیت گواهی اعضا و جوارح
- 179..... نطق، امتیازی برای بشر
- 180..... سخنی از رسول خدا ﷺ پیرامون تسبیح خداوند
- 181..... تسبیح خاص خاک کربلا، پاره ای از بهشت
- 182..... جلسه بیست و هفتم: آفت نابینایی و مسخ شدن مردم به اراده خداوند
- 182..... تهدید کفار به عذاب قوم لوط
- 183..... کور باد چشمی که تو را نبیند
- 184..... مسخ شدن برخی از انسانها به صورت خوک و میمون
- 185..... مسخ شدن عالم مال پرست
- 187..... جلسه بیست و هشتم: مهلت دادن خداوند به تبهکاران
- 188..... سیر قهقرا برای کفار

- 188.....عمر طولانی و بازگشت به حال نخستین
- 189.....بهره بردن از نعمت جوانی
- 190.....غنیمت شمردن پنج چیز قبل از پنج چیز
- 191.....قوت و ضعف انسان
- 192.....بروز ضعف در انسان
- 193.....سه درخواست شاهزاده از اسکندر
- 194.....لزوم تعقل از گذر عمر
- 195.....جلسه بیست و نهم: کیفر کفار و مشرکین در سرپیچی از فرامین الهی
- 195.....حسین علیه السلام دستهای چسبیده را باز می کند
- 196.....فرجام بی احترامی به نماز
- 197.....وجوب نهی کردن از روزه خواری
- 197.....پاداش احترام کردن به کهنسالان
- 198.....نیرومندتر شدن ملکات در کهنسالی
- 199.....ثبت عبادات جوانی در سنین کهنسالی
- 201.....جلسه سی ام: تهمتهای ناجوانمردانه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
- 203.....انحراف حسان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
- 204.....حکایت جالب سید مرتضی و حسین بن حجاج (شاعر اهل بیت)
- 206.....قرآن یادآور خدا و آخرت
- 206.....بهره مندی انسان از قرآن
- 208.....جلسه سی و یکم: خلقت حیوانات برای خدمت به انسانها
- 209.....اغفال مردم توسط طاغوتها
- 209.....در هم شکستن قدرتها در برابر اراده خداوند
- 211.....جلسه سی و دوم: لزوم توجه انسان به اصل آفرینش خویش
- 211.....لزوم تدبیر در آفرینش انسان

- 212..... لزوم معاد
- 213..... اسباب از بین بردن تکبر
- 215..... جلسه سی و سوم: لزوم بهره مندی از چشم عقل
- 215..... آفرینش مجدد آسان تر از خلقت نخستین
- 216..... قدرت خداوند در تولید آتش از درخت سبز
- 217..... عظمت خداوند در آسمانها
- 219..... جلسه سی و چهارم: قضاوت کوتاه بینانه بشر
- 220..... آفرینش آسمانها مهمتر از آفرینش انسانها
- 221..... مراتب انسان
- 222..... محسوس شدن انسان با بدن مثالی
- 223..... خالق و علیم بودن خداوند
- 224..... جلسه سی و پنجم: محدود بودن قدرت انسان
- 224..... وجود اشیاء با اراده خداوند
- 225..... عدم تدریج در کار خداوند
- 226..... بهترین مژده برای مؤمن
- 228..... بی نوشت ها:
- 246..... فهرست مطالب